



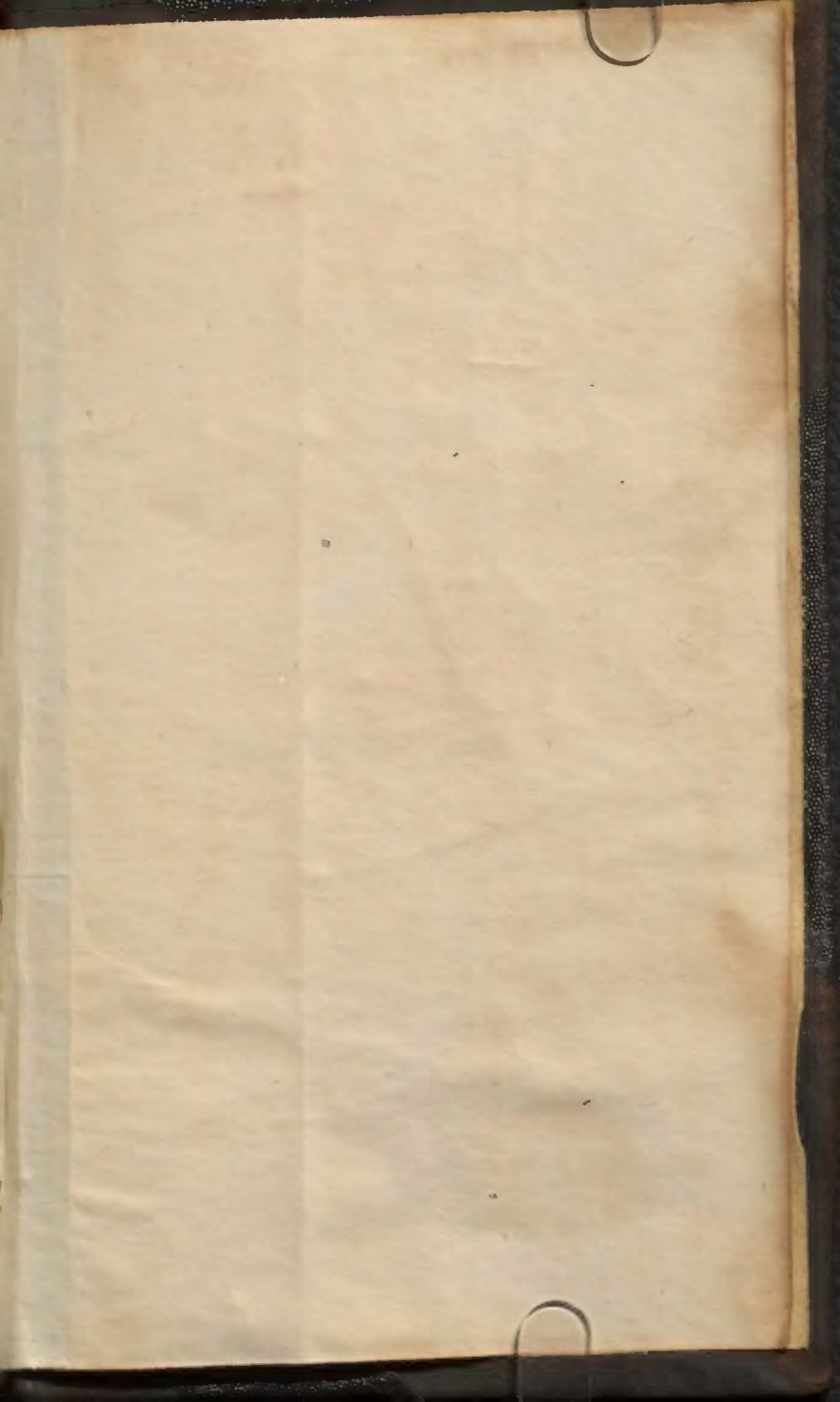
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

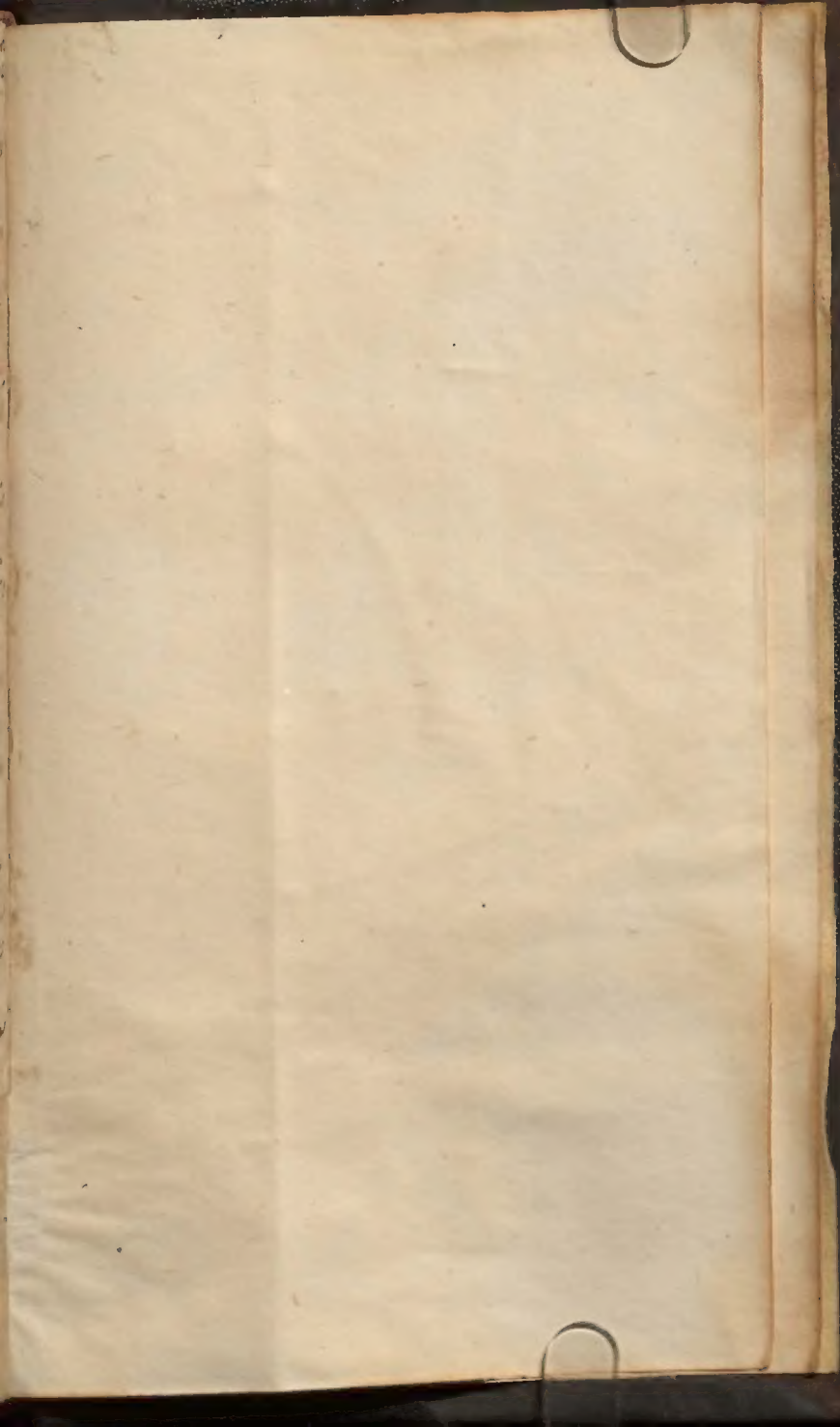
7785-20

M13

7785

20





میعال نماید و چون را به دفعه باید گرفت تا ضعف تار شود و اگر در
 سر نام خون تنی رود آن کوه از آن کوه کوه شد و بزرگ شود و در هر وقت
 اگر از حد اعتدال در گذرد و باید که در حد این است و پس است
 آب جو در زیرت نم نم و شیر جود و آب را با نخوشی نرمان است
 و همچنین بعد از یکس که آب جو به دست دلم سرد کرد و بجا خورده باشد
 و نم دلم همچنین سوده در آب خالص ملک که خورده و اگر بسیار باشد
 این کد به بیان کرده بخورم خورم دو درم را آن سائیده دهانت که با نم دلم
 طبایر خورده خور و پیش دست و پا بر آب که کد به دست و پا
 باشد و اگر تا لبان باشد بر آب خورده و اگر تا لبان باشد
 و کد به دست و پا خورده و اگر تا لبان باشد

مقدار

در سه لوله آب بسته و چهار لوله آب کثیر تر و لوله فلک است که
در سینه گذر زمان زمان بگذرد و بدماغ و الد و در سرش هم صفرا و
و در موکرات سیلوفره درم غشای ده درم لؤلؤ یا بوبست درم
و آلوی کجی را ده دانه کثیر هم درم بوبست بملحه هم درم بهر ایه شش
صندل بقدره درم در یک لاراب به جوشان در جوش شش درم
بماند صاف نموده بخورد و اگر زمین بلغم باشد عدس آن است
سرم را میخ و اختلاط غشای بسیار جواب قفر اموس در طب
بسته و سایر عملیات غلبه بلغم است علاج آن بدین ترتیب بلغم
است بدین سرشام با مین بول است بلغم بر یک آب
که با ده بدماغ شده فصل سوم درم
ب آن صوره یا جوش بلغم
و بعد تفیال یا صحت
مکورد و نورم

نفسه و سینه و بوی بدن مانع است که از بلغم و باد و بوی سینه و دانه خورد
11 و در نفاس و هله همه را بر کرده بخوردن آن قند سیاه انچه کوه کرده
نیم دانه را خورد و کمر سیاه دانه در سر که بر کرده در سیاه خست سینه و بوی
سیر عورت بیدار قوط کند و آب مانع است و خوردن سیاه باب
تیر مانع است از خوردن و بوی بدن روغن کچال خضر از نماید فصل چهارم
در باب روغن بوی عسل که از باد و بوی سینه و دانه خوردن تمام می ماند
فایده کرد و در سینه و دانه که عبارت از نشسته شدن در است مانند آن
باشد و قوطه در عسل ابطا و تند خوردن این همه از باد و بوی سینه و دانه
که به عسل خلطه از اخلاط باشد آن سیر دانه باب

عسل کس سیرده درم ملوسد و آقا

و نفاس و سینه و بوی بدن

از بلغم و باد و بوی سینه و دانه

نیم دانه و سیاه

بجایند برگاه هم ایستاد درم باشد پس ده خندان باشد بدست عدد
خوراک نیم سیرج بار حوله و سنپات و ارد و سبک و دیگر از اراضی و در
و بلور از بنبرام است و دیگر از این جهوله مال گنج و جبهه سیرج و خشم و خمره
و کدو غیر و کدو سبزه و خشم گواخ از هر یک دلمی جو کوب نموده
در سه دلم روغن کنجد غیر که در سینه بجایند هر روز بمالد و سرس و بای سل
پیر نیز نماید فالج از بنبرام است و دیگر بخون سیرلس رابع است سیر منفع
و دلم سیر عاوضه از تخم بخت بد سیر در سیر حول علیطه کوم لا باشد
کفچه زرد یا نام هلم کو خوراک از یک دلم تا یک نیم دلم
اعضا و تسج که از ریح باشد رگوت تاب سائده
بدالو زور ایل لفع ظاهر کو دیگر کویت درخت
نالد و دیگر کو همه بر لیچ و زنی کرابر گرفته
هم کرده و دیگر از
مردود هم مورم

بار دهن کجی سائیده بر اخصایه باد باندن محاسن صحت بود و دیگر
 موم جابر درم سکرف بکدام موم را که در آن سکرف بود و افکند
 که بر بایعه یک طلکند و نیم گرم بر غصه دروند و فصله غصه در فایح
 این غلت را دروند و محاکمات کوند و در یک نیم بدن در طول
 است هم بود را ابتدا ماسه زور خوف است غلغله آن غلت
 ماسه سبزه درم بوی معطر است موده بر عسل مخلوط شده به آب
 نیم گرم سه روز متواتر غلت کند و مفت روز از خوردن آب سرد باز دارد
 بجای آب با عمل به خوردن آن عسل کنگر و آب جگر کون تا ملت
 برود و دیگر در کت بوی عسل کنگر و آب ده جگر بوسه که کجی دارد
 حرد ماسه در خوشی مفت جگر ماسه گرم ماسه به بخار کردن
 که در آب نماید و آخر لعاب بود و لعاب
 بوی منج بادمان بود
 خدام در ماسه
 ماسه درم عسل

تفلیس و تخم کرفس بر یک کبابی کباب شد و بودار و حبه الدن
تزراب پوست بعلله از یک ده و درم رخیاب صد درم بد با و ده
کوفه خجسته قند سیاه نیمه برابر انجینه مقدار یک لوله علویه بنید و در هر روز
به آب گرم تا صبح روز به خور و لویه را نیز مانع است و دیگر از فالج
بسیار نفیست رخیاب لسه دارس دام با بیون سر دام هر یک صلا
سایده ماب مروج نموده هفت قرص ساندوک لا رود و کتخ
سیاه بر لاش کند و چون خوشنماید اول قرص بیون در دوزخ کور
لغاتیک بر دانه تا سیاه بخواهد کرد و بعد از آن قرص رخیاب بدست
اند و بطریق جمع قرص را را یک بعد و دیگر در دوزخ کور اند
و از آن لاش را اوله حتی بنوع نموده کلاه دالو
نذر نام و احاطه بر نهایت طلب در
دوازده روز و یک در
طکوه درم
در

ترسید و باو بیج بر نیز کشد و بر بنجاک کمر خنک سائیده با هم چسباند
و در دم به آب گرم تا ده نفه غرض و فضا است در سینه محو است و آن
حالتی است که حسن و حرکت مع اعضا باطل شود و مردم و بدتر از آن که
خبر خمره در قلوب افتد و اگر بانی گفت از دین ابد متعذر ^{علاج} است و خواهی
چنان است بود که محسوس شود و در دماغ مانده و فرق میان سکنه و میت آن
نمود که عکس تو میفهمی و اگر گفتن در دیده او دیده نمونده بود و یا بود
بمقدور سکنه و صریح است و پس از حدوث حالت سکنه در طرف
و در در صعب و در او ظلمت چشم و بر هم بودن دندان در خواب عارض
نمود حکما گفته اند نهاد و عمت یعنی سه روز سکونت را از دین مکنه ^{علاج} آن
عادت و موثر رخ رو و سیاه و میر که خاتمه در خفته کند
بین زلفش بعبه عریضه بود و اقامت
علاج کمر را که قفا را از سر و
بسیار بنیج نیز در
آب نموده

و طلب کند عادت بلغم سپید چهره در فن آب بنیج و دوان و غلغله
در وقت بیهوشی معطیات بدیند مسک لمحه بنیج و سا کو تب در
و جای پرباب و اکثر سکوت بهم کوهه بنیجانه کوهی سر اورا ببر
و بانه یافته سرو یک سر او دارند تا از لف ان غلط تحلیل بدید و بهوس
بعد از وقت تریان از ربع یا سهانه یا شیر بدیند با قه عسلع نماید
به هم در قوه و ان عقیقه است که دهنر کج کوه و خشم فرار کوه و چای
خاموش نتواند کونه سه روز مخوف است عسلع ان آنچه در بات روک
بنا به گفته شیر نافع این مرض است دیگر عاقرقره و قطره خردل از
ارام و عسلع یک درم درده درم عسلع انچه غرضه کند
بهر با ضمه به خورد و دیگر خوب سیده و نالم و درود
ان همه روعه کج که قه و کوه و کوه و کوه
اروغی و سوره هر خا هر ب
بند و کوه سیر و الموزه
و ان

مخوف است و آن خواب است از حیات گرانه چون ملک بروی نهند
چشم باز کند و بار خواب اندر علاج تن منقلب گردوده دریا نوره ناله
در بنیج دید و مگر کجاست و تحسین نامی یاب بود در بنیج چنانکه با عظمه زند و هر
ساق محکم شد و در بدن او بیدار نه گویم قفل ده درم و هر دو
بر لب محکم نوبه در بنیج است و حشمت تانده نامند جامه شیر که
خفته گداختار است از سر فرواید و هر غلام که در قالیج تحریر یافته در بر سر نه
و نه فصل هشتم در قابوس الالهاده در سر کوه ای از خلاط
بلغی و مودای است و خلاط آن رافضی خای خیال کند که خبر از آن
است او را از فرو گرفته نموده که نفس تنگی کند ملک زند و هر که
و این منو لصره کو با سکنه علاج آن اگر خلاط
قیفال کند و اگر خلاط غلبه بعیم یا ملک
به آب گرم بدنه نماند و مودای
به آب گرم بخورد و مودای
بلبله بلبله

چهار درم دار چینی یک درم کدو بارون با و چرب کرده در چهار درم
هر روز درم بخورد و در حب الفاع بقدر کفو سه چهارم از شب پیش از
باب فرود در این مرض از هر قسم که باشد بهر مرتبه حاجت بر سر
و بیارند تا با قلد و نخ و اندویه محره لایم نشاند هم غلغله
نخود در شب با غلغله عرب است و در صبح با نعیم
اگر خلط خون طاهر بود و صفای ملک بد و بر هر ساق با یکدو
صحت کند یا یک ساق با یکدو اگر خلط و یکدو سه روز
بسهال مطابق مرض دهد و در حب الفاع جوان را بقدر کفو و یکدو از کوفی
سبب بود که فرود در دما سبب داد و در هر مورد علاج است
ما را باید از صاحب مرض عورت با اول درم
نموده است و در هر قسم بود و در هر حال
نه قطره جعاند و در هر قسم
نوزاد نه جان
از دقلم

از مقام که بر آن نشیند بگذرد و همان قدر سیرای کرده بر هر دو اسامیده
وقت صریح به اب لغو کند بر این یک اقسام از انکه است اب
ساده سه قطره در میخ چکاند و گنج دانش کرده به یک انقباض
بر هر یک بدو بعد سه سه از هر دو نام سه دوم تا ماه بخورد و غذا
برنج و سیر کند و اگر عاقبت قره الطخ خود کسی بعباج کوفه بجهه کویر سعی کرده
از هر دو نام سه دوم تا ماه بخورد و به الله مقدار چهار مغزش از نوبت
در آن به عرق نمند و لدجهاد و یک نامیدن و فالبس که حق بر عقید
و بعد قره لدن صریح عقلت آن وقت آن عضو است حاجه
بسیار نوبت اول لبت از از دست تا پا اگر صریح لبت
عضو اطراف مریع دست و پا به بند بجهد یا صریح نبض شود و در وقت
نوبت بالا و آن عضو کم کند و با بخار و با صبح بماند و
مدت چهار روز تا ماده تمام دفع بخور بر نه از هر
و لغوه در آب روان و در وقت
پایین نگرش و ایچ و قاهر
در رشته قوی

شربت خمر با بيار جمع اگر بر نفس از جهل سال زياده باشد بنوازش
عللح آن اگر از سرد و تر باشد منهد مناسب بود و حبه
درين باب بخت نافع است و آن ضرر نيز دره درم حکم خطه درم
خند بدار سر نمي درم نقل ازق ملام حبه کند حاجه رسم است درم
سنگ باشد جده گاه گوشت باب گرم بخورد و بکوبد انشاء و چون
حافظه الصحت خوردن نافع است و بکوبد و افق جهل دره بر کف
داودي و راک سوه بر کف ملام لا سيند درم تخم رسته درم دام
کوفه بخت بعد از صحران کوبد و بر در کوبد و بخورد و بکوبد و بکوبد
و بعد جمع باشد استعمار مطبات کند و بکوبد و بکوبد
روغن خا و خورد و اگر بعد از آب با عللح آن در
کوفه خطه درم ملام در با حويل و آن در
الغيب يونان فله سياه است
و خوشتر و خوشتر
م
بهر نصير فيقال
مهد

عفو و عفو و شک و محرومانند فضل لغیر و مصلحت و جامع و خرد و دل و گوشت
و شربت جنحاس و سکنیر و فضا است سبحان و دلم و جنحاس و در صحت
و ام اب حوسا و نایک سایه باند و فضا است سیر و مصلحت و عفو و
با و عفو الفاه و دلد و دیگر پس افکنده یکس و سرخ و با و سیر و عفو و
جنحاس و فضا است و دیگر سیر و یکس و عفو و یکس و سرخ و در یک و سیر و
عفو و بعد از آن یک سیر و با و عفو و بعد از آن چند روز و یکس
نمای سیر و الد و سیر و یکس و عفو و سیر و یکس و عفو و
برابر و عفو و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس
و عفو و سیر و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس
برابر و عفو و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس
بوزن یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس
و چند روز و عفو و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس
یکس و عفو و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس
و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس
با و عفو و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس

خمس کلبه ام ساییده با دو دلم سکر تر نقولم آورده بخورد و دیگر آب
خیار میسخت ام سبزی کرده نبوشد همچنین آب لیمو و الیوهام اگر در
باشد عسل آن خلط لغو و دوار فرو آید و شکر این کف عسل آن
خوفه گرم کرده بر سر گذارند تا لقت آن بدماغ رسد و دیگر ازین و سبوس
کنند و دلم در خورده کرده گرم نموده بر سر گذارند یا وقتی که نفس گرم از
تن بر آید و دیگر نوشیر یعنی سیاه دانه در سکر که تر لکه بالش لقت داده و در
تنک بسته بولند و دیگر گاهی بهد کوفته اندک یا در نیج بپزند و بکشند و دیگر
شربت زوفاد و اوله سرت خمس کلبه هم لوله در دلم آب باقی
عسل کف هم گرم بخورد و دیگر سکر نه مانده در خوراک کا و ساییده
شد و دیگر از بر قسم احام فرس قوی بهترین دواست برای احام
دانه و لول از بر یک مالک در ساند دلم
و قیر خواب گرم مانند قهوه به خورد
اب طیفلی حبه شکر یک مالک
دانه در ساند دلم
احام نه دانه

زخام و زلزله و سبب دفع کبودی و کمر حصب الشفاء و معجون الصحت بر اثر زلزله
تفصیل و کمر شکستن خوردن بیل لقمه ام رکام و دفع است هر صبح
الطوخوسه از مردم باغ درم خوردن مداومت نمون زله در بود و ترل
در نو در کرب صفی لصر در کرب و در نو در کرب داودی مجرب کوه و کمر کمر است
عقل زنجبیل کوه و کمر کرب و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
و در سینه کفایت سوسم و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
علاج آل کوشن این ملک لعل زان کوه و در نو در کرب و در نو در کرب
تراده و کفایت بداند و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
و تلخ باغ و تلخ باغ و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
سریه نوید و کمر کرب و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
در سینه کفایت بداند و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
از وی ظاهر کفایت بداند و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
بیش از دفعات کفایت بداند و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
باید و کفایت بداند و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
و کفایت بداند و در نو در کرب و در نو در کرب و در نو در کرب
سریه درم

و بهت و ام سر که انداخته باشد تا مردم که بر سر کمال و سر قبیله ملجوع و بیچاره چشم
در روشن تلخ حلقه اند و باله و دیگر بویست که نفس مرد و تلخ اسبچه کمال و دیگر
طله کردن سر کین تازه باب الفیل که به بند و کمانده گویند و در بند
موجب نفس و بار باد خور میر فصل هر دو یک در و در استقلیه و و الحسنه
بغیر ما و خوره این علت بیشتر در مورایش افتد و کم در سر حدوت این از
اجتماع رطوبت فاسد است و متحرکه که نه هیچ موجب ضعیف کرد و بریز
عدت آن اگر خون بود نیک آن تضعیف است و از بلغم نفید و از
صفوا از و در بود سیاه اگر از دم صفرا باشد فصد قبال و صجاست زیر زخم
و ملک در آن موضع زنده و نیک یا نه که درت قوام آب نیمو اینجا باله
بهت نماید که از بلغم باشد و تخم خفلی مکمل مانده تیرا در دم باب بود
تا سه نفیسه و نفیسه یک روز بعد خوردن ادویه انموضع بیار چه
نویساز چه بر قاعه کرده باله و دیگر قید بسیار بر او بر
مرد ظاهر خواهد شد بعد خرابانند
باید رطوبتی که از آن بر آید
انجمنه حسن باید سر
میکند

نخاک سیاه که به بند و حجامت گویند یا ریز سیاه را با روش کعبه بریان اگر چنانچه
بجوز و در عجم مذکور است آن موضع هر روز طلا کند انواع باد خوره دفع گوید و دیگر روش
خسته را بگوئل یک بر تیه نهاس سه مرتبه طلا کند ظریف بر او در اول وقت
است که خسته را بطریقی تپان جسته شود و یک دفعه برضی اعلی زده
بیا چای و شکر خوراشد و جبهه که بخنجر به آب گس کرده طلا کند و در دندان
فلک زربوز و کرم و سی برین زوفو خاکش نشیند و سی برینش آب گس کرده طلا کند
اگر رگوت بماند و قویع بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
در او خنجر نو خسته است کرده طلا کند موضع را بیا چای و دست یا با چای
و شکر به خوراک تا سحر کو باز رسد هر سه روز نماید و دیگر پس که طلا کند
با شکریش سه شب طلا کند اما اینجا را خوراشد و سحر کند و در او
بدست نماید هر روز نهد به آب گرم بنویسد و دیگر نهد
که بند و خاند بپزند و بخار و خوب ترانید و بگوید
ورق علجه در لیسان حک کند
در استخوان علیه است
این نمک خنده
باب (۱)

مور از ریختن بماند و دیگر هیچ خوب کپرده در دم باب سخی کپرده در نزد
دام آب و هست دام روغن کچو کچو نماند مالاب ماند و این را ادا
کرده بگیرد و هر شب موی را بدانی چرب دالو روغن خاک بانگ
سایه بماند و مکرر بار ریختن مور و خارش و کشش موی سه روزیش
چرخ و موی سه روزی که مالش ملک ملک خاک موی نیلوفر لعنه
کشول از هر ملک یکدم سهید هم دام دوا با باب سخی کپرده بماند
انچه ماند و بپاشش بکدار و تا ملک موی باز بسوزد فصل بسم در این
بعبر تر قندن موی حدود این علت از غلبه میوست بود
آن بیخ کوشش که سیاه ملک نیلوفر مالک کپرب کپرده بماند
که در اطراف بلبله بلبله کوشش این بیخ نایب را آب بسوزد که نایب
موی را خورد و عورت بر مر آید و در شوک در او
آه ب و بکم در افراط وجودش شمع را
آن موی بلی و عورت آن موی
آه ب و بکم در افراط وجودش شمع را
آن موی بلی و عورت آن موی

ریش بدم باید و چرب و الو و دیگر بضمه مرغ در آب بخوانند و دوسه
سکون و قهقهه در شیشه چکانند و در دگر او غم بضمه ده و درم شک بکدرم باب
المله برابر او غنی همه را بپزد و چون آب بماند نگاهداری و الو هر روز در
نوع دیگر شک کربل در میراث نیرافع است طرفی آن در یاد حواء
فصل نبت سوم در طول السعفر نفع در اندام موی به علاج الله طول مایه
همه برابر و سریش بید و طلکند و هر وقت بگذارد و بعد از آن باب الله
بنویسد برابر السعفر اراض موی نافع است و دیگر کوته بر دهن کند و دوسه
ریش باید خارش نیرافع است فصل نبت چهارم در خضاب
علاج آن دسمه چهارم درم و خانیچ درم و قهقهه نیمه بر دهن شک بکدرم
باب گرم خیمه نموده باید بر آن رکب بید بخیمه نیمه بخوابد صبح باب گرم
توعد کند و طر فایک پنج پیل پوست به بهر ه بولس را
بالمین تر خیمه نموده زانند و الو بار نبت بر سر و ریش
بید بخیمه نیمه بخوابد بید بخیمه نیمه بخوابد
علاج آن سیاه ابرو و غم
دید که در سرقی بماند
پیش میاید

فضل لول در رد غیر در چشم اگر از خون باشد لورانی و سرخ و نیمه باید
علل آن رک قنقال از پر و دست بکاید و اگر مایع بود یک انگشت
کشاید یا بر خاک کردن حیاست ساج مالد و کند بعد مطبوع بلبله
ما مطبوع حصار صبر طبع را نرم کند نسجه نریک در رکبات غیره و غیره
ان روز که چشم بدو آید در حال یک و پنجاه ساید سیره او یک قطره
اگر در چشم راست باشد در گوش چپ و همچنین عکس آن بچکاند و غیر
معدل برای اراض چشم چه خار و وجه یا در مجرب است و غیره و یا میران
جندید استر طریق بغیر قنقال بغیر اصل اللوس و معقول چاکنو
مقشره شک کهر یا بوسای لغوزه مروره همه در آن برابر گرفته
مصلیه کرده سیاف سالد و قمر حاجت بکلاب بوده کرده
الا کند و دیگر لبن زراعت با حکم معکوس بغیر است
کیمیا به باخته خور و نشود خوب سمی نماید
سنتی معرب ملک طلله کند و دیگر سنگ و اقیول از آن
ملک و خشت نیل با چهار
طلله کند و دیگر در آغاز
است

و یک شنگ شود و فاقه نماید بعد از تحمیل در یک نوبت بر آب سرد
و محبه در چشم کشد و اگر بخوابد باب همه بسته که با او قهر حاجات
سایده در چشم کشد و مکرر تحمیل چوب نار که همه بر یک در می نه
آب بوده کرم کرده باله به و اگر در چشم طلکند اگر از آب باشد جسم سرخ
ناید و در و در و خارج است پس آب از چشم رها هر دو آب و اگر آب چشم
که از زخم شک که صلاح آن پیدا نمیرد هر چه را جدا جدا در روغن فاقه
چنان بریان کند که نوحه نشود در همان روغن سایده طلکند و لیواریه یا نه
سند هر یا شیر به برانش که و کرم نمود طلکند و دیگر صندل سفید و یک نیم
و لوسن و چوب نار و نیک شنگ یا آب سایده کرم نموده طلکند
از تحمیل و یک شنگ و پنج لوسن و لوده همه را بر آب سرد و روغن
نماید و مکرر در جوشن صندل تر شده و صندل و صندل را از این
سم را نفید و اگر و اگر در چشم اگر کرم و افق
از بلبه مایه کباب را و دیگر بلبه
نماید منفعه و الو و دیگر را بلبه
که و دیگر خون سرک
تو را نفع تمام دارد

رالف نام والو دیگر را سر نه چشم و دمه و دیگر از ار چشم که آنه بوده
 و فرمن لبیب که سر السعال دوا را فر لعل جسم بر جسم شده باشد
 که نه دس بوی که می گویند انیون عاقل می دیم و طرف می یابیم با دینه
 جوب نم که سر نه بای و صاب که با سیر که یک سبک که نرم باشد
 لباس منطاب بلا فاصله سختی که سیره مدور که کاه در نمی خفت کرد
 و دیگر از آنکه ما اندر لباسش بل بریم بود و صدف که عاده والوجه و شام در چشم که
 اگر حرکت بود در زن ملک شب و از آنکه درسته و صاب نموده که عاده الوال
 فصل هم و در قرحه العین یعنی لبش چشم حدود این علت از تیره
 خون باشد و لفظ طباره محرقه که از غیب آمد یا سیره یا فربه بالقطه و افع
 و در طبقات عادت شد که در اول ما در تلخی در فیه چشم نقطه سر که
 را که با سر نه یافته که در اول باشد و در قرینه لفظه نقد در سیاحت
 از این طبقات بحسب در نه از لیل در چشم و در
 که در آن چون امتداد که مصلح که

در این کتاب حدیثی است که در این کتاب

در جمیع اقام در ابتداء

علاج لبیب و عند
 باشد و ما

و بحیثیت در آب تر کرده لعاب آن در چشم چکانند و زردی و صفیه
مرغ و زعفران سوده طلا کنند فصل سوم در سیاق و معیشت چشم عیال
المرار ایله نباشد باقیه را در انار المرزاج گرم بود و غلبه خون باشد فصل اول
قیطاب یا صیحات زیر ترنج کنند و کوبه بخارات گرم دالو المرزاج گرم بود
نبات بشیر زنی سخن کرده در چشم کشند خنده زردی و قشر در اوست نباید
در اطلایم است ز آب لعاب سخن کرده بر خاک چشم کشند و دیگر جابون
بوزن یک درم روغن چهار درم تخم هر دو آنخته به بزند چون سترغ کوکب
فرورینند لقا و الف مقدار روغن خور و به لعاب و مرسانید در
چشم کشند و اگر بیدرم کا فور به این ضم کنند او را شور بر رصف لعاب کفای
نه است و دیگر بلبله و تخم لری و ناخن قبل که بپزدان زیره کرده باشند
به ساهود در چشم کشند برده را نیز دفع کند فصل چهارم
در علاج آن پینه و شب بر لب چشم داشته
نقره بخرانند بعد چاکل و نجبه
داشته باشند همان پس
باب چهارم در علاج
مدام بی چشم

بن چشم را کند سرخ و لام علاج رک قیقال کنیند و آنچه بقیه مطبوع
بلید دهند و دیگر نور لقیه یا رب کرده در چشم اند کرد و بخشی فرو و خاک را
بلک و سر ضرر نیست و مع کوه صلاست در حله بفر خارش تنها علاج
قیقال کنیند و به کرمه بسیار روید و آب سماق بقلاب بود و در
چشم اند و دیگر قوت و شیر و قوتیا لقیه که سنگ بصیر باشد و نبات
بر آب جیب زو بر زو به آب سرد کرده در چشم اند و نیز کوره
کنیدن نامع است و دیگر مغز است اند یک حصه و فخر خسته بلید و حصه و مغز
خسته بلید که حصه گرفته همه الیاب است کرده صلاست زو در چشم
کند خارش و آب رقی چشم باز و الو نعل مستم در سلاق بقیه یا رب
و آن رقیق نموی زه و طر شدن بلک چشم باشد و در این علاج
و نیز به غیر علاج است علاج اول دماغ را به نقطه آب باران
باز به بخارات گرم دالو اولی باید که حد
القاء قوتیا به سر و سنگ بصیر و قرن را
و بقلاب ملک که در چشم اند
و دیگر مغز بادام فوسفه
و دماغ و معد

تراشیده بر رخ بادلم چرب لطف یک درم حب انیل و نسیمون و خالوق
هر یک نیم درم و سیم خنقل و کنگ و نک هند و لک هم الکوفه و میخه
یا آب یا دیان بسند و حنه با سخته در محل یا قند بقولم آورد و غلط اند
فرو بردن ایا راج فیهرا صدای و در معد و معالک نشخ و بد و قول و لقوه
الکود و ناید و قایم و اکثر خا و کرا از زمان را انقید است و مکر صفت ان
صفا عرفان و سبب و سبب ان و خوبان و اسار و سلیمه و دار
از هر یک مثقال و صبر قوط مرت مثقال و بصر زلف و کند همه را گفته
و میخه و نیم آینه و در شیشه کفاله و دیگر در شیر یک و متوره و شیر یک
بسته تر خنه در سایه خشک کند و در و حر کا و بفر و ز و دلکش تا سه هفته
در چشم کشد مور بخت بر آید و دیگر مس لونه و کوس لونه عرفان و بقل
سحق نموده کفاله و بر سلق کش فصل هشتم در بغل بغیر زانو
چشم لویه بنیه خوب بقدر نیاز لوز لقا و لوز
نذال و دفع کو بهر الله نوبت برود
لعه و میدی و ان زیاد و پیه در
این علت اول بود الله
بهم باب بود

برو و آب سوده بروی طلا کنند فصل دهم در شعله نوبه نجسه آن لاس باشد
در زرد که در کلاه چشم پدید آید علاج بر جاعک کردن صحت کند یا بر زنج
و دیگر اگر چشم راست یا بد راست نریای حب و همچنان بالعکس آن بسته
خام بخت باره مضبوط بند و دیگر مکمل اسرود کرده بدان جای بند و دیگر
در ابتدا به موم گرم کرده بروند خد است چنین کند و دیگر کشش با پاره کرده
اند که کرده بر سیر کنند و دیگر شعله یا آب سخی کرده طلا کنند و دیگر آب
صبر قوی سوده باشد و دیگر سوت آب سوده طلا کنند و اگر بعلیه به نشود بمغراض
ببرند تا خون بر آید فصل نهم در طفره یعنی ناخونه علاج نخست دانه را
به لقطه یا رتاق یا لاریم گوش به محل در چشم کند و دیگر کند و بعد از
در چشم کشد تر و قوی طفره ظاهر شود و دیگر کشد و قوی طفره را و کوه و
سخی نموده نگاه دارد و در چشم کشد و دیگر صفت ناخونه سفید است
و سنگه پوست میفریزد و سنگه و قفلک گوشت

نخستین سوره در چشم کشد فصل دهم
بر بقیه چشم علاج ز آب بر یا ز آب
و دیگر بر گوشت کشد و خوراک
قدم در زرد

و شرب بر قلعه یک درم و از ان نیم درم و جوزی زیتونی و از قلعه یک
چهارمیه و اکب نیم چهارمیه و همه از انش کشیده و بخت در چشم کشیده و بخت
برده و ناخونه و لاس چشم و سرخ و جمله علقها که در چشم با سینه نهان است
و شرب برابر کرده نموده در چشم انداخته و ان است که در بیت مفید است و در
ترکیب خاص میل از قمر یا از طلایه از منس یا از شرب تر شده و سنگی و
از کلبین و سیره و سیره و دروغ و کلبه آن سیر ز کرم نموده و ان سر و سازد
قاید به یک نفر سر کشیدن این است که شش روشن و شیر خاچم به یک
و ناخونه و دیگر از ان چشم را و ان است فصل سر و کم و سل ان پرده است
سینه بر کاهیه و در هم با قیده بر فید چشم که از خون متی که مصلح آن تفصیل یا
ست بر خاک کردن بعد از طریقی بر روز بعد از دوام بر شش و خورد
نقل در از کبچیه شک شک اطریقی کف دریا بابر
ت برده برابر همه از خاک بود و سیره و قمر
بهر معنی همان باید کرد و چون قوی و نه
نفرزاید بعیر بر و ان مصلح الفیون
سجده موی شک و سیره
مورخ کف

و موصوف کله در پنج اوله کند و دیگر موی را از مو قبه کند نه پنج موی را به
نوزل و آنه کند و بنفیه مورچه بر سر و آنه طلد کند و دیگر طلد کند و کلان که درش
سک حصیده به باد خوش بر آورد و بر پر و آل طلد نمایند در استعال
دوسه دفع به بر کوه فصل یا بگوئیم در غنای بزم کور علاج آن اگر
غلبه خون باشد فصد فیکال یا سافین سفید بود و دیگر صابون یا بسمه تحمیری کرد
در چشم کند و در ساعت دفع کوه بر آن ساعت است فصل کوه
در چهار ربع نوزد و کور صدف در خمیاب و فلعیل و فصل و منیل و زرد و حوبه
دور و بلد و سرمه بر ابر و همه با بای کوه و نوزل همه جلد ز خاک کرده و نموده
صیه سانه بر نوزد و در چشم کند غدا گوشت کاه و در لیه مناسب است
فصل بعدیم در نزول ما و انت یعنی فرو کردن آب در چشم حدود
این علت از رطوبتیه باشد که پیش منصف نور چشم بایستد و از دیدن مانع آید
علت نزول ما و انت که پیش از نزول حالت بر سر

کند ملک بریدن مکس و لیشه و مورو این خیال
باشد فرق انت که معمر در خلل و امتداد
نیست باشد ملک دفعه در هر چشم از کوه
و قح در آن دفعه اندازد فرق انت

را بنکرند اگر مردک پستی و فراخ دیده خواهی داشت و الله شمه غصب
علاج در ابتدا و حب لدریب بدید تا تمقیه کو با زانی ادویه بر او
کند سر فراتنگ در او عن نام او هو کوخته که سیاه بود و اصل نیز در
اتنی کوخته هر چه الا جدا سره ساکبه اول اصل در حلیه بعد
سر فرزند حیدر بن سوتر این شد تا بدینام آید و دیگر حب نزل
آب منشی اگر آید قور کوه قور با هم سیاه لیسری که لیسری در شمشیر
در چشم نشد برده را بنیر نام است و دیگر نیلای تو به دو دالم که هر غند
سه نامت بویست بلیله ملل سه نامت آت لجر از مع
هر چهار اسامیه باب بند و بر این نمک و سیاه خفت بود
وقت حاجت ماب نموده در چشم نشد اگر سه دو از این است کو قمع
قدح آن باشد که علیل را در اوقات شد و اکلت
نهند و بی زنده چشم را از نور در اند چشم ناز کرده
نوقد معبد کو و الله بر قایم قدح اب سفید
بمنز اغان و سمع در ماند و کراهه
حب قدح نواز و معبد است

ندالو مفید است سبک هیچ و باریه از غریبه و شبانه و کماله و بسیار
بر آید که دل هیچ نه بود و باید که بعد از صبح بیدار و دماغ لا قوی نماید
و بهتر است که کماله را با بعد از سرس لعل نام که یک سال برین گذشت
و معارفند و آن نام آن باشد که تمام مردک بود و صفت
هنر و هوشم در دماغه آب و دیند و چشم خلط و دایه در دماغه
باید برسانند و میراب تجویز رسیده و دیگر شک لعل را کرده و زنده
سرش خمیر گرفته و گوشت نر خجسته همچنی در سبغیه بعد بر سر نهاده و در
کشد و مرقه کمر و یک سبک بر یک در مرقه و خجسته باب سینه
آمیزد و فیه چند از بنه خسته است و یکبار بر دوزند بعد چک مو و در
افروخته و آن در چشم کشند باز در کا و حل کرده شک سر نه کشند
صله در و هوشم در بر و غیر از آن صلاجه است که در بعد باطن
باید در بعضی اوقات در دوزند و در بعضی بخار و
و تو با سیر و چاکو مقصر بر این بوده چون سر و
نیم کن و مردک و آن در بعضی
طبع پس در لعل بر آید و خوب لعل

جگر و کبد را بخورد و بریند الود انچه هست علاج آن نوس در چهار قسم
دست کعبه را بخورد و شخم حفظ کند درم همه الود و حیمه در شخم
کند فصل لب و دیم و در شرب یعنی نامور چشم در آنجا که نور زدن
ظاهر نشده باشد از دو جو به یک درم نان خواه چهار درم سرکه ساقه
بر زور بر در یکد و دیگر حبه بقد معسر زمره یا بول ستر مرد و اسامه با فصد
تر که در نا نور نهد اگر درم بیدار که خوب است و مگر ضرر قطره کند و غیره
خون سیاه در آن سب نماید مرد و زن یک درم و یک یک بوده
ریمان سخت باقیه با دویه الوده کرده در کواج خوب بندد و اگر نماند
و مگر عبرت خون سیاه در آن کند و طلا را زرد بک حفره که چهار حفره
باب بر سر نه و نه سارند باب بعه در نا نور چنانند در همه انواع نا نور
نان سنگ خیاب به نور و که خاکستر و ساید بعبادت
تداومت کند فصل لب جسم در خیاب یعنی
بسی از خواب بیدار که چشم نمید خواب
رود و بر زور کسیر تر که ساید آب آن
ما در با قدر قاف و حلق که اندک در

کرده اند و در گوش انداخته و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
بر لب چشم طلا کنند و طلا کنند و طلا کنند و طلا کنند
ان آب خوردن با سیاه یا لغاه و زردی بول و عا لطایا حات ان آب
علاج فلک و دست و عا نور برابر بوده و چشم نشاند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
لب و در کس و نخاک و خیز و عا و سیاه انی بر هر بار یک دم که دست دهد
در چشم نشاند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
آنجند خون سرمه بید و در عا به تحت مجبه بر او در چشم نشاند و اگر تره حرمه و اید
ناله ان اید از و اعل کند بهتر که و فدا لب و چهارم و در عا و صغف البصر علاج
آب اصل فعل سا در فروغ کرده و دست خواب در چشم نشاند و بکوبند و بکوبند
زنبی و نبات بر هلا و شیر زن سوده و چشم نشاند و اگر او را چشم از انام
و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
انده و فلقین و در عا و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
کند آب سرد که در چشم نشاند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
و مالک و در عا و بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند
حاجت باب سرد سائید و در چشم نشاند

دیکر در او سرخ چشم سنگ بصر را در شکلی که موده نشوئی بلیع نمود و بخت
تشفیه سیره گوید بدید بعد جنگ ساخته تصاف سالو و آب سینه
سعه چشم کشد و مگر سرمد الیهفت روز در آب کست و بخت روز
در سر و بخت روز در رخ ماه و بدارند بعد از آن در وین مار سیاه انداخته
را به بندند و مار را در راه صاب سجیده تا یک ماه بدارند مار را در وین
کک جانم یک کک یک جانم یک کک یک کک یک کک یک کک یک کک یک کک
باب دفع کدو دیگر پوست ترشیده و مله و این کس و کس کشند و اگر در چشم
کمر و اند جوین میس کشند کس همه الا فیه و بنجینه بدارند و در وین ماه
و در کس بنجینه در اخر روز دمام بخورند خراب از و درم ناسته درم دیگر کحل
و در سار وین ماب لعاب بنجینه است نخو آن و در ایندیا لفته و درم
امران چینی سه درم و بوره از منر چهار درم و سهک و در فلک و غفران
یک یک درم و یک یک کفر لطمه الیاب یک کدو و بجا بنجینه درم
سک بصر درم و این قمر فندانه هر چهار درم یک لقال
نحوه نوچه کوه از لاش فروغ او و بر کرد کرد و بعد
نیش درم و اند ساخته یک کدو و در
نیش درم بعد سر و شن و مان بونه

و مان بونه کش و دیگر ملون کرده آنچه بعد از روز نیر و بار جان طرفی اول نیکو
یک لوله برین جمع یه کوه در چشم کشد و غر تر بید که در اطباء هند سهور
اکثر اجات را ساخته باشد پیش از طعام بخورند و هر جسم با بند فضا است محکم
در یرقان غیر زردی چشم علاج آن پنج عبدال کوده و ریاضه لوبلی که در ریه
پو کند به بر آمدن آب بجات باید اگر مرض قوی باشد پنج بندال باب کوده
در بنیر و نظره چنانند بعد از هر سه لهر زرد آب بسیار از بنیه و دمان روان کوده
خنا خه طفت طفت بر آید بعد از آن در دوسر هر سه دست تمام دست دهد
و سحر که با هر و طلو و عقیقه روید و آخر از ریب محرقه پید انوما الفضا است
شب همین حالت آما خوف نلند که در آخر شب همه اعراض دور کوه چشم
بر ناف اصلی خواهد شد با لقلعه در یک روز از یرقان خلاص کوه و کرسکه هر سه
بره البوم است باز بندال حکم کوده بقدر یک سرخ در بنیه بدیم کشد
و تخم لود تخم قوری تلخ همین حکم دال و دیگر سرمت و بنار نافع است و کدو
بره که عاوان میدارند یکسیرت در پنج شمس و لم آب ملک کوه
صالح که آب صاف که بر آمده باشد بختیه بر خورد و دیگر راه
ناهانسه با سیره کاسنیه یا با دمانی بخورد
در کشته بار کتیه خورد تازه در سیل در

باب سوم در اراض کوشش منتهی بر شش فصل اول در وضع
یعنی در کوشش اگر از خون باید عسلش سرختر شده و تر که با کوشش
علاج قصد تیغیال و طین طبیعت با طبر لعل صحر کد و دیگر روش ملک
باروخ با دام یک دام سر که انور صحر دام و طاس تقریب جوشانند
تا روش مانند صفت کرده بطیرو و بر زور در کوشش بچایند و اگر آب
در کوشش بچایند مفید بود و اگر کد و هبیم سر آب آب او باید عسل
صحر او اینست که بشیر و چشم زرد نماید بلخ و سر و قستی بود علاج سیران
که بسر داشته با در کوشش و بشیر مفید است و دیگر برادر در کوشش در وقت
ریم و طین طلین مجرب است پوست بایس با سیر یا بول بر روش
ساده پیچ نمایند چهار جدار پیچ مو و روغ کعبه بگیرند و با سر روش بول
بر روش اینجه بنزند چون سوخته کوه صفت نموده کف ابدار و جده قطره در
نزد و بر آب سر کس ناز آب و بشیر بمیون در کوشش رختن نافع است
چهارم در عسل و چهار دام صحر کد و دام بچون بد چون
از زور در کوشش بچایند عسل است در کوشش که از آب
چون آوار طبع و حرکت در دوا بجا علاج
که چهار جدار عسل و روغ کعبه بنزند

روغن ترشح بگیرند و برابر روغن بول براسین و بنیز و چون روغن باندیم قطره
چند در درگوشی بچکانند و مکرر پس افکند پس که در ماه جمادی و کعبه بسم کرم
درگوشی نیزند و مکرر شیر بدارد و شک در او و کعبه بدارد در مکرر
سند ربع درم سود بهرسم نسخه سیر کرم درگوشی بچکانند و بکاش بر دارند
و مکرر غصاب قطره بچکانند بدارد بدارد بدارد بدارد بدارد بدارد
و بده درم و روغن بنجد بریان کند چون کوخته کو روغن الاغت کرده شیر کرم
درگوشی اندازند و ساعتی بوقت کند و دیگر نصف لیون بریده و کعبه
بر آن باندند و بر نش بند ما کرم کو قطره چند از آن درگوشی بریزند و عسل
که از بلیغم کو در و تخم و اما سکت و ماهیم در موار سرد و بنیز کو عسل
تخم کس حک نسخه بنویس یا عطفه اید و مکرر پنج رقم کوخته در روغن بنجد بریان
کند چون کوخته سیاه کو روغن کور شیر کرم درگوشی بریزد و ساعتی بوقت کند
و دیگر سراب تند درگوشی بریزد و او ایله کوس و در و مکرر که از بلیغم و با و با و با و با
هشتم دفعه کرد و مکرر آب اک بنجه در او رنده بر روغن جرب کند
و بر نش بند چون کرم نرم کو و باله و آب کرم بستد و کعبه
بندید فصل دوم در روغن بنجد و غیر درگوشی
شده یا دانه یا باند آن درگوشی کو عسل

و در دفع گرمی کوشش نمیرد و جگر عرق بسیار در وقت تلخ ساق و دست ساق در کوشش
 اندازد و بکبر هر طریقی باب حکم نموده در کوشش برود و دیگر مویچ باید کرده
 در کوشش بریزند و نمیرد و کوشش نشد و سیرول افتد و دیگر آب بر آب لغا و آب
 پودینه بسرد که مخلوط کرده در کوشش بریزند و دیگر سیر به اصل حکم در کوشش
 و دیگر بخت در نه باره چنه بر سر یل محیده و بکبر خاک که از خه باید اند
 در کوشش بریزند تا دانه با و چسبیده بر روی آید و صابون و قرصه الدول
 ریش کوشش علاج آن زهره ما و هر صابون که بخریم با بقیه که نشسته
 بقیه کند و بدن آلوده صبح و شام در کوشش بند و مکرر کف دریا که در کوشش
 قرصه قدیم و جدید دفع گو و دیگر اگر سیر به آب نم نیر و افک کند الفع بعد دیگر
 که کرده یک دام حکم در کوشش اندازند و بالدر آن آب همچون بریزد و دیگر
 مویچ اسکند از برای در باب باشد ملک کند و چا خیزد ملک
 نمید و در این باب اندازد و سپرد چون او غرضت باشد و او سپرد
 رم بر وقت صم فته از چوب شیب ببرد و اند و صفت کرده
 و بار یک لکس کرده بر زرد در کوشش اندازد و چغندر و ریم
 و طین نمیرد یک کردن کوشش و آن اول
 از صفت و مانع علاج آن از خه باشد
 و در دیگر گفته نماید که دیگر را که کند

نیب

نوع دیگر روزی که در دوا فیون حلب کرده قطره در گوش بچاند و دیگر که کسین
روغن کدو این است که کدو قشر یا و ناراس کرده بدست با آن قطره
چند آب گرم برور بپاشند و در ظرف نمک که برورش گذارسته باشد بپاشند
تا روزی که در دسته با بریون آید و دیگر که خنکاس و درم مغر مار جبار و خنک
از رب یک چهار درم ف سنه ده و درم و سیر عا و که کنیم با و باشد حرر کنند
دست خواب بخورد و درم ما دام در گوش بچاند اگر از باد باشد مدام
و کشید است علاج آن روغن تلخ سیلیم در گوش بچاند و دیگر که در عرب
گوش بچاند با مع است و اگر در امتداد بوقل نقل سر در گوش باشد و خواب بسیار
علاج این هیچ علاج در گوش است که اگر سرد و باد باشد طعام انداختن
عادت کند و اگر سعال و اسهال سیر نفید است و اگر اسهال صفت باشد بعد
بیمار را در از دید اید علاج آب اصل در گوش انداختن و سعال کوفت
کرده بریون الفس که در روغن عا و جوشانید و در گوش بچاند چهار درم است
ناید فصل پنجم در طرشی بعی که و اگر لایا گوش علاج چند که از
نخچه که برور رسیده باشد برالش درسته و بدست مالید
بچاند و دیگر بول شتر در گوش بچاند و دیگر سب
مالع و ساید ممت درم درم و سید مدام
ساجها اب همه از غلظت است حتم بخور

در کوشش بپزند تمام کمر دفع که دیگر بر آب کمر کوشش را موت را
یا شیر عورت را کس کند و با عسل یا عسل و کوشش اندازند
در و شیر دفع که دیگر آب بصل لعید و شیر و بودینه از بر آب و دام
روغن تخم بلب دام بپزند چون شیر و مانند تخم حید قطره روغن در کوشش
چکانند و شیر قند سیاه را با دلت کوفته بصل را بخوراند دفع که
اگر از علیه باد و بطن و دیگر آلوده سیاه باب انجمه در ریح خلطه تخم کرم در
کوشش بند و در هر بار کمر کنند و از با محفوظ در شش بناید صاف ششم
در لاس کوشش که در بند و کرم کول گوید اگر از خون باشد عسل سرخ در
علاج بد بود چون بکشد نفعه اما بلب تخم و زرد و خونه و حصه باب که
طلاند اگر از بطن باشد یا از با و لاس نفعه بلب و از آن باید علاج
بکسر بلب سائیده طلاند و دیگر ها بلب و کرم کوشش طمعه و بلب و بلب
نسخه باب از کس کرده نمیکرد طلاند هر سه قسم را دفع کنند و دیگر
ما سائیده طلاند و دیگر زرب سیاه باب بود طلاند
باب چهارم در اراض بنی منهای بر سر فصل است
یعنی چون بنی علاج از آب بریان کرده و حصه و
در دریا مشوره کرده در بنی و دیگر

و دیگر فلان رخ و لب بابت ششم مرغ نه سائند طلکند و دیگر با چنگ
خوب سخی که خاک در بنیر و در اندر و شتر نیاید فلان هم نقد است و دیگر
از آن چون غبار کرده و بر بنیر و دیگر و در و شتر فلان از برای مردم عاقل
و در رخ تاب خاک که نقود کند و اندک سائند تاب سکر ندارد و دیگر نه درم
اندک در مسهل آب است که کند چون نرم فسرده که نه درم سکر تر و فلان که
بخورد و اندک آب سائند بر تارک سر نه و دیگر خاک فلان سیریس مرغ و آب
سائند و قدر آب اندک کرم که بر پیش نه و دیگر طلکند و در بر آن
و دیگر که خورد و آب و بیج بار و خش ستر بید و تارک سکر و در بنیه باید در
حال بایستد و دیگر یک نیب از جوی این مرغ کس کرده و تارک طلکند و دیگر
کیا که کرده کس کرده تارک نه و پیش طلکند و بر بنیه باید خون بایستد
و دیگر نام رخاف بر رخاف قدر در برابر چشم او و اگر همان حق رخاف بنویسد
نوع دیگر از رخاف بر پیش نه و بید یا کد بر پیش نه بید و دیگر لغت بر آن
مادر که ناخق فرزند بر و سبیه بگیرد و فلان دویم در آخر ششم بعد از
شامه زعفران معطر سبک الطیب همه بر آن نوق
و دیگر با رجه این با سبک با سبک با سبک و سبک
مکرر بر بخار آن و الله و دیگر خشم تو ریح ناخن

و یا نفع دگر در آن نفع یک جبهه با سویه که در نیز دید بعد از آن از یک و شتر
میشد لفظ کند دگر در آن نفع و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
با بول نر در نفع یک جبهه که نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
سایه و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
کرد و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
که نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
شیرین کرد و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
بسته یک و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
و بود نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
تت پس و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
ایوده باب بود نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
س درم و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
میه از آن که نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
چون گویند دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر
و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر و نفع دگر

خاک اود آب تر نموده در شستم که پدر او بعد از طلوع آفتاب یک قطره
بنیج بجانده و آخر در نان بخورد و مکرر در وجوه او چینه لبا سبزه قرقند و زن بزرگ
کوفه و بنجینه از یکدیرم ما در دم با عسل اینجمله بخورد و حلا نموده از بنیر رفتن
باز دارد و فصل صبح در یک سیر بنیج و آن گشت نرم و صبت سبز با بنیر
در بنیج برودید علاج کن فصد قفیل کند و زلفا یکدیرم با عسل اینجمله و فصد از بنیر
و ما با بر خنده و بدان الموده کرده در سر بنیر نهدیم و زرد آب بر آید ریش
قدیم باب کند اگر قدر شمر روت و قفیل کند بهتر باشد و قدیم الموده علاج
دیگر ملک کنیز و ملک یا سبیل و کل مثل همه را باب بید و چهار صند
اود به اود و یکدیرم و چهار صند و غش اب همه از به چوبانند تا روغن نماند
حالت کرده در بنیر بجانده و مکرر کوفه بقیم یعنی تنگ بر تاس و دو خانه
قیاب از وجوه از بزرگ در روفوت نموده با عسل اینجمله طلک نموده و مکرر
اگر درون غش خند باشد و خون بسته آید و بنیر بخار و اغفران کوفه در
روغن حاوی مخلوط کرده استخوان از دیگر پیه یا بیان و موم روغن جادو
قبیل خسته در بنیج نهد و قدیم و قدیم و مکرر فصد کھا
ضم خاصه طلک کند شقاق بینی را بنیر است و
کدام خسته در بنیر نهد ایش خشک و قدیم

چرب و ابله اگر ریش ترا بکس پوست درخت بر کس سیاه را بجوشانند
بدان نشوید دیگر مردار شک و پیه یا لایق و مغر ساق کاه و در روغن
بهم اینجه مریسمانند و فسیله کرده و پختنی نهضت کس در آغاس
و چکی بنیر علاج الی جواب که بکشد ادم گرفته در دست ادم آب بجوشانند
تا بهم حصه مایه بلیه سیاه بدان کوه خند مایه طلک کند کج و لاس و در روغن
و دیگر بار بنزد الی و بر کس سب برابر طلک کند و چهار ارغاک و در روغن
اندازه بجوشانند تا نوحه کوه مایه صفت کوه را کس و بختی طلک کند
باب چشم در امراض لب و دندان و زبان و دمان و علق نهضت
فصل اول در وجع اللس و غیره و دندان اگر کرم خون باشد
علاسر اما کس کوست دندان و در و شید و کسیر و فروخته و از حشمت
از انبیا و سر و فرزند از انبیا کرم و دیگر علاج ان قدر سر از و یا چهار
اعقاب و سر که قدر کافور مخروج کرم و کسیر کرم مصمضه کند و دیگر سر که در
زنجیر ان در کتابت کسیر و دیگر قدر شک و کسیر قدر کافور مخروج
نحوه کوه زیر دندان نهضت و کسیر کرم و چهار درم و تناسل کسیر
یا مریسمان و یا کسیر قدر زیر دندان نهضت و یا کسیر
کسیر و کافور و کسیر کرم و کسیر کرم و کسیر کرم
کسیر کسیر و کافور و کسیر کرم و کسیر کرم و کسیر کرم

طلد کند فصل چشم و قلع یخ بچی و ویدل دهن و آن سه نوع است سرخ و سیاه
و سفید اما سیاه بدتر بود علاج اگر از خون و صفرا باشد کسیر و طباسر و کسیر
سکه نوزن برابر بود و سحبه قدر کافور با و بار نموده بریان و دهن بپاشند
و بکیر عیسر است که نه دهن و دوا کسم سول بقار نرند بر دهن الله موره لقلص
هفت مرتبه بدرد و قلع باشد و مکرک یا سمن الش کرده بر دهن
بجمله که دهن مانده و مکر عیسر بک است از هر نافع است اگر کرب
از هر باشد و آن از هر جان نفع دید و مکر عیسر که و کافور یک و کسیر
سماع اگر سماع باشد عیسر آن ابلب عیسر مکر عیسر و عیسر مکر
نوزن چهار سرخ و دهن اندازند در زورس رتبه چهار کسم و کسیر
لب دهن علاج به تمام فصد چهار کسیر بر دهن و عیسر مکر
و مکر کوفل حوالها لقلص و از راب بود لب طلد کند و مکر عیسر
و سرخ اطراف لقلص کسیر بر سر دهن و دهن و دهن و دهن آب حویله
چهار دهن کسیر قدر بلبله زنبی در دهن کسیر مکر عیسر و دهن
و مکر کوفل آن را جیبی گویند باز دهن و مکر مکر زنبی باب تر بلبله کوه کسیر
طلد کند نفع رساند و مکر تراش کسیر مکر سمن سحبه در حباله دهن
آب بخوش ندها صهارم حبه مالده باز سمن سحبه و دهن بر سمن سحبه کسیر
بخوش ندها عیسر کسیر و کافور عیسر کسیر و کافور عیسر کسیر

بمخدرم کوه در اورامند و کوه و لسته بابر بنول بخور و علفت با روتن
و زبان و جویش از تیر قسم که باشد دفع سازد و دیگر روتن باب
حل کرده و گرم نموده غرغره کند معید کوه و دیگر بای هر یک بلبله و بلبله و ابله
لوده بوزن برابر گرفته بختی بهشت آنجه بر لب خلط کند جویش و لاکس
و تر قید کلب لایشراف است و دیگر جویش و ابله و کوه در روتن
و جوان و تر هله معفی برابر گرفته جویش کند بعد سر و شدن علف یا کوه
بدان غرغره کند بختی و دیگر اراض و بن دفع کوه و صاب هم و تر قید
لب آن دو نوع است یکی از تری و دیگر از خلی اول علاج مسهل
و دفع صغرا و بعد از شسته و شیر و لوفیده از هر یک جالو باید
و به بایان قدر که از خیه با هم هر یک از دو بر تر قید با لاله و دیگر قدر قیر
و مار و لخته و قدر هر یک کوه و روتن و غرغره تر قید با لاله و اگر بعد
تر قید خون بر آید فصد چهارک کند بعد به بلبله سیاه باب تر هله کوه
طلانه فصل هشتم در درم الشعب یعمر لاس لب حدوت این سر پا
احداط باید اگر از خون یا صغرا با علاج آن نمیزند اینجا بمقال بعد از ده
و دم غاب سرخ نازده بجای عدد و سب باب تر کرده و قسین صاب
نموده با قند شیرین کرده بخور و غذا نمک ففسر و کسیر تر و آب نمک
بعد از نفقه بلبله و مقل و بلبله زنج و بلبله جوار کوه طلانه و دیگر به بایان

پیه با کینان بکیرم مردار شک جدار نه موم ها مور نمیتواند موم را بایستد
و در بارجه صفت کرده مردار شک اندک اندک در ویریند و حل کنند
تا موم کوه طله کند و مکر مار و کوه و بعل برب طله کند و ناف و مقعد و عجز
منقبه یا بادام چرب کند و بکیر گرم با دست پیچول در سر که ترک و لب
ندارند اگر سرد و جو جدا و در پوست تاب کوه سلیم غما نماید فصل هشتم
در لجه و غصه خشونت و جوشر زبان این علیه که در وین فرگو چون نفه
علیج کوه مملکت است علیج جوهر بریان بقدری در آب سیر میتوان خورد و
از و جوهر سائیده انفذ که در هر یک است آید و در آب که مضغه لوان
آشامیده از نه مضغه کند و روز سه مرتبه بدین طریق عمل نماید تا روزه
از گشت در و عجب اجتناب لانم و لند و در لسان مضغه قدر فرو برد و خدا
و خورات و سخنر کجایه بلد و در بلاد النقع بیشتر نفه و مکر مردار شک و کوه
تاب بود و بر زبان ببالد و لعاب انداخته و مکر شیره جیه بمون قاعده و سناب
که سیر مکر و لعاب کرده بر نخیده و در دهن دال و همچین مکر دین لیمون یا بنفشه
نفع عام دارد و فصل نهم در نقل الدشان کوه لزان زبان که سخن بدو آید
علیج خروال دو و دم و ربع آن خم کوفه در آب ساید آب خوشانیده تا نه نیمه آید
یک قاشق سرکه اضافه نموده و زمان زمان نیمه گرم غرغره کند خدا و اثر بار کوه جوهر

[illegible]

و لعاب اسفول کرده جریحه جریحه باشد و غذا بیهوشی رخ نمیرسد و از چهره
خاک برهنه نماید دیگر کجاست و فلفل را زرد بپایند و جگر را بر آب کوفته
چون اندامهاست در دهن و آلوده بقیه ملاوت نماید زبان را اندام یعنی
چهره و همه جراحت با زبان دفع کوه و دیگر بویست درخت کوه کوه و در
کبیر از دود یک دو دام اندامهاست که در زبان قسم دفع
و دیگر از اساید بر زبان بپایند و دیگر لعاب اسفول با شیر خرقه مصرف کنند
خاک زبان دفع کوه و در دهان در لغت الدم بقیه خون رقیق از دهن
و این غلبت را رسانند و مکروریه و کم و دماغ عارض کوه غلبت آنچه از
دماغ باشد ثقل سرد و دماغ فرو و آید و آنچه از ریه باشد بسرفه بر آید و در
رنگ کوه و از کم بسرفه سخت و سیاه بر آید و یا نفی و از کوه به تنج و از
بلطف غلبت آن را رسانند یعنی کوه و دندان کوه و غیره و در
در سنج و اندر جوی قهقیر یعنی برابر کوه و در دم و عمل با لکه و دیگر طایفه
سوده با لکه و دیگر آنچه از کوه بپایند و یا از کم کوه و در دم و در
بتوانند بعد از دهان از کوه و در کم با کوه از لکه از غلبت خام با کوه
کوفته آب او بگیرد و در دهان شایب از منجی صبح و شام با دهنه خورد و اگر از
بهیم نزد یک او بگذرد به آب سبزه و دهان کرده شایب بگذرد
اگر از حام نباشد بخت شمر بعد از وقت العجب را نیز مفید است و آنچه

بقیہ برکد لکھ کنار خام سے مانے با جہان سے علیٰ انجیہ ناسنا بہ خورد
و اگر در راج کر رہند بخیر علی نبات و اخلاک کند دیگر نور با وانه
کوفتہ خوردن مانع است ہمہ اقسام را رفع و القضاہ از مضرہ و با و
مباشرا فاقیا از ناسنا بخیر و ان جمع عریہ یا سیل بیول کہ بدل او
عصارہ لمحہ لیس معبر است درخت کس کسیر او جمع عریان است و
و انجبار از بر یک ہر دم ہمہ را کوفتہ بخیتہ باب خرقہ ذوق سے دام
کند دیگر یک باب از خفت باشد نیم کولہ بخورد و اگر شیر با برکتولہ با
علی انجیہ بخورد دیگر ملک ملایم جمع عریہ را بر لطف ساختہ
بقدر دو درم بخورد و اکثر تریج یک درم و اندک دیگر درم ہر دم
چهار درم کہ با بخورد ملایم ہر دم اعلیٰ التوس بہت درم
تخم سلیم مرثیت درم لکھ ہر دم سل وہ درم قند نقیہ بخورد ہمہ الہ
کوفتہ بخورد بقدر چار درم باشد بخم خایق خورد و دیگر کدر درم
خون سیاہی درم نیم کہ با بخورد و با و کف ختم درم
کوفتہ بخورد اگر ارض سازند ہر روز چار درم با بہت درم لطف
با بیون خورد ہمہ انواع خون نفس از دم نازد الو صلاہ چارم درم
کندہ و نیم علیہ آن مصطی و سعد و کباہ و خور و سیاسہ و خور و برابر
سعد باب بقدر کھو حبہ بند و در ناسنا خفت کند یہ خوردن و الو

یکی درونی دالو دیگر ملک خبر دالو و خبر و جبر و توان چهار خراب
بوزن یک سرخ حب بندویی بوقت سام و صبح درونی دار و مضمضه
با یک آب نافع است و دیگر و چهار در جنباب و کاهیهاب و پیش
بترج در بر غیره را بر کوفته بخیل درم با آب بخورد و مداومت نماید
صفت آب دیگر و در دندان را نیز نافع است و صاب با برده هم در
خناق غیره را بر کوفته و آب و بلغم و از خون و صفرا هم رسد و
آماس مجذوم که کدر است و لکس باز کرد و اگر خلط خون ظاهر شود
فصد فعال از بر صورت کند و یا بر خاک کردن و یا ساق صحیح
کردن و خون را بدفعات بکشد تا صعیف شود بعد طبع را بر بطیخ ببلید و
نرم کند لکن در زبانت لغز که دیگر غرض هرست صاب مال است
نفع تمام دالو تو غده که از بیرون ملو را با آب آینه یا بید ترپ زیدتر دارند
و اگر از باد و بلغم باشد یا بهی خلط خناق نرم باشد خلط آن در لعل
رسد بر و جبر و در قطره در بر غیره و ترخ و قر لعل بر آب کوفته و آب میخینه
نور درم خوردند اگر در در و تبخ کوفت و دفع کو و ملر آبی را پسند و آن جوید
با بند غرضه که خون است که آب انحر خونش آید بجار آب نه نوسد و ملر
حب السفا در دس دارد و لعاب لال فرود بر و صاب کوه هم در و جبر
بغیر خفه شدن حلق و خوف است غلات است که چ غصه بر بغیر و نوزاند و پرو

اگر چه کند از نسج مراد و معرفت تواند رود و در نسج فرو رود و از یک گوش
تا یک گوش و کشتن ترغیب بفلک لعل عارض مراد و حق النفس را ملاحظه
و اگر خون با و اگر از بطن بوی سفیدی اما نسج و حق النفس سر و طبع
علاج کن بدو چه خون بگیرد و یا فصد قفاله نماید و از اسهال و آب
دریده شکم و نیلوفر مار و خرنوب و بادام غمر غمره کند و بکند و بلغیر از قبیل طبعی بعد
از آن غمر غمره با آب خانه و عطر قره کاندازند از بخور آب و با شش معبره
مرغ و از علاج است زود است که چون تر و بوی بویچه چنانند به میرند و
را بخورند و صابون بکند و تحیت الصوت بوی بکشتنی آواز علاج آن
میخ کو بخی شده چنانکه که در زیر زمین باشد شب در و روز وار و دیگر
نخچه بکشد که در و بکشد و در از چوب درم مار و آن میخ درم جو بکشد درم
جمله اس کرده با فندک که غلا کند در میان بدار و سر و ده فرجه است
مکمل بکشد برو و دیگر بکشد و کشتن و فلفله در برابر کوفه و میخچه
به عمل بکشد بوی بکشد به خوراند از آن شیر خاست سازد و دیگر خاب
و لک میست و بکشد و فلفله و بکشد و مالک کبیر و زیر و طباسیر و میخچه
همه برابر قدر پنج و شش کشتن کرده بیا میرد و برابر دو و اندر سیاه است و میخچه
سازد درم بخورند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

یا بس که نهید به دیگر اگر از گرم یا خیار باشد رید به غیر مکه ها و مانیات
خوردن مغیر است فصل هفتم در مرضه الخلیج و به ریش مکه ها
ان در دغروج ریم است علاج آن سرکین کبوتر و فاقه برابره از
هر یک در هر درم باب سیر بخورد و دیگر فلفلی بلدریم جواهر ناروان از
هر یک در هر مکه باب حب زرد و مر و الو و حب مکه فصل هفتم
در خازیر و غذو که در خارج مدام که در اندین کردن و توار باشد علاج
اگر در بدن قنول مخلوط بسیار باشد فصل فقیال کند و سهیل و سید مکه
و دیگر در ابتدا خسته قرا و خسته نمیدر برابره که قدر ریش آن انداخته طلاند و دیگر
عقرب پنجاه عدد در یک انبار و غن لیخ و یک لار انداخته بنزد چون آب
لوخته که در ظرف نموده لقا دارد و بر خیار بر ریش مکه که در اندین و دیگر مکه
و بکوت و خست که پنجاه ریش در آن برابره که خسته مکه در مکه نامیک نفی بخورد و دیگر
حب سرج با کبوتر ها و کوه طلاند تا به نفی و دیگر برک به سوره که بر خازیر خسته تا و
روز نبرد و دیگر بلبل و بلبل اس کرده بر مرض طلاند و دیگر کوروش که بلبلند
در است حر که در دغروج لیخ بنزد چون خسته که در دغروج کوه طلاند
مشترکترین علاج است و دیگر مکه در مدام باب بخورد تا به مکه یا به او مکه
و دیگر مکه در یک باب تر که در دغروج لقا دارد و صبح اندین حرکت داو

جایه میزنند و بر آن در او مت نماید و دیگر شک بر کمر کنی تر نشود
به شک آنچه ها و کند خون را نیز نافع است و دیگر ساق و شکم ها و کوفته
باز یک نمود و در کفد آتش بد بد تا به خوش کمال رسد نام بر سر
و آن صام از بر جی جبهه کفی خالستر انداز و خون کوفته کوفه فرو و آلبو طلبد
خا ز کرم یا لسیه سیده باشد و نجسته با زنجیر شکو کوفه و ناصر تر نشود
کوت کوفته را بوجه خوب کتاب نموده نوب در مت شک
باشیده بر تابان بر یال کند ما بخته بخورد و از ترش و بار بر سر نماید
نوع دیگر پنج رتوشان و پنج ضروریه نهج و کج سبب سیده گرم شک
ضاد کند و دیگر سنده بر در شکو کوب نموده بخت بد و سخن در فلفله فم
بنوش بد عدا جو و نوب با سس در اراض صدر غیر بیمار با سینه
سنت بر نه فلفله نفع اول در سعال غیر سرفه و آل تنگی است
مخصوص سش انواع اول بسیار است از بغم و صفرا و خون و باد و دود و
یعو اما علاج سرفه سر مطبوع زوفا نافع نوع دیگر فلفله همان
و ضرر ما بخته در فلفله شک فلفله از یک سبب است همه الا فلفله بخته در
حب لوزل بنویس از یک صبح شام بخورد و دیگر فلفله در از
و تا بصره از یک در می مونز شقی و در م همه الا فلفله بخته تاب نهی سختی

باب شقی سخی بلینغ نموده با شیر و اورک که حب با ساز و نقد و آیه لغت
خوان حب سخی الی چهاره که بخورد و در نیم روز درین دار
عجیب النفع است و در آنها طعام الزامی است و دیگر در اطفال که نیم
و یک ساله وزن بر این کوفه نیمه کاه و الودیه که در سر فرو کند و در این
بر اطفال و جوان که از بلغم باشد نافع است و دیگر در اطفال که بلبه
در خواب وزن چند ساه برابر بر او به اینخته حب بندد و در حب وزن
نیم ام یک صبح و یکی شام بخورد و نوک دیگر است السوسن فلفل کوه و
در برابر آب بقدر نحو حب بندد و درین دار و در روز شش زنبره او را
نیز نافع است و دیگر برک است که صد عدد و یک چهار یک را خورد
کاهه تریه به چنانند و دیگر محکم کند و کجاست و انش و دندانها که سر که
بسیه و کول نیز نافع است که به خور و دیگر بر اسه و بلغم برک است
یک عدد و فلفل که دو عدد و هم ساییده بقدر که بخورد و حب بندد
بخورد و دیگر سر سنج و کند و میوه ساییده بقدر که سر و در السوسن
برابر است نخود صند و قمر که فرو برد و از شق النفس هم نفع دارد و دیگر
بجهت انواع اسه و سیاه یک درم کبریت درم هم الاصله کند
سیاه که در اطفال سه درم پوست بلبله از چهار درم بلبله بخورد و یک
سدر درم چهار نعلی که درم همه الی کوفه و سیاه که درم مقتول یک جا خورد

از آب جوشانده پوست مغذیان را غوطه‌مند نمایند و یک سب
و بند و خشک که به خشک معجون کنند یک درم صباغ و یک درم نمک
و یک قلفک کوه درم قلفک دراز سر درم دانه انار هزاره درم قفسه
بسته چهار درم جواهر لیم درم جلد اس کرده باقیه بر کور استنجه نوز یک
حب با بند بر روزی بخورد سه روز کفری الی دفعه و دیگر صفت سر و نه
بلغم که سینه از آن حصره کند بر تال یا ریک و از سینه فتنه با ساق و بان
آلوده کرده بر دهن عاقل تر نه با جوب اوخته در چهار و دو پنجاه تونر یا ستر
یک معنه بدارد و بعد از اندکی لوز مرین بسته در جلد دانه دو یک و یک قلفک
و جویوه و قلفک و لار از هر یک سه درم قلفک کوه سر درم جلد
چهار سب درم باجی کرده یا ریک اس نموده بوزن سه او و نه باب
مار که از پنجاه تا هفت باشد نام خور و تی و می و عینه طعام
سیراف و دیگر به سرفه خشک که از سر و حد کوه میانه چهار خایه
دست مریض رسد از سه تا پنج روز بقدر قوت خون بگیرد بعد از سه روز
قلفک و زرد چوبه بشه بخورد و دیگر از چوبه البراقش بریان کرده به یک
نوزن و به نفع کمال و دیگر از سر سرفه خون لید و تی و از سینه باشد صلیبی
بخورد بر یک تا سه چهار درم سر و لار در چهار سب از انداخته نه جوشانده
چون یک سیر آب بماند صاف کرده یکماه دراز قلفک و یک درم خشک

و یکدم عمل مار کرده ناستا بخورد تب دق و خون و سر و دوشش سینه و
دگر خاوند بدم زعفران و تخم کدو و تخم خیار میز از هر یک یکدرم
عمل یکدرم بهرسم اینجه از مائه با چهار مائه بخورد و یکدرم سر قندیم را
از مائه که باشد از تجارب این بی نظیر است مؤیدانه درم منوخم کدو
بمقت عدد و هر چهار درم اولی نود درم در ظرف لغزه یا ظرف مس قلعی و در
چو سائیده نیم کوزه نبات مملو و لغزه وقت خواب بخورد بالبلش آب
تخورد و غذا جو سائیده عدس و در شب کدو بهی و سنبل و فستق و دیگر بید
ماده نبات اینجه بخورد و دگر حب السعان صمغ عربی و شیر ابرج و حب بصری و
ن سائیده و منوخم کدو و در آب السوس و سر قندیم از هر یک درم و منوخم ساقی درم
لعاب بیدانه نوزل یکدرم حب کندی درون دارد و یکدرم السوس و شیر ابرج
و اقویون و ن سائیده بهر آب که بخواهد یا آب منقار نخود بنزد و فستق خواب بی
بخورد و نود و یکدرم حب سوز و نر و سر قندیم و فستق و ن سائیده حب سوس
و تخم خیار از هر یک یکدرم اصل السوس یکدرم تخم حب سوس یکدرم صمغ عربی
کیر از هر یک درم و سر قندیم و دام آب چو سائیده ماده دام با ندر صفت گفته
دام قندیم انداخته و دام آید و از نیم دام ماییم دام بعلاب یا آب حلو
بخورد و فستق صمغ و در صمغ لغزه و صمغ عربی و صمغ ابرج و صمغ خاوند و صمغ از هر یک
بب درم اینجه بخورد و فستق و صمغ و صمغ عربی و صمغ ابرج و صمغ خاوند و صمغ از هر یک
دست از این سائیده چهار و نیم بمقت عظیم بخورد و یا بر ساق یا نه که در آب

یونان یعنی تره سرمن که قطعت فی نولیند جوش داده بی ملک بر قدر را تواند
بخورد و بآب و آب روز و دیگر تره را و تو سبزه تره نیکو پخته بریان کرده
و قطعت کو برابر با یک پیمانه آب گرم بر صاج بخورد و اگر آب کو سبزه
حب سازد و سه حب آب گرم بخورد و نفخ بیشتر کند و دیگر نفوف کند که در
آرد و رفته بخفته باشد و دم نفوف زو فاشک یکنیم دم نفوف بودینه
یکنیم دم نفوف پنج ملک کوشن نیم دم نفوف ملک ملک یکنیم دم نفوف
لب سفید دم اخیر را در حل معجون نماید از آب و دم ناسه دم برود
رغبت نمایند و دیگر سوس از خوب طبعی که سفید دم آب یک لار
لعل آب را جوش داده در میان سوس اندازد از پا جلد سوس کشند
هرگاه دو دم آب بماند صاف کند و در سوس بماند دم آب بماند از قطعت
چرخه بخورد و بخواند ان کدم و گفته که ان را سوس گویند و ملک سفید
و بار در حل و بخورند دیگر لعل سرج بقدر نفوف و برود و همچنین بقدر و نفوف و بار
خوردن نافع است اگر ضعیف النفس از زله باشد بعد از عام و خارش کله عارض
باید که تدبیر زله بکار برد از تره خمر و سبزه خمر و غیره و حب الشفا و یا
معجون حافظ الصحت بقدر نفوف و حب خواب بخورد و دیگر الرضی النفس باز را
عام باشد و دیگر خمر و نفوف کرد و بیدار کردن و البته سبیلج و یا کلبه
فاکر است و سبزه خمر را بر همه نماید و نفوف بکار دارند و برن ملک دم آب

فوزن یک درم باب کرم بخورند و بفرغیم نو سر باب سبب جاده چاه کرم
ما حیات تور لارم دارند زله در کام و صین النفس را وافع کتب دیگر بویست بلکه
نقد رینجاسه یا زاده به بحر که نصر الدین دهلوی به ترتیب خوردن نیک کرم
براز زله و انزاله را من را مانع که فاسد است و در سه اگر طفل است رینجاسه
خروش یک سرخ در او بخواند سرخ و سیریه یک شول نقد به مجنه
سخی کرده بپزند و با کرم و سرخ کرم در درم بول طفل خوش اند
تا ربع باند صاف نموده بطفلی که یک به باشد بنوشانند و عود و
ازین قیاس لکم دریا و بپزند و با سرخ صفت یک سرخ بکدام است در بول
طفل صفت کرم و سیر کرم بدید و سیر کرم در بول که در وقت طلعه یا
یک هفته ازین عادت و به طفل به کرم و به برادر و به طفل به
چار سرخ تخم خواند خوب سخی نه زده تاب حنا مباله و در سخی نمایند
تا چهار کرم ملک یکباش نیم کرم کرده بنوشانند تا سه روز فصل
در کودکان مرض مخوف است علامت آن چون حرکت کند یا مباد و
نفس تنگ که و خضره سینه و سرفه و نفثه سینه و علاج آن فلفل درم
کاذبان و بر سیاه آن بقیه شب چاه از یک کرم درم از کرم سنجید و بپزند
پایزده و موثر نهی است درم در و چند آن است بخوشاید تا مدت سه ماه

بنوشند و دیگر سیاه و آنرا دو درم کوفته بنجیه بل اینجیه و دیگر تراب زرد و کهنه
عطبی نیز با مع است و بصر دانه نشین نریکوه اند فصل ششم در دانه های
و آن آما سیه بود که در پس بدیداید خوف است عسل سگی لعس بدان
کونه بود که کوفته و در سر فرو برد و آب محرمه و در دانه و بستن و استیاق
بهر خنک و سرکه تخم و درم از جفای معرب لب ششم علاج آل اگر آب
خون بود اول روز تا نیمه فصل الحل با با و سلق کنند و جلد از بنویسند و بپوشند
و تخم خنک و خیارش از زرداب سه درم شام لب ششم و دو سپاس بنشیند
موز شقی چدرم انجیر نیمه و بر سیاه آن درم چغندر نیم کوفته درم
در نیم سیر بهانه آب جوشانند با به نیمه کید صف که لعاب از او باقی
ثلاثه از آن باج درم بر به نیمه یک کلفه سیاه زرد یا بوی درم کور و سلق
و بادام و یاروش با دلم اینجیه لب نماید و لب سرت بپوشند و لعاب به
شمال کنند و دیگر آرد و جو با شیر را اس بپوشند و سرت سرت سرت
و دیگر اصل السوس تراشیده و نیم کوفته جلد درم خیار خرو و بوی شقی از زرداب
و ده درم سیوا خیار جرد و بپوشند و آب جوشانند چون رطوبت بماند
مغز حار حر مالده و صف که از نیمه و ام تا دو درم بپوشند طریقی آب جوشان
که جوهر خرد از سیاه جوشان آب خالص یا پزوده از آب جوشانند با نصف بماند

بجوش نماند نصف باند صاف کرده بگیرند و خد آن ف جو یا میفیه و نیل و
عناب و سکر و روغن زرد یا بادام و سوسیس کنند صریح کند و روزی یک
یا خارش اول کند و اگر آب و غذا شود و از بر نه کردن سر پر خمر نماید چون بقیه
بلند و به نشود محمول مرکه پس باید که زود به علاج آن بر داند و هاست
در سبب معبر لبشش بخوف است حدوث این علت از ما و نیز و
غلط و لوبیب بر که دماغ یا از سر فتنه و یا یلف الیوم و ما از انتقال
المره و دواب النجب مرکه علتش آن پیوسته بهای سببه و یا از خون نیم
و تب و قیہ میر و سر خرا و قلت استنها و لولتر فیض و کسر استیاق
بهوار خفاک فرق دریم و بقیه آن است که انچه بسببه لیدر اندر اندازند
اگر ببرد و بدیریم است و چون در آب اندازد و شامیه بلند و لولتر و فتنه
بریم است و لولتر بقیه و در اخر مرض کجی باخ و آله سن بر یا سید انقی علاج آن
حرارت قشق مایه برک مایه و دوام در سه و چهارم آب بجوش
تا چهار دام باند صاف که نیم دام عمل آمخته به خورد و دیگر خفایس که خورده
درم طبایع سفید و نشسته و کثیرا و صمغ عربی مراب سه درم خرد و سه
رخس خایین از یک مجرم معر تخم کدو و میدانه از یک سفید درم سرطان
محرق با نرد درم حافونیک درم لوف ساخته از هر درم تا سه درم نیم

سزب خجاس باب با جلد بر ملک نمودن ناسبا بخورند اگر در وقت خواب
سرطان و فلک کند طریق نوشتن چنان است که در یکی می سرخ
بر لاشی بند و سرطان زنده در آن بند و لاشی بر افروزند تا مانند خالستر
شده بایو که در تابان بود و آفتاب در کسب باشد و قمر هر دو جنبه یکدیگر
فوق دیگر سیر بزدن شده و سیر بر دوش بادام حمره که خورند و بعد
بقول شیخ بوخسینا مانا کفند خورن بعبایت نقد است و طلک دیگر
دیگر شیر خرمه بنجیر که در دق نرسه هر کس و سیر بر نوشتن یافت است و در
روز که شیر دله کوفتا ستا خواهند دله دار تر شیخ فابو و ماه بر سر لارم است
دیگر با قلد یا قف درم نشسته و صمغ عربی و صمغ تخم خیارین و صمغ تخم خرفه از هر یک
بنجدرم رب السوس است درم تخم صنیعی سفید و مغز بادام مقشر پودانه بر
ده درم تخم کتان طبخ مغز پودانه از هر یک دو درم یا رب کعبه هر روز
باب بخورند بر سر آزار غدیة علیطه و کورد چرب و سخت شیرین و تخم کعبه
ریاضت و ارتفاع و جماع و صمام و سر بر نه کردن و آب سرد نوشیدن لازم
دیگر سرس ماهی که اگر از راه بسته او خنک باشد بوزن چهار سه دریا و لار
رب که نموده چون مستحکمه و دوام نبات و بادام حمره و فلک نموده
و صفت کرده در تمام روز تجویز نمایند و قند صندل را با جلد ببقولام آورده

یا حلاط بقولم آورده وزن و دو دلم بوقت صبح شام با طعام و هرگاه که
خواهس باسنه بنوسد و قرص غا نور نیز لازم دارند و هرگاه که نسنگ ظاهر بود
بوصاف نموده با نبات رغبت فرمائید و مجرب است فصل پنجم در
دربالجبب مخوف است و آما سیاه در سیدو خامه در برده سیدو چپ و
ان الا سوخته تیر که کند عسل آلت و سر و ضیق النفس و در و با صبر
و حله در سیدو صحت این عسل از خون و صفرا و بلغم که عسلج آن در سیدو
فصل با سیتق از اول روز تا سوم از جان مخالفت و بعد از این از طرف موافق
و دیگر بیهوشی از هر یک درم نشسته تیر از تخم خلیج با دایان از هر یک درم
جمله یک جاب بید و لعاب تخم تان اسفود سرشته اقراص زنده روز چهارم
بخورند و دیگر سرشته اما خام و نبات بسیار مفید است و لغت الدم گفته شد
و دیگر از صفرا و سیدو سرب و ساریم درم سرب مغفبه و سیدو فرنگ درم
عرق کاسه طح که بیدند و اگر از بلغم با سرب سرب و ساریم درم سرب زوفا
یک درم درم عرق بالیان حل کرده بیدند و دیگر بیدانه لبرسه با سرب ساریم
در آب لعاب بر آورده و بلباسه ریوند که در افک کرده بخورد و فصل ششم در
مهمان کت و دیگر بیدانه لبرقه سرب و نتج سیاه بر آید یا از خلیج با سرب ساریم
یا سیدو بیدانه لبرقه سرب و نتج سیاه بر آید یا از خلیج با سرب ساریم
و بنوه ترو سیرین لازم دارند فصل ششم در برین مریض مخوف است بر شیشه

اما سبب آن مایه بگویم در پیوسته نیز دو موجب درم بود علت
آن تب تشنگی نفس و تواتر آن سر زخم است و در دینه تشنگی نیز سه کم بطرف
بالا اختلاط دینی و چون علت تحریر بود از خشک دینی عارض بود فروز در تمام
و شرم آن است که در تمام اختلاط اول علت بود دینی با جز عرض و
باشد که تا آخر علت سلیم العقل بود و در تمام نقل و نواز نفس و کشیدگی چشم
بطرف بالا باشد علاج آن بعد قصد یا سلیم اگر سر زخم باشد سر است حتی شمس
شیرام ملک و ام در سر زخم ملک که بدیند و سر است عباد و مغیر از تمام
در ما السعیر معرب آب جو ملک نموده بخوراند اگر سر زخم باشد سر است نموده بخوراند
از نیم دام تا دام در آب ملک نموده بدیند و اگر طبیعت قبض باشد لعلوس
چهار از نیم توله تا توله در آب یا سر زخم را در کور ملک نموده بدیند که
نموده تیر سر را بخوراند و اگر در اختلاط کند به کوه و دیرینه لا و است از
بلغم بود استقران کوه بدو درم جو زنی و یک دم نمک سنگ استر باشد
و بیکر گوشت یک فاخته بکوبد و بعد از سر و ولان حرور و معر خمس موده و تلوز
شده قره شیر به سر خمس معطر از سر یک درم جو بنید و صفت کرده بخوراند
روز خرد و اگر نماید غشای بجا آید و تنی را قوت دهد و با افراد فک است
در وجه القدر بعد در دینه اگر از سر و با شد علت آن بدست در در از سر
و از اسباب و علاج است زهر بقیع صمغ عربی و از چیر زعفران انیسون بر آب کوه

افزون بر این بر کعبه غسل آتیه تقدیر برداشت طبیعت بخوراند و دیگر حبست و در سینه
و دهن و پنج انگشت را در بخار آب پنج بند بخیر از بربک در هر یک کوب کرده و چهار
سکون آب بخت اندازد چهارم حصه باشد سه روز بهی و سکون بر کرم بخوراند
و دیگر حافظ الصحت بنم یاسه یا جیم نه لب بخوراند و اگر از کرم باشد
عدت سر و دست خنثی است تخم حرقه از بربک نیم ام بر آب برافشاید
انجیر خرد و دیگر دودار نیم یاسه همزن بر آب برافشاید کوفه خسته غلظت بندد
بخوراند روز اول در دهن نشیند با بخت تم در ارض دل است چهار فصل
اول در خفان تعمیر حول دل بخوراند اگر از کرم باشد عدت آن کورش سینه
و تشنگی و لذت از از کرم مراد و بره باید منجر غصه بخوراند سنی در زمان موافق با
نقد با سینی از دست است سبب با سیم و عسل طبع باب کسیر و طریخ
و باد بای و چهار حصه و دیگر زیر بغل کوفه مخدرم در شب باب تر کرد و صباغ
صفت نمک با نبات مخدرم آتیه به خور و دیگر شربت ضد بلیدام با جودام
آتیه خور و دیگر پوست بلبه کبابی و نبات از بربک دودام باب بخور
اگر از بلبه باشد عدت کرم است و احساس باید صاب او لوماله
دل در میان آب است علاج آن مر کلبه سبب و در چهره و خنجر است بر کعبه
دو سه بشنید بید و در دوا فراد و فکر و فرج و تنها است اخوی و خلی

علاج آن مصطلح و از جگر قرقند سبک لباس به پستان بخور به قافله فلفله
و از خرد و سعد و پوست ترنج و عود خام تخم نام و زنبک تخم سیب تخم
و از قلف بر یک دم درم بسدایر با مر و اریذنا لفته ابریسیم مغرض نهفتن
ساج بند بر یک دم و یک تخم درم همه از الحبه لعل بلبله بر دروه
بسیار روز درم بخورد و دیگر در اریذنا لفته بدم با جاش درم سیر بلبله بخورد
و دیگر تربت کا و ربان ارکدر تم تا دو دم و دیگر قلف طب که بخورد و صفرا و
و نافع است و دیگر بر ارجاق ام خاصه حبب رطوبت و بود و از آن
یک دم قرقند سبک در سب و تخم درم طب در طرف لغزه بخورند
چون با جعه درم با نذ صاف که در شیشه نگاه دال و لیدام جع و لیدام شام
شیر کرم بخورد و بعد از آن کرم شیر تازه کا و بخورد و دیگر بر ارجاق ام
ریوند تا یک سائیده میان دهشانه بطول و یک حب لکند که شیرین
است و ریوند خایه قوی تربت و دیگر بر ارجاق و ضعف دل بدم خورل
آب این باب مفید است و دیگر که کجده است آب تور و از اریذنا سبک
مولد بود و بخارات و خوف و غم و غضب و نفرت بر شیر که فصل دوم
ضعف القلب یعنی تنگی دل مفرج القلوب و دال و لک موافق بر
مفید است لیس آن علیحد و از خرد سار و زربات نهند و دیگر مر به لید

و دیگر بر به الله ما شرت سبب نیز نفید است و همه بر مهر و نبات و فصل تمام
نسخه آن در نبات منجم بود و دیگر آنچه فصل خفان لغو می گویا دارند
فصل سوم در غنی لغو می گویند و آن حالت است که اطراف یعنی
دست و پا سرد شود و دم به پ کوتا به و در تنک چهره از و نه عرق
سرد آید و نبات بر کاه نه زند چنان به شود که گویا از لب و یواری از هر
صد آمد و آن انواع است از سرد و گرم و اسهال و مغرط و اختلاط اسه
و انقطاع اسهال از هر سه خلط و غلظت است هر دو را حد طهارت علاج
ان فلفله که با ربایک سوخته جامه بر نموده یا با تخم در نیج و مد لغو می شود
سرب صاف چهار بهلول و کور و صاف و دو بهلول بر دو لاس آید
که از ختم از عجب نیج حرکت کنند نهان خاکستر کنند و سیاه
طمان کور و چهار مانک خاکستر با چلید است و در بنیاست نه مانک فلفله که
فلفله در از بر واحد است نهان همه لاس آید از یا چچه نهانید لغو
دو سنج لک و کد قایم خورد و از حق النفس و فوان و سرد بدن و بدیان و سیاه
و غش و عرق سرد و نبات سپهر و در سرد بلغم و خش و هیچ امراض بلغم و خش
ناقص است اما طریقی صاف کردن است که صفت از لغو ختم
صفت قرصه در از کد و صفت قرصه در وضع و صفت قرصه در بول عا و صفت
در عاجر جو باید چلید سرد و کد و طریقی صاف کردن کور و مشهور است

و دیگر نیکوئی و برکت نسیب و نماز باب بگو. تقوی انداخته باشد و اگر نیکو
ادویه نیکو ته کند و دیگر و معمول ده درم کار اسکی پیکر مول کجور اندر خود خانه
بهار نیکو کس جراتیه از هر یک در مجموع حلوب کمر و سنبل درم و سه
دام آب بخوشند با چهار دام ماند صاف کمر کرم بلهفه بخورد و از این
تب و بریان و نبات نیز نام است و دیگر حلوب درم حلوب درم
در سه و چهارم آب بخوشند صاف کمر با سیم توله اوغرا حلوب بخورد و نیکو
سخن تلفات در از نولفت سندر بلهفه از هر یک درم قند یا کینه
بهار و درم انجبه علول مقدار چهار درم بسنه بر زور نیکو بخورد و از جمع محققا
و جاع و یا حرکت سخت و غصب و بیدار و از غرض نفی از سر ساید
صلح چهارم در وجع القولون یعنی در دول محو است اگر از لرزیدن سید و زین
سینه و کسرت عطش است علاج آن کسیر حلوب درم حلوب درم حلوب
سفید از هر یک درم کافور یکا سه ب بیدیک جاکرده بر روز درم بادون
کا و یا آب ترنج به خور و اگر زنج دل بسود و تری باشد عسل است درم
علاج آن اول فی بکند یا آب است و ترنج و شنبه بعد بودیه و آب
هر یک بخورم بسد ایچم از هر یک درم کوفیه بخیه باب سبب سیر
بخورد و دیگر سبب ایچم از هر یک بریده در او نولد و هر کس بسود

لبود و خاکستر آن از یکم تا سه بار در غن کا و یا باب بخورد و در پهلوی
بفرود دهنده اگر از باب باشد به یکم و دو درم سران کرده و بعد از آن بخورد و در
اقامه از آن فایده است باب یکم در اراض معدیه است که سروده فصل
فصل اول در وجع المعده بعد از سکون اگر از گرمی باشد عسل آن
از روغن و روغن آید و اگر سردی باشد عسل آن ملک سرخ
میدرم طبایع فیه بخورم مصططاب درم بلبله بلبله از بر یک سر درم سیمان بخورم
هموزن او و به نبات از یکم تا سه بار در غن کا و یا باب بخورد و در پهلوی
مک شک با بر یک از بر یک چهار نیم درم پوست بلبله از بر یک
از بر یک بخورم کوفیه بخیه باب لیون و تسبیح واده باب تازه بر روز
درم فرو برد و در وقتی که شکم و نوزاد دفع گو اگر از سردی باشد عسل
که مرست علاج آن مک شک یک دریا یک بخورم با بر یک
بلبله از بر یک و فصل او و جواهر بخیه از بر یک چهار درم
اگر از بر یک بخورم معده را صلح کرده و دو درم شام دو درم صبح نبات فرو برد و دفع
معدیه و در وقتی که تب و تشنگی و کورش سینه و کله و اندام و در وقت
داخله دفع گو و معده اوقات دهد و استهال را آلو فصل یکم در وقت
عسل آن در وقت دفع گو و تشنگی و کورش سینه و کله و بدن و در وقت

و در سردی ریه طعام ذکاوار طعام دارد و ترش و آنچه نفی دفع نفوس
سبز رنگ و زرد رنگ یا کبود و سرخ بود و گاه با سداب یا کدو است و در
نشسته باشد و تره و بی تنج و ترش و عرق بهوش و زرد و بدنی و ترش
وست و با ترش و قناری و تنورات بدنی و گاه جگر که بر لیدر مخلوط به بنفم باشد
و لعاب شیرین علاج آن است و در اندک کوفه بشهد و سکر چهار برابر مروج کرده
نهار از نیم لوله با نیم درم بخورد و بالدر آن آب سرد یا سکر خاود و بنوشند از طبیعت
که با فی با سکر دفع کوفه و برابر از لاف چشم سبز مانع است و دیگر مغزینه داره و سکر
از هر یک دو درم برابر کوفه میخیزد و دیگر ترش و سکر بسیار مانع است
و دیگر علوی درخت نیب مرکب بلبل همه برابر جو بوب نمود و در سه درم
بخوشند ما چهار درم صفت که با نیم درم سهد میخیزد و جود و طبیعت اقام
مانع است فضا سیم و در برش موم و معر در و معر که بود طعام بود یک
تخمیل حادث بود علاج آن بود که کوفه در لود علی انداخته بود و
بوز و مادوش بر نیاید چون سرد کدو سخی که لغا دارد و از دو درم ماسه
نه خرد و دیگر کوفه کوفه سخی درم این کسب درم رگوت
چهار درم ریم این کسب چهار درم حلیه یک جالب پیرا بر عمه سکر
از هر دو درم ماسه درم یک حلیه کوفه و در لاف طبیعت را از لاف

طبیعت را بر اصول و دیگر دوا کرد و سر و سیلان منی و قوت اشها نام است
و عفت نیز از فراید و دیگر سکنه پیله سخن آن در کتابت من خواهد شد چون
نیز نام است فصل چهارم در اسامی معده اگر از خون باشد عده
و سنگ و گرب و عشان و سیرین و بر و سرخ شمش و زبان ثقل و ضریان معده
و ظهور خون در قی و بی رغبتی طعام علاج آن تصدای سبق یا کحل بعد تقیه مغز
خار صمغ درم و راب کاسنر خوش نبندید بدید یا در زن کاسنر حار کرده
شیر گرم کهنه بخور و تا طبع نرم شود یا راب کاسنر حار صمغ آلو بخوار سه
برابر زعفران قدر اس کرده هر روز بر معده صمغ کند و اگر از صفرا و بواسطه
ندگور و بلغم دهن و حسی زبان در روز زبان نیر باشد علاج آن آب جود و بر
نصفه و سیوفرا زرد ام بکیرم حار کهنه بخور و دیگر آب جود آب انار
نیم خوش یا نیمه جودن نیم درم اینجه سیاه نماید دیگر کجی و دودج آب
میر نقد است اگر از بلغم باشد عده آن نرم و اسهول نرم و کسرت
سیلان لعاب دهن و بی رغبتی طعام و اسهال شکم و نفی زبان و در و داما
و قوت در و تنفس و ثقل و عبط و در قتم معده و عدم حرارت و سستی
علاج آن بد و درم حرقی و باب درم شک و یا تخم ترب و تخم نموده
و سنجین ساده و یا نید نهد و نند با بن صبر بر قوطر چهار لاله باشد روز

در مذهب و شرقی و غرضی و شرقی تا دیان بر دارند با مصطفا ربع لوله بر نهند
مخوف خراشند نیم لوله آب السوسک بکنند در آن مخدج نمود و حب
ساز و مقدار آن دو درم به آب گرم بخورند هر اربع ساعت یکبار
بعد طعام با فاصله دو بار بخورند دیگر با دیان اجمود از رب و سیدم و شکر
با دلم یا کاوسته درم و ساز و دلم آب بپوشانند با چهارم ماند
که در ظرف علی مستجاب کند و صلا بکنند و آن را نیمه و شکر بکنند
و بر کین آب و عقیقه بنیان کند باز بر آورد و هر روز از یاب و تانیم با و ناسا
بخورد و اگر کواری باشد عسل آن شیرینک و در وقت غایت و شکر
و علاج آن غرق با دیان مغر خا خرا رب و ام با و دلم بدین تار
نق بعد از عظم کرم و جبریا حاره سالد و دیگر تر باق فاروق اربع
بدین غذا بخورد و آن دار چمن و زبر و شمشیر و فلفل و شکر
و قند و عسل و غیره است و در وقت غایت و زبر و زبر و زبر و زبر
اما و زبر و زبر و زبر نیم درم فلفل در وقت غایت و زبر و زبر
چتر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر
نور و نیمه با فاصله و چهار درم سرفید با میزد و چهار درم بخورند و
و بواسیر و در وقت غایت و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر و زبر

اگر انواع نافع است و اگر خور و مویسه منور شده که نار مغرند و فرقله دار
صلب بقید لیل سایه تلبیه فرقله بسیار است و رفته نجه خوف سازد
و مکر معمول است و طبایع و زان که از سه به سه تا سه به سه دفع باشند
نقون گذر از حبش قی از قسم که باشد هر چه باز دارد و از باله باغلب
تا از نجه لبه بود چه صحت درم معاینه بخوراند بعد بنشدن فرقله
نیم توله اگر خور و یک درم با پوست رفته نقون سازد و تا سه روز
بخورد استهائس بسیار و بیشتر از خوردن طعام باله پیش از نیم اول آب گرم
و اعدیه حرب سیرین و صلب معصم در رقیه که از سه بد صغیر یا غلبه
احقاد که بهال و قه معانق و مکر و غش و سردی اطراف عارض شود
چون اطراف لعل و نبض است بر قوه و در باقتن بسیار شده علاج
لیونک در دهن و الود و صلب بقید قوی و نوکسم طلله و اگر دلمور بلغم است
علاج آن نمک سبک و رخیاب آنوز به بیان ابلیت پوست بپاشد
بماده و قوه سختی از سه ماسه تا چهار سه بشیر به تریح یا لیمو سیره و در کثیره
سیر و زن بر لبر انچه بلبلد انواع رقیه بد صغیر دفع شود و مکر حور و طلسم
در آب صلب که خور و کرمی ساید بعد از من چند صغیر است اما رقص بخورد
و مکر حور و مکر فرقله و قافه بر یک نیم درم نقون لعل انچه بخورد
مکر کرده و رقیه نافع است بر سیر از اعدیه حرب و حرکت و آب

نوشیدن کند فصل ششم در فراق یغی ملک ملک بند و بجم لایق
سالم است و استغفر اخر مخوف است استغفر الله که بعد از سه سال
لبا رویا قی با فراط حادث کرد با توبه تناول غذا و علاج
اولی که کند باید و توبه جوئی بعد از آنکه دفع باشد بهتر و الله را حمد و ثناء
کرده و به آب نم داده و در حلیه ملک تناول و دفع و آن فرود بر زمین
آوردنش را بریان کرده و در لوله آب خوردن اندازد و همان آب
بخورد و دیگر بر آن کوبیس که کاسه بوده و یک ساسه جگر است آنجایی که خورد و دیگر
را بکشت و نم بپزد و همچون میوه طریح بر آن عمل خوردن است
و دیگر بیکار بریان که کاسه یا قند ساسه پیچیده فرود برد و دیگر حوض بپزد
نافع است و دیگر موج که از رویان چهار یا شش اند گرفته و دیگر
و آب نم و لوله در حلیه سر کند و در قند تناول کند و فرود و دیگر
استغفر اخر عاقل را غلغله بتیر مرتب را تخفیف و کسین مبارکی
معاویه بتیر نماید که حای از غلغله مرتب و دیگر دو دانه شش را در دانه
در آب انداخته بموش چنانچه لفته و دیگر مکه و غنچه مرصیه بر معده مالیده
و مکه بر روی بادام بخورد و نیز مرز از غلغله غلیظ لازم است فصل هفتم
در ارت یغی شکر مین که کاسه شکر نم بود و غذا خام بر لایق و غایق فیض کرده

خام بر آید و قاع قبض گردد و چون این شود خوف است علاج آن زخمید
ریشه نرده در دست یان از و کجبه بعد از محاسب بر آورده کوه دوم درم با
دفع بخور و دفع ظاهر کوه دیگر که در شش نموده بود و پیر مغرب با پیر می کشی
از خود نوده که از جبال بر آید و قاع کجبه از شش ناله تا به ناله آب نه خورد
و دیگر سنگ لعل بر کوه دیک بر آید و در شش که از جبال ناله یا جانی باشد
کرم کرده در کلاب سرد کنند یک حصه از آن و در حصه جاب و سرخ کرده
از هر سرخ تا یک ناله فرود بر دسه روز با بخت زور دفع کوه دیگر که سنگ لعل
را ده مرتبه در آب انار سیرین و ده مرتبه در آب کنار سرد کنند بقدر
باش حب مانند و در جبهه فرود بر دیه بخور و چون قدری ناله خمیر با سکه
تازه بخور و تا یک هفته درین نسخه نیر با سیت نوع دیگر هر چه در آید
طرف حکمت کرده به روز و همچون آن سنگ سبک بیامیزد و بگذرد هر روز
بعل به بخور و در آب برنج سبک با جغرات یا صبح کاو و دیگر گلستان کور
درین علت لغایت نافع است که آن در ربات نوشته مر کوه فضل
و هم در خلط که قشر از سنگ ناله است کاه قبض کوه کاه اطلاق و کاه منجم
و کاه غیر منجم و کاه بد قاع بسیار نشیند و کاه کم حب دستور افلاج قسم
ضرب تغییر بدن سکیم با دوار معدوم را حلقه نام که است حکمت آن در و
موضع نرفته اطلاق شود بعد از خفت حاصل کرد و ساخته به نوع خلط

از آنچه با سهیل ادوار می آید اگر بطریق رغبت بغیر مکرور فرصت داده آید
از مکرور و کمر بستور ربع آید از مکرور و کمر بستور ربع آید از مکرور و کمر بستور ربع آید
نبود یک دایم باشد و استنداد در بعضی اوقات کند مکرور اندک از
خون است علاج بر اقسام دوی و غیره که بان حرارت این کوف
حاجب محتاج مجرب کمر سیفول تخم کوانخ تخم خنکس تخم حماض و
حب اللذخ ضرره ضعیف کمال از منی برادر کوفه کوار حب اللذخ
تخمها را بریان کند و کوار را سیفول همه را بکوبند در مکرور به سبب
یا مکرور به خور و سرفه انیتر نام است و کمر خذل کافور است که بخان
کمر و ناف کوفه تو طلک کند بران شست است برادر بغیر یا کوار از سراج
بخرید اللذخ یا کمر از هر یک در مکرور و سیفول بول بچیک مرغ حبیه
کوفه بالاد و سیال یک کوفه بیره لعد از هر یک در مکرور یک
کافور و ماهه یلیاب در مکرور سیال انار دانه لاجورد از هر یک در مکرور
کته یکصد و چهار در مکرور همه را کوفه خنک کمر یکصد و هشت در مکرور از مکرور دایم
نایب دایم باب فرورد فضل مار و سیفول در مکرور و سیفول نایب باید داد
که این علت از کتب نویمان و هنایان معلوم است و سیر الواقع است
و بعضی معالجات آن به تجربه در آمده منایب خلقه است سبب جدو
آن بر دلکن مایه کران و حد کتب سخت و ضرره نقطه لغزیدن یا از مال

و نفوذ یا از مالیه لیب علت آن نقصان است و اسهال جاه کاه و
بر آمدن فضل غمض و نفخ و ضعف قوت و حرکیه در عرز زراف
رحاس نماید و فیصله است آن را بد از نجابه خللند علاج آن با تیدل و غش
در وضع یافت نیز در اف ایجا اورون و لبس خنایچه و ایجان و امند
و دیگر تلخیص می دیم در روغ کا و مخلوط لقمه یا قند سیاه انجینه بخورد و دیگر لیمون
کاغذ را بریده و تخم را آورده بخار آن سه ماه بریان پر کند و اندک حاشتر
کرم و شبنم کرم بکشد و دیگر تلخیص نموده لاجوابن وزن برابر کوفه نخت و از
یک سه کوفه لقمه سیاه که به بسته بار و روغ کا و بخورد و دیگر شنبلیله
سایده بر کف رعد دست و پا مالید و دیگر لبس کا قش که در اخر خله
می خورد و دیگر علت نیز نافع است فصل هفتم در دفع معده
اگر طبیعت گرم باشد ریاضت در فتن حمام بیش از طعام نماند و در
و عا و رس گرم کرده در بار به بسته موضع دفع نماید بکشد و اگر طبیعت گرم
و دیگر لیمون بریان کرده و دیگر تر از بر یک هر دو نیم نام و امیت نماید و اگر
خست ترش باشد که کزد و اگر ترش باشد صطی که بسته کشت بر آید
و هموزن این زهر سیاه انجینه بخاود و دیگر از دلس که در و قدر با بر یک
و مال سیاه و مال تنک و زخمیاب و انوزه انداخته بر آب یک طرف
نخته نیم گرم بر یکم بند و بول نیز دفع کند و دیگر پنج پادیه صبره و جوار بار

ان شش کجور که کوبیده جمله برابر اس کرده از چهارم تا شش است
باب بخور و دیگر کوبه یک حصه بریان پنج حصه یک بریا
سه حصه سبز چهار حصه زیره پنج حصه بلبله شش حصه یک موم
کوبیده هشت حصه همه را اس کرده از چهارم تا شش است
بخورید و حنظل را نیز دفع کند و دیگر برابر در و لعل و کاسه کوبیده کوبه بریان
سینصد و آنکوره بریان برابر در و عصاره پوستیج سه حصه حقیقی بلبله موم
بقدر تخم حصه کند یکد و بخور و فصل سبز و سبزه و در و من و فیج اروج
کبیر و منور باید علاج آن بعد بقیه این خوف کفار و الله استیون و
بوست بلبله و بلبله و الله مصطفی زیره نان حواله بخور و فصل و فصل
فلک اسداب بر یک وزن برابر و نبات برابر این همه و فیه
پنجته ناست از سه درم تا پنجم بخور و فصل دیگر خوف یک با در اینجا
که در و جع المفاصل نیکو و در و جع این مرض تا سیر تمام و الله اکبر
ویر باید منجر با سفا و خوف و نبات چهارم و در و فصل غیر شش کبیر
اگر از بلغم نوز است علاج آن راحت یا قوی از همه کردن بر شش و قوی
وین راحت و شش باشد علاج آن سیر خوردن و غسل پسند و آب
کرم کوشیدن و اگر از حرارت معده باشد یا زردی غلبه صفرا و در و فصل
آن راحت یافتن از آب سرد و موم و خشک و تلخ و هر علاج آن سیر

وین علاج ان شیر تخم کاشنی و خرفه سیرن که خوردن دید و بیهوش
نیز و آفات و آب است شیر لغو نماید طریقی ساختن این است
که نسبت آب مغسول و اما در ظرف کند با شیر. الله ما و اما در
الله شک انداخته در عا کرم لقا دارد و اما نام آب در آن حکم
همین و بقیه بدستورند خورد بد کعبه درم الله شک در عا
ناید و ضد تغذیه و الله بخور و و علان از برای بیدرم مصر نیم لاف
به اسامه و صفت که در آن الله مسجون اینجه مقدار کنار
خورد و بیهوش و بلی شام نخورد و در روز و الله دیگر منفه
بلیه یا کبر ابروزن و دام گرفته در آب لاف آب بخورند
تا بیدرم خصه مانند صاف که غرغره کند شیر بدو است نوشند
تخم منفه یا الله یا الله صاف و صفت که در عا شک در
شبه نخورد و دیگر حب که اطفال حرارت کند معر تخم خمار درم
اعمال الواسر بیدرم تخم خرفه سه درم همه را نوبه تخمیه تقطیر
تخم مرغ و بیدرم و بیدرم و دندان و الله نوبه دیگر منفه ضد خمار
او سیر از برای بیدرم سائیده و بجای تخمیه و سبزیاب درم
اینجه در جهل آب تمویج کرده بخورد نافع است نوشید بیهوش
که مسمر بخورد و آب در دفع تشنگی و آب سرس و الله تر است
که آج ذره را با نه نم زرد و آف برقان و قبض است و است

او در دوا بر جگر نافع است و او در لوبلی کند تخم بزرخ الدیجی خورد
و کوبد و شادریج بند از بر یک بلدم موصل سیاه و دانه دام منفه دانه
بر آورد و سبزه دام مصر حله و چهار دلم مصلد حبیب دام منفه اباب
سینه و بارجه سبب رطوبت کعبه با جلد سحیح بلع کند و از بارجه
مصر با جلد بر سر الشی نداده از فاض بند از اندازش نبات
کرد و بعد متفق مسحوق اینجه تقویم از بند دویه سبب میزند و بنزد و کعبه دانه
باب بیستم در اراضی که تغییر رود و منتهی در منفه فصل اول
در رتیق المعالیم بعیدین طعام غیر منتهی از زوده محو است و علت
که از غذا مرده بخورد و عینه بر آید و در روز بروز از غذا مرده و علاج آن سبب
طرف کثیر نرود و شش محکم سبب به بجز سوز که دو سوزن نرود و
بلدم باب بخور و غذا کعبه یا شکر کعبه با حرات بازه عا و که حکم کرده باشد
بخورد و از آن سال خون شیر با سبب از بلدم تا در دم مفید است و دیگر
صاحب ندیده و او در خواص محرم ندر است و جلد حبیب و غلام
در آن دانه و نقره صفت با بر سر کند باز از آن جلد بیجم دام بخورد
همه علت در اخضر از ایل کرد و این از فواید کتب است فصل دوم
در سح و دهنر لوبلی که محو است و تقویم سح الشی در زوده

شیخ المرس و خبر در آورده است بقا صا رخا سنی بر بار خیر اندک جدا شود
سبب بخال مرغ و آن رطوبت باشد محاطه باید که شرخ محول آغشته
و سخن هر اسد که روده است اگر از صفرا یا از شیرینی و حرارت و
سورس منفذ که گویا آب سوخته است و در آب سرد است باید
خلع که درم نیم ریخا بریان کرده بر مرغ کلست ب نموده بخورد و همچنین میتوان
اگر تب نباشد غذا و صبح که تب و سرگونی سبب آب نموده با آن شربید
کرده بخورد و در بغیر نشاء کمتر که در آب یا قش یا شیر و کرم و دیگر برایش
بیم و خون نصف بلیله حللن در آب سبیده یا بلیله ام شهادت بخورد
و بر این جمع اق و خیر و سخن باغ است و بر این نقب لدم که مفضل باشد نیز
و دیگر این که در مغز که پخته شده از هر دو عاب بر آورده است کرده
بلیله روغن عا و اضاخته نموده نیم گرم بخورد و در سارک است و دیگر باوان
چهار سه زنجبیل چهار سه بلیله سیاه چهار سه سکر بر نیم توله لغوف ساخته
بخورد و دیگر باوان زنجبیل بلیله سیاه وزن برابر نبات بوان همه ادویه
در آب نیم توله و دیگر سبزی بر بلیله لغوف از هر یک نیم توله و قهوه
سبیده صفت نموده بخورد و قهوه سبزی که اسهال حواله از شیرین است و دیگر
آله حللن بلیله و هموز آن بلیله سیاه و همین قدر زبر بلیله و سبب حللن
برابر لغوفه جو کوب کرده در قدر آب سبب بجهانده صاب در همان

سجق کرده بخورد و دیگر مرد و سهالی بپذیرم باب تر فرود بسته نماید و صاف
کرده (در صورت) به خورد و سهالی خون و بغم و بچاک از بر دفع کند و نیز
از ترش و حریب و خور و خال لازم است فصل سوم در سهالی
اگر از حرارت باشد علت است از تشنگی و خلی و این و زرد و کمر
علاج آن کشیر بریان کرد و بنیدام بخورد و دیگر از سرد باشد علت است
عدم تشنگی و لعاب دهن و سپید و سرد و برار است علاج آن
سنبط طیب معر چهار ماه باب سرد بخورد و دیگر اجوانی
اچود و زیر سایه و بنیدام محل و زنجبیل و قمر لعل و کلمه
بریان کاف و بخت برابر کنب معر سنبط بریان کرده برابر
کوفه بنجیه کفای و الود انچه به الکنت بر آید یا دوع عا و خور و لولع
از سهالی دفع که باید دانست سهالی که از گرمی باشد یا نفع نماید
بند نماید و علت است از نفخ و غلیظ است که برار از آب اندازد
اگر فرو نشیند خام است و الا نفع و برار نفع امیر باد و این سنبط بدید
که معده کم از این کفایت کند و دیگر کشیر و نموسیل باله و نه به برابر
زنجبیل همه وزن برابر لوزن هر لوله ماه نم لوله با سه و ه دلم
آب بچونند تا مهم حصه باشد صفت که بخورد اگر حرارت در راج
داشته یا غلیظ زنجبیل خن و لعل نماید و دیگر پوست سیخ آید

پوست پنج انبه را لیس که بندر لیس کرده بر کلم طلکند
مقرط معالجه نادرست پوست لاله را در بخار با روغن ترس صلابه
کرده گردانف الحاط نماید و نهار را بلبل نموده در میان آن
شیره لوزک بر نماید دیگر برابر اسهال قور و زنی خراب بر خور
سبب صمغ عربی از تربت پسته تا ده با سه ساید با بایض
حاک که مخور و در زولول قسم اسهال مقرط را بند و صبح و دو اعر
و سرع با این می رسد و دیگر دو اسهال که در ذخیر سحج مدکور نیز واقع
اسهال خود است دیگر برابر اسهال علی سخت که مانند آب
گوست می بیند مانند اطباء خوردن مویرا وانه بخور لوزک و بر سر
در ذخیر و سحج و دریافت دیگر موه سپر ایتیس تا که موه مویرا و دهان
پوست مجبیه لوده حاک و موه مونه میه ابر لیر بقدر وقت در است
سکوره آب بخورند چون یک یا بند نمونند صحت باید مجرب
فصل چهارم در گرم کسم سبب تولد گرم موده بنغم است که از خوردن
اشیا و خام میوه و سبب کسدم خام و گوست و کحو و شیر خام و آب
پیش از گرم طعام و از خلد و طعامها امتلا و جماع بر اشتلا و بدست
چنانچه از لای اسهال کحو و از روغن ترش لیر پس از موده در

رویه وفاق است از جهت دراز موضع حیات که گرم درازند
بزرگ نوع عدست است و خفقان و در وقت معده و سینه و سرفه حیل و
نورش طبع و فی و از و یک در سر خرم که ماه مام و جاه که در یک
عارض که و در اطراف و کمالی و قبض و افیض نسیم و کور حلق و
است که کثید میان و اعراض شرم عارض که و محبت خلوت
و تارکی سبب ناخویا و مکروه و استن طعام چرب و جواب بران وین
در حین و آوار کردن و بر سر کون دندان در و آب و سیلان لب
و خشکی لبها و سردار و ثقل سرد تشنگ و کمرستی کاوب و در انزوا و
و اگر ماده و در زور و لون و انور باشد گرم که و پیدا که و نصیر بسیار کردن
مایا لب بر خرم و نصیر ملد و دانه ماند بر خرم حلت الفرج نامند
و این علت در بر خرم قسم مشترک است و علت خاصه قسم اول
بچرخش گرم و بدو بسیار باشد که شکم و خفین و درم نند و حالت مانند
عارض که و با عدست صبح بدو که و از جهت صعود و انحراف مالک نیا
و اگر معده در و در میقیم باشد گرم خورد و بدو که و عدست ان خارش سرفه
و نرم طبعیت و ظهور ان در برابر و گفته اند که بر بدن گرم مرده و اراض
حار و دیاب یک است علاج آن با بر یک سکنک قیده کوب

شک فقیه پوست پلیده از دیر کوفه سنجیده نیم درم با دونه ها و خرد
 و یکتر بر زور یکسره پوست انار از پاشی سیاه و خراشیده یک درم
 سینه یا آب بخوشند تا چهار درم بماند سه روز بخورد و دیگر لاله خام
 و لاله سینه از زربک سه درم تر سبزه چهارم درم کلونیک نیم درم کبرج چای
 سدر میباید در از میباید که چینه سیاه و آنه تر یک بر یک باشد درم
 بر جمله اس کرده و یکا نیمه بدارد و بعد از تر سبزه و یکتر تم لاله سینه
 و کوفه و رقیق لاله آب بخوشند تا چهارم حصه بماند باز در جوش سرده
 سر آنجه جلد آب کند و بر آن خوشبو ترنج و نالسیس از زربک یک درم نیم اندازد
 حشمت درم را غلظه بند و بقدر برکت طبع بخورد و بر سر قان و بندد و
 دیو اسیر و فوت باه نیز نافع است و دیگر بر دفع کرم خورد که در کرم لطفا
 بگو شیر به پلیده و و بنور سیاه و کت قبول یک جاکه هر روز در آنست در
 مقعد سازد باز با چینه فقیه ساخته بر داند و دیگر سنجیده کوفه سر کوفه
 به نوید کرم بمقتدر بر سر اعدا غلیظ و مولد است بلغم فصل چشم در جلد
 بند و کول گویند علاج آن بنظر کبر سه درم شک نور آن با بود و بخورد
 و دانه آن است که دیگر غلظه کس درم کوه باب فرو برد و دیگر
 کسیر سبزه مول پلیده استیس بیداد آن کوزه شک جواهر کبر

برابر

میخسته از نیم توله ماهه با یک کرم بخور و اگر در دفعه اول کرم در سینه
دفع کرد و دیگر سینه برنج میدرخیزد از هر یک یکدوم در سینه و یکدوم از
بجوشانده ماهیسم حصه نماید باز آلوده بریان کرده ماهه و چهار ماهه
نیم سنگ و افک کرده بخور و دیگر موصیایا سه درم توفه میخسته
بار و خرما و آنخسته بخور و در سینه نیز دفع کرد و دیگر هر از یک لیول بر من
کعبه رفته و باشد چند گاه مداومت نماید بار معاودت نماید و در وقت
در زمانه و لاله آخر او آن سنگ خنک اسس کرده حل پلاس کرم بخور
بلبله بلبله که ماهه هموار برابر قند لانه چه چند آلوده توفه میخسته در جاشنه قند
جبهه بند و وزن یک توله بالا و طعام بخور و دیگر بلبله بلبله آلوده
کرم پلاس کرم بخور و نیم نواری بویید چند از هر یک یکدوم بهایر میب دام
قند سیاه کرم دام توفه میخسته وزن یک توله جبهه بند و لی بعد طعام
و دیگر منکر نخو کی خام و کی بریان کرده و ساید با یک کرم بخور و اگر از
در دفعه اول باشد هر صاق الیشا و کرده نواری با کرم و لک کرده
میخسته و خوشه در میان هر صاق آورده کده به سجد تا وقت که تا سجد
نبار و همان حالت بر زمین برود و بار آتشاده کند و وقت در زیر بماند
به بخور و آتشا دل لغاضا می کند و اما کفیف ظاهر کرم و دیگر

ظاهر مشغول دیگر جو نه بان مقدار یکدم در یک خوراک آب انداخته میزد
ساعتی گفته دارد و چون آب صاف بالادید صاحب در و بنویسند فصل
ششم در قوی و آن در و در است با قبض خوف است چون سخت کوه
علاج آن در و سید بخیم ده درم با کوب با موزک بخورد یا با کوب با موزک
و دیگر در و جو به زنجبیل ایون برابر با سبیده و قدر ایون داخل
کرده گرم نموده بر سبک ملد نماید و بالدر آن برک نیز بخیم بنزد و دهم سخت
صباح از با و احتاط که بکشد دیگر اگر در و کسار داشته باشد خسته غلک بر جای
در و زده قدر باروت بالدر در است در و سکنی که در و زن حامله را بچ
گرفته بود این علاج فرصت نیز دیگر سه چهار رسک این را با زنا
بند و دیگر جوی این را اول در شیر لدر است روزی که در و خست نماید باز
در شیر به پور سه روز خست کند همچنین در شراب قند گفته و الله و قدر حاجت آرد
ده دانه ناسه دانه بخورد و دیگر سرکشی نموش را با روغن عاویس میزد
در حال بکشد و جابون را پور می خست کند و دیگر با دیان یک درم
هفت ماسه جو کوب کرده در یک پیاله آب بچرخانم تا بچرخند تا نیمه
توله مغز خیار خیر در آن مالیده صاف کند و سبک بخورد و دیگر بخورن لار
خورن بسیار نامع است بر عا که قبض بسیار باشد و در و دانه کوباید
پوست هیچ آن قدر با بصلایه کرده نیم گرم بر ششم ملد کند و دیگر هر قسم

مشق عویاب جلایه کرده سیاف سازد و در معقد بگذارد و هر آن وقت
دیگر اجوائی جو آنرا بر پنج تنک یک کوزه نوت بداده بپایید از هر یک
یک درم صر چهار درم پنج درم بمه الو قیبه سنجیم بخدم باب جمه کند و بر آب
سیلم بخورد و اگر بر دماغ جمه کرده بخورد و در شکم قور کوه و دیگر جمه بپزند که
در خلد نوزاد حضرت پادشاه نماید بر سر از انشیا و قابض و قی خون در آب
خوردن و از انشیا طعام واجبست و دیگر جهت دفع قویج و امراض بغمز
سودا را از زرد و سب و سیاب بر دانه لوله لراشه ضم کند که عقد کوه و زرد
یک لوله انداخته غل کند و ده قوره فلک کوه کاسره ادرک
مقدار شرح جمه کند تا فرو برد فصل بقیتم در لوله سک و آن لوله که از
بلغم و باد و خون پیدا شود و آنچه از باد و آن موضع موضع دیگر انتقال کند
و اگر از بلغم و باد و خون پیدا شود و هر خون پیدا شود شکم سخت در یک جا بماند
علاج آن الموزه بریان کوزه نجیب فلقتین پنج کسیر ابله و سپردن دانه
شترنگ یک بار هر حشره چاب یک شک شک تریا غیر کحلون یک
نویخل جو ابله با صبر بلیک مول انبلیت کچو بپزند مول سوه نیز زیر
همه بر آب لونه بار یک کس کرده با طعام درم بخورد و اگر نفیست
سیره ترخ یا میمون داده درم بخورد و غل لسته باب کرم بخورد و جمله
علت را بر دهنده و سرفه و در سک و و هلو و نفی و لیر نفی سیر کند

و بواسطه دفع پیشتر کند دیگر خاکستر صبر در دو دم در چهار دم آب بخزند
صبح صفت کرده هر ماه در مجاری نخه ضم کرده بخورد و شکسته از این نافع است
زنان را بعد ولادت کوله حوله بهر کس چون انداخته که در احسان طقت
نزد که نفع است بابت دهم در اراضی جلد و سبز نهال بر چهار
وضعت اول در استفا و اول مرض خوف است که نام آن کاسید شود
خاصه در اطراف شکم سه قسمت کنند در جلد و بر و شود و بر و شود
و او در روک نیز نهند و در نوزاد طبع در زخمی علاج آن هر سه قسم
غذای کم ترید بغیر یا ربای کوه و آب زقوم خمیر نموده در دم را که
کند هر روز یکی نه بار بخورد و تا سه سال هر سه روز یکبار بخورد و آنروز سه درم بخورد
سندرم بلیک در از نه درم زخمیاب هراده درم اجوائین یا نه درم
از و نه درم حبیه لب و مکدرم قطبستد چهار درم همه نفع بخیه هر روز درم
باب بخور و غلوله سک و این السع و جمع رنج سک و اخلا و روده نافع است
دیگر بود پیشتر کسیر نهاده بر سپاه سیاه و آنه بلیاب مول بخور یا ربای کوه
سندرم بلیک کفلفک در از روک حبیه شریک جو الیاب جی اجود
شک برباب یک حصه داتن سه حصه نوت مخ حصه قنطاریه
شاملان که نفع زقوم است چهار حصه به الیاب یک انس کرد بکاف و الو

و بجا سائل تنقیح به تجربه رسیده است هر روز سه ماسه ناسخ با دونه بخورد
برای آنکه اگر لارض که در آن ملین و اسهال مطلوب است نافع است و دیگر
این را برین خوردن گویند سرتب بسیار آید تا دم و دم اگر حرارت با معرق فکر
و لاد معرق با دمای بسیار نافع است خاصه اگر تشنگی باشد و اگر با شبنم غرق گرم باشد
سکنجین بر دوز حار و بار و لوزج با دمای بدید اگر حرارت باشد سکنجین
بار و لوزج خاصه باید دلو و الدهر هر مخرج که بدیند و یا لوزج بار و لوزج
حار و اگر غلبه بلغم بسیار باشد عدالت حرارت یافته نه گوشتی خیره خورد
صبر تقویر مرصافه از دویه برابر لوزج عدالت صبر تقویر مرصافه
کاسین بخورند تقویر لوزج السویه مرصافه میبند نخم را تصفیه میبند
با سکنجین متبک لکتر دند باب لوزج و سیر کبیده خیار و زاده
باشند چون نفع از آن بدید لید از هر چنانکس کرده هر قدر که بدست آید
همچنین تربک است مانند تربک رب در دوزج که دفع بخورد عاقله
کامل خواهد بر من از اندیشه غلبه و سیر کم شدن و آب سرد و خوردن
مرطبات و آرام لرض و حمام زفتی دیگر بر ارجع او را دم و بوی سیر نافع است اگر
بغیر یک است از آب سرد و تازه ساید بخورد و فصل صم در میان
عدالت آن از دویه سیر که در من باشد بدین هم زرد و کوه خداج آن او
آب بار سیر سیرین و سکنجین و آب ترب و دقت سحر مراد خورد

تر از وقت سحر زور بخورد و غذا برنج نیمه با سیرک تازه یا دونه نافع است
 دیگر ملائیکه قدر در این قدر به اندک عسل سیده یک بار قهوه
 خورد و در هر ایات سیده بگوید کند دیگر سحر کرده و سبوانداخته و در وقت
 به نوزاد دلفاه و از هر روز آب صفت نموده از باله بخورد دیگر بخورایان
 هر کرده و سحر نموده با شیر که جود بسته فرو برد و دیگر دونه خطار آریک
 نام مانده با شیر کافین یا بادیان به خورد و دیگر تخم کاسر نمدام نماید
 و شیر کیده سریت و بنار بگذارد نام در آن حل کرده بخورد و تب نیر
 دفعه دیگر ریو کا در آن یک سیر بر در پنج منش و لم آب حل کفک دارد
 صابج آب صفت که بر کده باشد بخورد و دیگر از بنال و تخم کاسر
 با بنال در آب سیده هر قطره از آن بگوید بعد از هر سه بار زور
 بسیار بنی و دانه روان که چنانچه طشت طشت در و صعب است تمام
 تسبیح را با کلو و قیقه و اخر زور است محرق بعد از کوفته القفا سه بار
 حالت ماند اما خوف نماند که هر سه که بنال مانده این همه اثر
 دفعه کلو و چشمها بر یک اصیا را دید همه مرض با لعلیه در یک روز از برقان
 خلص کلو است با هم که هر از سوم است و خد کلو در بار چوبه سه
 بولرون من اثر دلو و دیگر نونا مایه صفت نقره کشه زم این نشسته
 از برای صفت درم جبره سندر فلقین بر یک هم الودام شهد القدر

سحر

بر آید

که غول توانست آنجسته تقدیر یک درم حبس نشسته لغاه و الله و حکایت
 طبیعت بر او بر خور و چون دار و حقم که غول آنجسته ز غول بیمار باشد
 کلیمه و گوشت فاخته و کبوتر مفر است و این را راس این نوشته اند و
 شصت و دو اسیر و صرع انیر میزند است باید دانست که در برتر کسی که از
 نقره است و دند بکار این که هر گشت اندازند و درین علت بعضی کنند
 است بر نیز از سایر محرق اخلاط و بولد صغیر او و قابض و مسدود و از هم
 قطعات سوم در در و حکم و سپر علامت در و حکم در و پهلوا و وزن
 و علامت در و سپر در و پهلوی چپ علامت آن شش جیم نمک سنگین
 برابر کوفه و نتیجه درم صج و هم درم سام بایب فرو برد و گوشت کیم نیر این
 وضاحت چهارم در درم الطحال بعد از آن که سپر بعید و طرف چپ
 و علامت ماه ماه کعبه و نفس عداوت آن امر از یاد و اسد و از علم کعبه
 جواهر سحر سیطره و غلبه که در و غلبه در از و غلبه و تخم نمک سنگین
 و نمک که که از جوب آن کوفه نمک و ریاض نمک و کوفه وزن برابر
 کوفه نتیجه یک درم بار و زن کا و آنجسته بخورد و اگر از خون و صفرا باشد تصدیق
 و یا از شکم و آن یک میان پاک خضر و بفر و دیگر خرد که باید تقدیر
 نیم پهلوا با بول کا و ناشایسته خورد و دیگر صندل نفید و شهید بوی با سرکه
 نهند کرده بر موضع درم طلا کنند بایب یا کوبیده در اراض کورده نه

در درم سپر که در علامت آن که از یاد و اسد و از علم کعبه

در امراض کوزه مسینه شتاب بر سه فصل اول در جهاه
بیم شتاب کرده مسینه علامت شتاب کرده در دگر از اسب
تبعاه مانند در و قوی و در و شکم و قوی و نوزاد و ظهور رنگ
باز و دما شتاب شتاب مسینه لعطیر و نوزاد و خاکی شتاب
و قوی و شتاب و ظهور رنگ و خاکی در و نوزاد و شتاب آن برابر
مسینه شتاب تراشیده تمام با برب و تخم بگوید و بطی خلوت ببرد
و کفاه دارد یک نیمه بر زور بخورد و یا این نیمه را خد کرده شتاب
روخته و شتاب نیز محال در لعاب آورد و دیگر شیر یک ترب بکدام
عسل یک دام نفع تمام دارد و مانند از یک نوله معذ از آن یک دم
بخورد و دیگر ملک داد و در دما چون نیده بخورد یا فاعل مغفیت با سه
کوفه نیمه نفوس سازد و باب گرم بخورد و دیگر صحر الهودج ناه با شیر
کافور و خرفه و خیار میز نابت بعبادت و دیگر همچنین باب پنج ترب کوفته
و سلیده کوفته مانند معر تخم گریه یک عدد و باریک اس کرده با سه
و شیر میس که نفع بخورد و دیگر خوب درخت انور باریک صاف چنان به
نوزاد که خالستر کوس سینه کفهدار و در زور یک شتاب شتاب
ترب نه با بخورد و اگر ترب نه با شتاب سرد بخورد دیگر بیخ در خست
بیلوله نعل به برج اسکر کرده بخورد و دیگر خرگوس بری بسوزد با موچینه

هست و از خاکستر او درم بخورد و دفع سنگ کرده است و اگر شرب ال
بلیم و سر او برود و از میان خالی که مغز او در ده درم تخم سنبل و داخل کند و از
آن سر و مغز بر کرده در خمیر آب بکشد و در داخل بگذارد و تا بخت که بگوید
را بر آورده بخت تخم بخورد و همچنین سه روز دفع سنگ کرده و مسنه بگوید
چون بر آب که در دیرینه نرود و در اندیشه برود و در شفا کند و فکاح
در اماکس کرده و مسانه عدالت را شکر کرده و متبعا مختلف که در مسنه
نباشد و التهاب و درد در موضع فطر جانب که در متورم و تحقیق درد
و فی بر و افند تا بر پهلوی صحیح بکشد و کز و شکلی و در و سر و یه خالی و غیره
و سر البول و بر از راست عدالت اما مسنه در سخت و عانه
و اجتناس بول و تب محرقه جاره و بدیان و سایر زبان و ظهور موضع
اما سر باختره و اگر درم عظیم که اجتناس خالط غیر کرد و علاج آن بعد
ما بلیق و کعبات را و در حاد و شکر بخورد و تخم صیارین و کاک و
و تخم کتان همه را انس کرده در پیله یا نیا نمرود و جمع بر موضع درد و
کند اما کس فرو نیند و دیگر تخم صیارین تخم کتان بقیه از از برای درم
ن سه چهار درم باب سرشته اقرار صلا و از یک و ام به آب
حاصل که بخورد اما کس کرده و مسانه فرو نشیند فکاح سیوم در پنج الفله
بغیر تفح کرده عدالت آن در و کسید یا بغیر ثقل و انتقال در موضع

و انتقال در موضع موضع دیگر و گسترش بیشتر شود اگر غیر لطیف کمتر خوردن نیز
کمتر شود علاج آن سه مقدار چهار ساله از دست کشاید در دلمه و دا
و همه طرف در دلمه می علاج بسیار از مردم کجاست برده هیچ کار عار
نشد و زبرد از از زیاده میزد و زار زار از زجر با صولامایت
از معالجه مردم با یوس کجاست علاج در دست کشیده عرض احوال نمود
بعد در بیت الحقیقت صریح حب القرم فرمودیم با استعمال حیدر
لغایت چون منافع دیگر در خون بد نمود و دواست گرفت
مرض دیگر سرد است که از دست کشاید از دست کشاید
به آرام میست بعد از چه که بر آمدن بنیم سرخ یک دفعه نقد
لغایت سرد است که از دست کشاید دواست در این مرض بخان
و از معادوت قوت جوایز است سالی سکر آورده سرفر صبره در بیمار
جوانان شاید صادق بود طری ساختن صبره است حب القرم
که آن را کافیه و کافیه نیز گویند و بار خنک دانه و سدر که القافیه
منفوخ آن را کافیه و سید و از پوست پاپ کرده بنیم دام سکر محمول
در قدر آب بنزد و با قوام صبره اندر روزانه ساخته بخورد و در این تلخ
نافع است که معادوت است با سدر تلخ و سوسن و یک گرم تنور
که خود در آن بریان می کنند و مالیدن او در کرم شک و غرقط نافع است

فصل چهارم در جنبش بول معبر استکی بول علاج آن نوره قلی و عودله
از بر یک نمدام و یک قدح آب ساییده بنوشند و او بر آن ساعت
است و دیگر قافله یا همان هید پلید هم بروی تخم خیار میزنند و کله در میخ
بنید انجیر بر یک در هر در سه و همدام آب بخورند یا جاردام یا بند
کرم بخورد و دیگر تخم خیارین همدام دریا و انار آب ساییده بنوشند و بویند
خطا نهم کوله نوره و دیگر از بر یک همدام انجیر بخورد و از هر یک یک
و غیر کرده ساییده بسکند و دیگر روغن مید انجیر سه درم سیرک و جاردام
یک جا کرده بخورد و در حال یک پید و دیگر برای کسی که عادت این مرض
داشته باشد سه روز یکبار یک کتاب جنیر نفوت کرده و نیم با حله
جنرات تر نشن آنچته بخورد و هرگاه لغا حاکم که جنیر بر حق جنرات
کند فصل پنجم در حرمت بول معبر نوز آب بول علاج آن در اعشار
رمل السوس همدام جو نوب لعل کب در یکپا و آب بخارد و
بر او ان لبته در نیم بدالو صاج و است برده از پارچه صاف
کرده بخورد و در اول نفع بنده است روز دیگر بر حرمت بول معبر
اعمال هاست تا هفتم ناله یا سیرت نبات بخورد و دیگر برای
نوزاک شدید فرغ ندم نیم باد و مال نماید همدام نبات جاردام

نبات چار و ام هم از تر نموده و شش هم بدارد و بعد بکشد هرگاه که نشود
همان آب بخورد و اگر آب نماند و دیگر دهنک که تمام روز همان آب
بر آن تب آید و اگر روزی باره گرفته و تقسم خورد و این بهتر و آسان است
و دیگر روغن حطاب باشد بهتر و اگر از هیچ نماند با سرکه یا سرکه بپزد
تا سه روز فرو برد و چند دست اطلاق خواهد کرد بعد از آن بنیم دام تا ده
دام خازین در نیم با و آب سخی کرده سیره آن بخورد و اگر خیارین میسرید
لیس سیر خام یک قطعه آب و ده قطعه سیر بخورد یا سیر و آب هر یک برابر باشد
و دیگر تخم دانه الیخیر با همان سیر فلفله در از زعفران یک سطل تخم
خیارین سطل حشمت همه از لوقه بختنه از هر دم تا سه درم با آب الیخیر مخلوط
بخورد و دیگر سیر عا و با قند سیاه برین که از پاپا و انا تا نیم با و بخورد و مجرب است
و دیگر از نوزاک منقش بتبریر معالجات ریوید خیر سر و آید بیدار می باشد
بر این لوقه بختنه یک ماه صاب با سیر عا و تا زده و بعد هر باس گذشته و تمام
بمراه که از سیر عا و با خسته باشد تا سه روز دیگر سطل حشمت در آب صاف
کرده از هر دم تا چهارم بشنهد بخورد و نوزاک که از کافور استن منقش بود و
طریق صاف کردن است سطل حشمت در آب به بخورد و بعد در آب
بشیرد و دیگر حواها را سکر تر بر آب بر کدریم تا چهارم بخورد و فصل در است

ابول بعیر بتلی یسبب که زمان زمان هر بار بول کند برنگ آب و
گاه باکره کسر و مور بران جمع شوند بسبب که و سدن خاص موده که سه
کمرده باشد در ویان با لظش کوسد غیر دلاب و اطباء نیز بسبب که و سدن
مور و سدن شیر نیز میور و کوسد تحقیق کوفت در نافه لاد و لافیه اند علاج
قرص مالطس نفخ ک صفت آن طبا کیرت البوس از هر یک
ینم لوله تخم خاص کسیر خک کل از منی از هر یک سیدم تخم ماهو تخم
از هر یک صیم دلم ضد لعد صتا سماق عربی از هر یک سه درم عافور
چارده سرح کوفه نخینه باب صفره یا انار ترش یا باب انار زرد که
در دم بخورند کوف و با لظش شیر نافه است و دیگر صمغ عربی اصل از منی
کلتا سماق از هر یک ینم لوله نشسته لیرا تخم ماهو تخم صر از هر یک
یکندم ضد لعد سه سم ماسه کوفه نخینه سیدم باب انار زرد که بخورد
و دیگر صمغ عربی اصل از منی ک جوات قانور سبغا صمغ
و دیگر اب جو و قن سحر و رت خنکاس و قن شام بخورد صمغ
هشم و سدن بول بعیر لعد بول به ارادت و در منی کافراط
علاج آن مایه سلهاره نم لوله ماب نیم لوله کوفه نخینه باب صفره و دیگر
کنجد سیاه ده دلم لعد لیر سیدم یک جاکرده کفست و صر خوانجور و

گفت و فرمود خواب بخورد و دیگر لایحی و در آن فلفل یا کباب
کوهر و پنج نیکو بخیر باشد همه برابر یکدیگر در آب حبانه نهند و روغن صندل
و فلفل که تیر را بخورد و نوزاد که شیر دفع کند و فلفل شش در بول کردن در حلقه
بخواب اگر از حرارت باس بماند زرد و بیدار آمدن حقیقت بلوط فلفل
سرخ اگر از زرد بزرگتر و فلفل سرخ و در حلقه حبیب نموده بشیر نبات معجون
سه درم باب فرورد و اگر در دشت باشد اسنخ تم نان بماند فلفل
از هر یک ده درم پنج قطعه گفت درم همه الکوفیه بخیه لعل معجون سازد
سه درم فرورد و دیگر لعل درم تخم تره بزرگ بودینه هر یک یکدیگر
شکر را بر بوف سازد و وقت خواب بخورد و در آب شکر روزه است
غذا تخم نم برست که فلفل سه درم بول الدم معجون کردن از راه
علاج آن مشاع لوزن نوقه و تیر را بر یک درم کعبه باب بزرگ
باب بزرگ اندر سرشته اگر لعل سازد درم باب بزرگ بخورد و دیگر
تخم فاسس تخم ماهو بادیان تخم انجیر مغز تخم صابون مغز تخم حرل و مغز
تخم کبر لوز عصاره کبوت وزن برابر نوقه خوب سخی کرد و آب خرمه
بسته نگاه داشت درم باب خرمه بخورد و دیگر شاع لوزن نوقه انجیر
بهین لبر بزرگ بود و در آن برابر نوقه بخیه درم باب بخورد و دیگر خورد
مازول کنار پوست از آن خف سرخ همه است و لوزن نیم از آن با بچه

دوره انار آب بکوشند تا هیچ کار بماند و در نیم گرم به نشیند باب هجدهم
در اراض خفیه و خفیه شش برنج فصل اول و رفق یا فیه درید
پرو است که در آن امعاء و ریه پس فرو در آب بکوشند
یا با دو آب علامت خام او بر ریه است و علامت خامه
اگر از زردی یا چادرینه باشد و اگر باد باشد احساس قراقر و
بقیتر شدن و آن را قنده نهند و اگر از آب کرمه و در خنده موضع یا
را دوره گویند سبب او از سخت بلغم کردن و بر خن و حرکت غفیف
منوون و حاج مراد از حرکات غفیف است یا سرت لطوب
مزجیه اعضا و اندام با طفال این مرض بیشتر شود علامت آن چون طعام نخورد
سخت نمکزدن باشد خنده بگوید و بفهم باشد و از معده بیرون
و از دهان طعامها نفاخ میخورد و در آن بکشد و نهند و در دهان بکشد
نم نشیر کا و هر روز بخورد و دیگر محکم سبب بخورم و در دهان آب
به جوش بکشد تا جا دام ماند و کف نهند و دام روغن ها و اضافی بکشد
استاد و بخورد تا سه هفته دیگر چون آب و ریه فرو آید بسیار
با نشیند و خفیه آب بر انداخته و جراحان دانند و دیگر روغن
نم دام با کج حق بر مراره نمک باشد با بخورم شیر کا و آمیخته بخورد و دیگر
برنج سبب است که باید خفیه نماید و نوع بلغم را مانع است و دیگر

از نافع لب و دیگر پوست چ از پنج آمار جو یک از زنجبیل نیم
جو یک نموده همه را در آب خندان آب بجوشاند چون چهارم حقه
بماند صفت که بپزند بعد از آن پنج از بنیم آمار و در آب با و آمار
آب سائیده ملک کند و یک آمار و غر از بند و یک آمار و غر کاو
از بنیم نموده چون نیمه کور روز هر دو دم خورد و آخر حله را با تخفیف حلقه
آنها آب و کور از میان نوش فصل هم در اما کس خفیه
از اما کس نوز آب سحر و سرخ با کس فصد با سینی یا دویه خون بپزند
و آب کس تر بار و غر ملک از بنیم سالی با اردو با سنفول نموده در آب
خلط کرده طلا کنند و دیگر پنج منسل نموده آب از بنیم گرم بنزد خندان
و دیگر ملک با کس در آب جو سائیده بنیم خفیه به سوید و نقل با کس
بنزد و همه انواع اما سر خفیه از نافع و مجرب است و دیگر روز و غر از بنیم
درم پنج یک درم با یا ایله درم شیر کاو و در بخورد روز و دیگر یک درم روز
چهار درم شیر کاو و اضافت کنند محض تا در ایله روز و دیگر پنج خفیه با کس
فصل سیم در قرصه قصب تغییر این در هر حقه کس بی اند از جاع
با عورت خایفه باشد هم از اثر از جاع بود عده آن مرد و نیک
درم با یک یک درم روز و غر کاو و با حوت خندان ملک
در سباه کو نعبه بر در طلا کنند و در موم نفید نیم درم در سبب درم

و سه درم سرکه حل کنند و آنرا در ده بریان که مردار شک از زبان
چهار درم ساییده و در و اضافه که در سه روز طلک کند و دیگر ساییده
زنی باب اس کرده بریش در طلک کند و بر صبر باد و در کوشش دریم
بموضع که دیگر گفته بایر یا فید مردار شک و شک جراحت
هر سه او دینه برابر گرفته باب ساییده و یک چهار در میان سوراخ
آلت بدید و آب کوندر در آب سابد و میوشد و دیگر کونوت
و طلک زنی باب اسش کرده نموش بر قضیب طلک در ارعه دارد
و کوشش دریم باشد دفع شو فطاب چهارم در سیدان مینه فی زانو
هند بر میو کویید عسلش آلت در پیش از بول یا بعد او یا در حالت
لمش زن بیرون آید علاج آل خورنویه بسیار ساییده و غیره
در زخمیه دامه و لوده و در خنجر تمال تیر بالکسیر قاقله تلو و ملک و تمال
ستار شنبه را هر دو صاع کم و نیم کم آونتنن بحسب نشانه و موهج است
کینه اندر جو پوست پنج سباب چهار از براب هر دام کوفته بخیه باشد
غلوله بسته بر روز نیکدام بخورد و نفع بر میو دفع که وقت ماه و اول
و دیگر سوره فلر درم ساییده خمرات تا و انداخته بقاشق بخورد
و خمرات با قرا یا خدرا ناول نماید تا یک هفته غذا بداند

هفته خدا یکنه باشد ز روحیه آله را بر یک کوه جامه سترده
عاج مروج نموده بقدر نیاز خود از حبه لسته صندل و ساسم یک حبه بخورد
دیگر کوه ز روحیه یک شعله و تیر خورده و تیر میساید و دیگر از خواب
و سیدن مسدود بول الیکیر بخورده و سیدن سرخ هیچ میزند و بول سیدن
سرور ۱ کوه و سیدن یک حبه ساسم با ملکه باره میبرد از روحیه و سیدن از روحیه
اینچنین نموده و سیدن ساسم به خورد و با ستره و آب انداخته که آن را
لیسه گویند فرو برود و دیگر ز روحیه میگیرد و در آب آله میزند و یک سکه
پس یک درم سهند و لعل کوه بخورد که آله تر باشد و خشک در حار
سکوره آب جوی باید تا بلی باند جان نموده بخورد و خدا بر پنج سال
در دگر عاود از حار بر پیر نماید فصل سنجسم در قوت باه باید دانست
که عرض اند قوت باه است و باید کرد و یا هر از زیر آله تغییر بدین باشد
و از و در بدن حاصل شود پس خدا نشان خود در هر کس و ما هر ماز و
باز و قلبه شکره و مان مایه و سیر و در عاود و کوه حلو و کوه سیر
و لیا و هفته روح نیم برست همه متغیر و موقوف است بحسب نیاز و سیدن
و چه و و آب سیدن خدا را بر عمر و در سیدن سیر و در سیدن ساسم
بهین غلبه آن مقام جامع است که خدا بر سیدن سیدن و در حلو
معدله از ستره است و جامع بعضی بر کوه ستره و لعل و حلو و سیدن در

غضب و اسهال و فصد نهایت منفرد منج و درشت سر ما و کرم نیز
بعد از فراغ جماع بدافعه چهار دام قند سیاه بخورد و صفت و بسته نیمه از
دیگر بعد از آنکه متعلق جود خود غرض و مصطفی از هر یک سه درم نیم با الی
کندرم با هم کوفته نوزده صرخه صند و یک جبهه بخورد و صفت نهارد
و دیگر اگر سیاه صفت با سیاه باشد دیگر نه جماع تواند کرد و بخورد از آن
مخ سیرا هم به غرض و دلیز شک یکبار به دانه لغایت کند
قوت افتد باز آید این طبع در تکرار و او در خرب نیز دیگر مغرورانه
چند درم مجرور با سخن نه بخورد و سبزد و بد از صبر و دیگر نیم با هزار درم نیم درم
به جود الفاظ آورد و این عمل بخاک صفت و دیگر نیم خرقه کوفته
بنحیه کندرم تا ب بخورد و در شب اول نفع ظاهر است و دیگر سهیم است
و نفوذ آورد کند یک اندک از اجمل سینه از شیر یک بهر لقیه
بوقت حاجت بقدر پنج بخورد اگر چه نیمه لازم گیرد و اثر بیشتر گردد
اگر یک بهر نیمه سیاه بخورد و بدین طریق که گوید و الا باشد مدور علیه
چون غلیظ گو سیره و دیگر اندازد منقسم تا چهار نوبت و دیگر اندک
رسیده از حد سبزه چند سینه از اندک تازه و در با خشت کند و بر
آن نبات بنویسد یا سیرکاو بخورد و خصوص بر آن محدود نفع بیشتر دارد و دیگر حلوا

نفع بیشتر دانه و دیگر حلاوت ترنجبین محروم بسیار مفید است صفت آن ترنجبین
نقد محمد ام زرد مضیه مرغ خنجر و سیرک و است و دام بطریق متعارف
بنزد چهار درم بخورد و دیگر از و خیره خوارزم منقوط و مبر و تنوخشم ساز
نقد لقاقل معرشم پنجاب نر که به نام بجان رفته باشند نفع است
بیسر کس غرما که مل از وقتی باشد و خد مریا بعیر و او هر کس کرده
در آب کوه و تار نهفت تسقیه دانه باشند بعد از آن از آب خنجر سیاه
که خوش دانه باشد که رفته تسقیه و دیگر دانه همه اجزا را ساز است بدو
و با مفر نخند خد کرده باب هم گرم علموده همه بقدر نخود سینه پیش
احتیاج کس شست بهفت صبه بخورد و زیاده شست بهفت و خیره و سسته
محروم در راه از پنج مبر سکر مکرده خنجره از بی صبه کرده و دیگر خشم کواچنه است
دام موصیایه است درم بر یک از اعلی در چهار سیرک و بخت نایام
شیر و زرد و در سایه جگ کعبه باین آدویه سایه میرد و دیگر اجزای خنجره است
که دام عقره کوکین از بر یک به دام خشم که در تخم کوه و موصیایه است
چهار دام خشم حنجره کس نقد بهت درم به الوقه خنجره بر دغ کا و حرب
دانه بر این نبات آنچه گفت است و شام بامست درم سیرک و خنجره و دیگر
و در جبر امله مضطرب قلقل سینه از بنا و از بر یک بنویسد صبه الثقلب خنجره

برای نیم تولد بسیار زعفران بر یک نیم تولد ذوق طلده شود و ذوق
نقره منجمد و یک یک با شکر سرشته چارماسه جبهه سینه بر خور و دیگر
نصف کا و خاک کرده و بعد از آن که بیدارم سر خفه کافیه و سید
کرده در دراز درم برست بخورد و مذهب بدایت نماید با عمل سر و دیگر فلفل
تخم ترب در آغوش زنجبیل با یک کعبه نیمه در هر هفته نیم برست در شرح
اندازه نصف عدد بخورد و دیگر جبهه کرمان معرب خان صنعت آن
سحاب از سنگ کف درم کوک و در سر خفه نموده درم متعلق از ده
باشن بیدار کجا کجا باز به آن نمی بیدارم قرص کف را کمی با یک نیم
باز در سر خفه فرغ شد که هر دو یا جبهه سینه بر از یک جبهه با یک بان
بخورد و سر از جاع و تر نشوید و بالدر آن یک تبل بخورد و بعد تبل بخوراید
کوت و سر بخورد و لذت جاع بعد از کوفته ستانند و دیگر در خفه
تا چهار نیم مانده در سر کا و با قدر نبات انداخته و ضربت خواست بخورد
چند روز مراومت نماید استها و قوت باه و دل را نفع دهد و دیگر کس نشسته
و سلا حین و مار قشیش صاف نموده بر یک درم نیم چار درم نیم
کو فرجه به عمل بفر یک شرح جبهه سینه علی هر روز با مذهب بخورد و از جاع
و ترس بر نه نماید و دیگر درم یک یک و زعفران عشر جاع و تر خور و
از برای نیم مانده همه را بر او فوسفه سب از بخورد و دیگر معجون کوک

دیگر معجون کوبیده بر فیدیه و سبخت انزال مفید است نسخه آن فرودارید
ناله لب از باریک درم انیسون هفتی لقیه از باریک سه درم نیج سبک
بالاسح صابن از باریک یک درم لعاف او خمر سعد کوفی ز مارح لغیر این نسخه
در جنبر اسارون مصطی از باریک یک درم کوفه نیج به جذان عسل کش
کوفه سیر سبکین از صابن درم ماب نیم گرم بخور و دیگر خبره را به فراید
منوب بخالینوس مغر کجک سر در وقت بچکان صید که سبک نقل
صبر تخم سیاه لقیه کس خرماء از باریک کوفه بوقت حاجت سه جبهه را
حل نموده بخور و غوط تمام دارد دیگر معجون زنند در آب غایده تمام بخور
دیگر تیر دارد در حرکات نفوس و نفوس دیگر تیر فزنی سبک قشیر را سبک
کوچک سیر که نرم باشد سه سیر حوت حراز که در آن روغن کچک کسیده باشد
از درون سیه دام پوست نیج کسیر لقیه ده دام خراطین تازه ده دام ابر
تازه پیر سبک خشک باشد ده دام جله الا جلوب کرده در سیه سبک
جوهه کچک یا باریک بان برابر دانه حراز یا سبک بخور و در برابر غوطه لقیه دیگر
پیار کس آب اس کرده آب آن بکیر و یک حصه زهره ماه و تر جوان
هر روز الا غوطه نموده غوطه سبک کوفه در یک لیپ کند مقوی و
محکم کوفه آما باید هر روز این غل کند دیگر قشیر را سخت لقیه و غوط
از پیاز کس نیچ و روغن یا همین بغیر میاست دام اول پیاز را بپزد

تا عاب بر آید پس در روغن تر کور به آتش نرم بنزد و آنکه عاب او کم شود
نسیله بند کرد و باز در روغن را مالیده است که بکشد و در خدا و خطا و صواب
از رتیب در هر کجی و کجی کرده نگاه دارد و وقت حاجت بر آن
و بر خسته و سانی آن و کمر باید و گفت بار اجرب سالو و دیگر صفت
را مالیده است که بکشد با آب یا با روغن یا با برین کند از و است
و دیگر زهره یا گمان سیاه یا قدر فرغ است که طلا کند تا خاک شود متعدد شود
لذت میبندد و دیگر مازون ماساید بر قفس طلا کند تا خاک شود
و غلی نادر هم لذت میبندد و دیگر از روغن بسیار نفید است نه کمتر نفید
جبه سرخ وجه نفید می شود ماساید به روغن طلای از روغن سیاه
همه از چهره کشیده است و دیگر در طلا کند و دیگر صفت جلی زده خراشید مردم
صفت سرخ هر چه از طلا نماید و در ظرف لبر روغن کجی با حوض علی نماید تا هم
حقه را داشته باشد را مالیده به سجد سه روز یا هفت روز مالیده صباغ آب
کرم بنویسد و دیگر صفت تدره محبت نغمه حاصل دارد و چار چندان روغن
زنبق محبت نغمه محبت با روغن در ظرف طلا کند و بعد از آن صباغ
پایز روغن نکند از عادت شهوت آید ماساید سر و چشم در اراض رحم
مسک بر با روغن فصل فصل اول در اوویه که فرج شک و جو شود
بکشد و در او در هر طلا کند اگر سایه سلا رس است بر کدام با همه در زیر خود و دو

با همه در زیر خود دوستانند و دیگر ملک جابر را اسیر کرد و بار دیگر بخدا آنچه در
فرج طلب کنند و دیگر بویست منج انار و پوست و شام و بزرگ و ملک
و سوه که در پنج حیرت پیر و در غرض ما و نرند و در فرج طلب کنند و پس از آنکه بسیار
و دیگر ملک حاکم و در غرض آن ملک را در شمس خدای الکر و سوه همه را با همه آنچه
بر آن ملک دارند و در آن در زیر خود را مندر ملک و فصل صوم و در آن
رسم سینه و درم گرم باشد ملک آن تب سینه و زبان دور در میان
و نام و سلی بول الکر و درم مندم باشد و در قطن و آل استخوان مالک بر کسین است و در
ملک الکر و غیر باشد و گاه فرومی آید تا با حنا و خمر بر دراز کردن یا قدرت نماید
عسر از و نوار تر بنفش و درم زون گاه درم شمشیر از نا و سر و میله ملک
آن ملک به مضاعف خایه را مضطرب حرکت سافین و سل از حرکت و در و کر
و حاتیه سینه با ششقا بوی سلاج آن اگر درم گرم باشد فصد با سنین مالک
یا قیفال بقدره اسفول کوفه یا بغیر مضاعف و ملک آب آب الکر
بسر شند بر درم ضا و نماید با سر و در و فرو سید و درم سر در الکر و سوج الکر
است و درم درای که ملک ملک حکم سیت پنج خطره مغربه معرب
مجموعه جو سائیده باشد سینه و درم عاب حلیه و عاب حکم نان سیه لبط
موم نقید پنج خطره مغربه و عاب و در آن برابر در درم لوس یا کاف و مغربه نمود

فما وکند فصل سوم و قروح الرحم بعیر الیس بدان علت آن درو
موضع رحم و سروان خون دریم از قروح علاج آن صمغ و گندز از بر باد
درم کلنا پوست از یک نخدرم کف نجفیه باب سافه رود درم
باره بگردانند فصل چهارم و قروح الرحم که در لب یوان منور رحم گوید
علت آن در و ظم و زحایه و نفوذ و قطن و لب است حدوت و خوف
سبب یافین خیر و کرد و شب و تاب بدان سبب قروح خیر نرم اندر شسته علاج
ربان ابرو بیان نموده با تخم زانسن نصف بریان و نصف خام و نوقه
بنجته بعد از آن قروح را با روغن کاک یا بنجد ضرب که آب گرم سرشته بالدر
رحم باشد باز بجای برند یک ماه مداومت نماید فصل پنجم در سیدل رطوبت
فاسد از قروح آن علت ظهور است علاج آن بلعید و لید و کتیر و لید
با سره آلود و شهود که اینجه نظری فایده بخورد اگر امده تازه باشد یا جوش
امده خشک بعد آلود و کمر نوبت درخت بکوک و انار یا آب کس کرده
بجای بنجته نشیره آن بکسیر و بوزن حد و دم خمره بکعد و تخم کواچیه بموزل حره
منع تخم حرا بنده بوزن هر چهارم کسری کرده بخورد بوزن بید و سیدل رطوبت و
و ملایم که از طرف شجای آید بنجد ام الدیکر خورج از بر باد بکعد
یک لای با چها سیرش حد و لای سیر حد و هم لای اول با این سیر

اول مایش را ساییده و در شیریش بچونند تا غلیظ شود نبات انیخته خسته بند
و از هر دم تا سه درم بخورند و تا آنکه در کف دست فروماند و با آب گرم
است و دیگر شرفه را با تخم کرفس و سرخشته اند و زنی برادر لونه مصره خرد و
انیخته در دم به آب بخورد و صاف است و در جرب ارم غیر خارش زدن
علیه آن هر دم با خارش ارم و درون فرج باشد به او حال اکنه کف دست
و کوفه اکنه درون فرج دیده شود علاج گوگرد زینج شرفه سنگینه برابر بطلد کند
خارش و اکنه و در دفع کوفه دیگر کرب بودینه پوست صعبه امار و عدس
با شرباب سبز و به نسیم پاره بردارند و کبر سکه خبیه آب الس لرد بطلد کند
و دیگر بار لمار و روجه دارد به آب کوفه غلظت سبزه بردارند و دیگر اکنه
خارش را با روغن تخم کرفس که مباد صاف نسیم و رفع ارم غیر ما و زدن اکنه
آن اکنه و نفخی در غده انیخته صاف آن است بطرف الفل و صلا الموضع
و در وی بالینید تا سیر آن و از باله تا به قم معده چون دست بزند از زیر پا
او از پیل دید و استحال و در موضع موضع دیگر و متفرض و صریان و زدن اکنه
با و بای و شنبول تخم کرفس و سداب و صعبه برابر لونه سبزه ساقه زرد و
بر دانه و کبر و حماد در دم با صمغ عربی بخورد و دیگر اکنه اکنه اکنه اکنه
ببخش کف دست روید صاف الفل و صمغ عربی با قند و صمغ عربی و کبر و سداب
ببخشید کوفه با سیر کاف و ناستا به خورد و غذا لطیف نماید و صاف نسیم و تقاضا

بمعرفه زنده اند است آن محسوس شدن لقای محسوس نظر را در آوردن
رحم را بدرون باشد انگشت را در او ریزد خون او را بدرون جاع درود
سودانست خون او را بدرون عروق آن عقیقه از ریزد و موم بفرود اندازد
از یک نیم گرم و کافور یک جبهه بوده در غلغله میزم کند و طلا نماید
برایم در استیاق بمعرفه شدن اندکی مرض خوف است سبب آن
از ارتفاع مجاری است از حبس منه و با حبس دم طمیت بود و عالم منته
در صرع عارض شود و اندک در می گفت از در می آید و کند و در قیاس
دور و نقل نیز ماف در طوبت چشم نماید و بیمار در وقت خیر سلام
مرتفع شود از راه غایب خون بدل رسد به پیش کرد و خفقان و احتلاط
و غیره که بر کاه پیشتر آید بر نرسد یا و در خف غایت بود و چون
قالبه رحم را جان ناید که رطوبت را آید حقیقتی عالم آید و در احشای
طمیت سر ضرر و دورست بول نیز کوه سامعه غلغله دم عروق آن
اکثر از هر سال که در هر روز چون مکنز بود و اندک بهای بعد تخم حایر در دم
کافور و دانه یک یک به هر روز یک کجی بخورد و دانه البقره بایده در
غصه انگشت را بر روی خوشبو رسد جصع در غفران چرب که در جرج
کند و بجا بندد و عالم بالصورک بهای دهم در قطع طمیت نوعی

در قطع طبع بکسی حصص خون موجب غش و خوف است اگر غلبه
اختلاط باشد علت آن کمزاری و دردی بر زبان و گزافه جلد تن علاج آن
مغای از آن دار فلفل جور به جواهر رخم که در نایج برابر که با سر زخم جبهه
بر او بر دارد و شب در دغض از تنی دو احوال است که ملاحظه کند و دیگر
سبحی انکسور بریان فلفلیس بهار نیک و قند ساه به به در کوفه نیمه ار سه درم با چهار
درم کجب زلف و در کاهه کجند انداخته به خورد کوه خور را بر سر نایع است طریقی
کاهه کجند این است که در از درم شافع کجند با نایع در آب مخلوط کرده در
سانده دلم آب کجند نایع چهار حصه باشد نصف نموده به خورد کوه خور
و بکن از نایع است و دیگر سرچ بیل کوه نیمه برم و نیک کجند در آن برابر جو بوی
نموده در دلم در دلم اب جوی نایع دلم با نیک صفت کوه دلم
قند ساه اینجه بخورد و دیگر از تر کوه دافو کجند کوه خون از سبب به به باشد
که از آن سدرت در مخاد کوه علت است آن در دوش و ناف و لعل بدین
در ایام قضا و ظهور خون اندک بکثیر درق علاج آن مویر معج و انجیر از بر لب
بت درم ملک سرچ قوط نیمه کوه از بر یک سه درم به به ابو کوه کرده
در دلم انار آب کجند نایع لار با نیک سرچ سرچ سرچ نموده بخورد و دیگر شافع
انجیر خشک که کوه دوش کستر آن قدر که ار سه است برداشته کوه

به آب بخورد و پیر عمر بسیار روان خون حیض بی ایراد است بر قسم که زمان رها
بر طرف کفو تا یک هفته تمام آلودگی با زردیم در سرت طبع
روان خون حیض اکثر خون بسیار و خوف است علاج آن زمان موش
چهار ماه تا نیم ماه با دونه آب یا سرکه و پنجه که بیمار ندارد بخورد و دیگر
تا یک سال در دم با دونه عا و اسن کف به جود و غذا برنج با دونه ازین ادویه
را خاصه که در آن خون مایه تغیر را بندد و دونه کفو و دیگر که در شش بنیدام
ساییده با قند سه در روز عا و پنجه بخورد و مرض مکرر بر سر که باشد دونه کفو
و دیگر که از نیم مقال که با یک مقال کوفه پنجه یا زرد تخم مرغ بخورد
قرص که با شیر مفید است صاب که از نیم در عطر عمر عقیم شدن زن
علاج آن ششای نفع جود و بول سنج در قمع پنجه دو و یک و دو با شور فرام
و دیگر جود و بول سنج است از هر یک یک مقال کفو پنجه با قند سه در
سازد و بر دانه و دیگر که به سه درم با چهار درم سیر عا و ساند پنجه که در دم
افاده کرده بخورد و یک نیم ماه با سکه عا و صاب بخورد و در از بعد از هر
سه روز در سه چهار ظهر حالمه کفو و دیگر که در آید آید که بسیار بخورد و با
بنم خورد و به و لید عطر جان طایر که سیر عا که کوسا را در هر یک او
را سر کرده بخورد تا سه روز پنجه از عا و در کبات نفع کفو

در کلمات فخر مرگ اراض زمان و مردان را فایده تمام بخند فضل
سر دهم در علاج حامله بر اثران زادن بویست پنج نوزان تعمیر
که سا خهار او جانب شمال زفته باشد بخندام لوفه لعابه برنج استن کرده
بخورد و صبح ملک برود و مرگ که درجه در سیم پنج سده باشد یا مرده باشد
حنی که در سیم خستنده باشد آن زاده و مرده و کثرت لومید خروج
دوار مرگ سیر به لب شیر از انوتا ف یا در هر وقت ما از رخ طلا
که تا آنکه خست لومعه روغن سید انجیر بخندام در هر سیرت هر سیرت هر سیرت
بخوراند و اگر خوف سید قیده را با شیرند کور تر که در دوار خون بداند که خون
سکم بند شده و از آن در دوار بداند که خن بلیک در از رخ سید
همه در آن بر اثر جمعه لیکو له تا لیکم لوله لوفه با سیرت قدسیا که نه انچه لقا
وزن بد کور از در روز و شب سه چهار بار سیکرم بخورند تا آنکه سکم از خون
فاسد صفت گردد و دیگر اگر زن زجه از من مرض اخرین نسجه عارض گردد
در ضعیف کنم ماه از ایام ولادت ایسی غاده بدهند و بود از پنج لوفه پنج سید
کنا حور و بزرگ جوانه خاستک استیس حکو کنگر استن همه برابر
جولوب کعبه هر روز سه دفعه در سجده و درم آب بخورند چون ستم
حمله یا بد بجا به تحته سخن انوز به بریان کردیم با سه کشتک هر ماه
انچه بدند این در داندام و سکم و سرفه و تب و دمه و سوسر و لکری

و اندام و یاده کوثر و تسلی و تاباک دل و اسهال و امراض دیگر و نذر
رفع کوه و رجه از غلجه هر سه خلط باکم و بکثر اگر زن را بعد ولادت
سکم بزرگ نخویج جابر بنیدام با دونه عا و اس کرده بخت روز بخورد
دیگر تلباب در از تلباب بول جاب چیتیه کوفته چنانکه هر یک بک
و بود از تر سله کوفته کف نخویج کف سیب لندرجو یک یک تاک
نوت تاک فندسیاه که برابر ادویه کوفته نخیه بقدر بدم غلجه
بدینا سنا چارده روز فصل چهاردهم در برکت و آن منسوب
است که بعد از دادن زان را عرض کوه غلجه کوفته کف سیب لندرجو
چون در از تلباب با سک هر سه مالهفته بخورد بهترین دوست
و نیز ناله هر سه خلط که هر سه کوفته نخیه در سر لندرجو یک یک تاک
کنار حرا خسته لبه می بید و دیگر تلباب بخت درم تخم لندرجو و در حرا
از هر یک نیم درم کوفته نخیه کرده درم آنجه بر او یک و ام بخورد و دیگر
و حافظ الصحت و معجون صحت خوردن بسیار باغ آب فصل پانزدهم در
علاج آن تلباب در از سائیده از بیدرم با هدم در قدر سر آنجه بخورد و دیگر
عا و با تر سله بدینور لطایف و زار بیدرم درم بخورد و دیگر عا و بیدرم
کوفته نخیه در پا و اما سر عا و انداخته بخورد و دیگر تلباب برایش نخیه و جای
مصالح زیر بغیر و سیاه انداخته بخورد و آب چهاردهم در امراض معده

در اراضی معتدله سبب برش فصل فصل اول در مرض بواسیر مرض حاجت
سبب او خون بود است در قسم باشد خون دماغ از آن که از غده خون
باشد فضا سلیس یا بر فطن که آن را خون باله سرش باشد بدو وجه خون باشد
و اگر در سر راه خد و مدروت نماید باغلی دفع کند و اگر سال زن و بر سر راه
منع است و دیگر زوت بر کوه است تا سه سه یا چهار سه مکده خاد
پیچیده فرو برد و دیگر منقعی سه اول روز یا زده دانه در مجدم آب انداخته
تا بهت باس بر بلوغه انداخته امیدوار است نموده در آن یک یا دو روزه
یک سه انداخته خورد و کوه پیچیده منقوع کرده بخورد و از رویک دانه احوال کند
تا بهت بکشد که اگر مرض زیاد باشد تا سه دانه دیگر بکشد بواسیر خون دماغ
علل آن اگر غلبه خون باشد چون بهت دانه درم اول تن را خوب
کرده در سرده و درم لب خوب بکشد تا بهت دانه آب مانند را باره که اینده
از نصف آب چون از از محله را نشن کند و یک دانه آب خست کوه کرده
با نصف آب باقی بکشد تا بهت جذب بخورد تا صحرای صند
یک صبه با قدر صحرای صحرای یا یک صفه دیگر صحرای صند و ربع اسپند بکند درم
کوه پیچیده با سه بر آب تازه بکشد و نه سخن بکشد کرده برون صبه سه
کلی با جودم شیر و بخور و یا آب تا چهار دانه و دیگر صحرای صند سه بر آب
بکشد تا بهت یک انا را با تن نرم بخورد تا غلیظ شود بکشد درم غلیظ کرد و در آن

اینجه یوزن جبهه بر زور کبی باب بخورد و بالدر آن نفقه حرب بخورد و دیگر
ترهله دار تلفات از هر یک سه و ده دلم نفقه بخیه معل که از آن مایه در دم
بیه از بر دهن با دلم یا چاد صرب کرده به باب در آن سه در دم غلوله بسته فرورد
نفق معده که آن را غلوله ششم گویند و جمع دلم با و اسیر سر دهن که دیگر
سه مریخ بنجا مال که کوهر باب است که کرده بخورد و دیگر صفت بند کردن خون کویا
که با فراط از هیچ فوسر کند که آب خورد و الو و شش دیگر آب خندان باشد بخار
نیج که آن را گوهر گویند و ملک بول بر و او را سیخک کند بنفید زنی مصر
هر چهار زن برابر نفقه بخیه تا مسکه ها و اینجه نوزن بنیدم جبهه بسته با صم و
شام بخورد و اگر از جوی با و اسیر اسباب باب بنیاف است از موند و صم
ناملفه بر سر نماید و دیگر پنج و سکر از برب در دم نفقه آب بخورد و دیگر
ورق طلا چهار سترخ و ورق نفقه چهار و شش کویا محو جهات است
کویا محو جهات است نفقه کویا بسته است سکر و آب است
شبیانه و نبات نموده چهار دلم سیرابی میفست از نوزن در و از او را در
بهر از این باده است از ساید بال شش نرم جو شش و دانه قالیق صم و
نوزن یک جبهه بسته نقاد او را یک سه سر و نفقه یک سترخ بر روز
نموده نامیک کویا بند از سر سر و ساید نایض اجتناب نماید و ضرب
از نمود است و دیگر غصه که کمر و نده که در طرف کما بخورد صم باشد

نخود خسته شد میت دام لغوف نفق است دام لغوف انکوره دام بر سر
در سره لکرونده تا میت باس لهرل نماید بعد از آن بقدر نیاز کمر از حصه بند
بر ارجع اقسام بوی سر باغ است خصوصاً با را اهن تر است و دست و پیر
بنج حاد و بوی هیچ لهرل از تر یک عید ام بغال نه پنج تا اس کرد و آن
سهند نم نوله اندا حصه بخورد حق حصی سر حشیش کند و لهرل که بویست در حق
دندرجو یا غدرم جو بویست بخورده در است است لهرل ب بخاید صاج
در حق لهرل بخورد و لهرل بویست لهرل از تر یک غدرم لکرونده در حق
کاه و صرب غم بخورد و لهرل دوا ی رنج که در غرام بدو است در حق
خاصی غم دار و غدا ای لهرل این مرض بدو نوز و کوناید و لهرل بویست
بمده زیره از تر یک غدرم مرغ جوالهار از تر یک چهار درم بویست
است درم جاب ده درم حصه غدرم غدرم درم تخم جاب ده درم غدرم
سازده درم کورن خلک غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم
جلاب کرده بویست سازده درم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم
بخورد و اق م بویست باغ است و لهرل حب و بویست لهرل غدرم
مخورد و مرغ را فایده دهد بویست بمده زرد بویست بمده جابی نفق
از تر یک غدرم لهرل غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم
کون بویست بویست لهرل غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم غدرم

هکویا بخوراند و دیگر کور قلم روست کمر لایه برب کمر و ناختن دهر از
هر یک جابردم همه را کوفته با سیر پنجه حبه بوزن یک پانزده سیر صحر و
شام بخورد و دیگر بر آب بلیله حلان کران نی داغ ابله حبه یک سیر
وزن بر سر کوفته تخمه کدو ماب کرم خورد و کاسیر خور را نیز نافع است
و کمر در افراط خون و درد اقین خالص باب ملک کله در روز سه بار بخورد
متواتر طلاند و دیگر بلیله حلان و دوجر ملک یک سیر سر و سه نمود و بعد از
بر عکس بود کجاست و دیگر اسحان سر کور را لیسار رسیده باشد و دو
ان یکسیر و بدنی طریقی را اسحان را کوفته در کوزه کرده در کوزه اندازد و آنش کند
و مالد آن نمته کوانع دار لغاه دار و در آن نشیند و دیگر حل جراحی قدری
بعد آیدت ساییده بدانی بچسباند و دواست ناید مدینه و دیگر کور
باب کساییده و قشریت در و کاسیر با و طلاند و دیگر تقار لیسر سهاله
برایان که نمعه قمر بعد آیدت چسباند نفع رساند و دیگر از درد کورش
غیر از این در سحر و قاسم کرم نمیشیند و دیگر تقار ازرق از در برفه وزن
برای اقین یک سیر و افک کرده در سیر ناید و به نفع طلاند از و کور
باز در دست شدت با تخفیف کند و خور را از سیر مفید است
نمره که باک خرمک شاخ و کس افق غیر سیر مالد را با دایجان

بغیر سیر باله را و بجان پوست باز و جوبه از هر یک هر دو هم سه روز بپوشند
بیک حال کرده بدین صورت بکارند و دیگر که تمام شدت در دو واسه
شتراب کش آب را با بدنه کوره شتراب میزنند و آن آب سرخ می شود
آب است بآن بلند و دیگر روغن بنفشه که در آن کف دست چوب در میان
بوی سیر تا تواند بداد و دیگر دست و پا خوب صفا به بند و در سه روز
چون خون آید باید آن به بنشیند و خون و باد را میزدانند است بخدا کجاست
یا بر خاله که اگر آب صافه بکشد خدایا چه است بگویم دوادم غدا و آب
نوشه و با یک و عصاره بنفشه و دال و بنفشه و بوی سیر را در غده عظیمه
خون فاسد و قاعضه خردل و شیر و میاز و مان سرخ و آب بسیار
فصل هجیم در ورم مغز مغز را که نقره منقح است اگر غر از او بپاشند
علاج آن تب و حرقت منقح و شدت در ورم علاج آن تقدیر
و بقیه تخم مرغ و روغن عسل و اندک آفیون با هم سرشته هم نباید بکار
دارد و دیگر بقیه پنج ورم کدریم ورم اقلیای بقیه غیر هم میانه نوزادان
که نقره یا زرد آن که احمر است ورم باید و روغن عسل هم نباید
و استعمال نباید بخدا آب فروزه که از دانه انار کهنه با روغن سیر
در لوز سیر که فصل سیم در با نوزاد که به بند بپاشند و نوزادان
آن بقیه ورم ظهور ورم زرد را که علاج آن اگر نماند باشد و نوزاد

دو اسیر بر کس والد لا وول تاخذ انت که از آن سوراخ غایب باد
براید اگر نوباشد و یک سال نگذشتند اسیران را نوبستریاب
به آب کوه طلعه کنند و دیگر سنگ بصره دهم آرد نس چهارم
روغ تلخ همت دهم در کز خان کرد و بالین بخت نداشتا بهر برهم
بر جام طلعه کند و بر ناله می بخندد و می نهد تا که از خود رنوخون
دور شود و دیگر بخندد و دیگر سرش خاک که آب برسد به چوب
کرده با بول کوه ساییده بر ناله نور طلعه نماید و بگوشتش نرینه نماید
و دیگر اسیران کرده املا ضدل ساییده بر ناله نور طلعه کند و به
و دیگر سندر کوه زایه نور و جانچه و شش ماید و سپید هم شود و قیل
بآب دهن تر کرده خاکستر بانی الوده و زنا نور ندارد و سندر کوه اسیران
سر کوه را باب ساییده لفتیده و با پاره باله زنا نور کردارد و دیگر کوه ناله
و بنجیه یک قول نهد تهو ته یک به داغاب که با نهند انجیه زنا نور
طلعه کند و اگر حاجت بایسد بدید در هر سه زو تر ناله و دیگر حبس مقل که
و فصل اسیر مکرر شده باغ اسیر فصل چهارم و در همان تغیر
بغافیه مفرغ مرض حار ایست عسل آن در و بوش و حبس
طهور خون عسل آن موم بعید کافور یک حصه خا سه حصه موم را در و
کافور یک حصه و کافور از و خا سه حصه و لعاب باید و است ندر مار هم
بر لفره مالد و دیگر کوه تهیدیه سایه اسیر برالش کرده طلعه کند فصل پنجم

طالع نذیر غلبه در خروج مقعد بعیر از بدن مفرغ مرض حار رطب است
علامت آن الم از درم باشد بخبر او حال است و الم از راس سرخا و سینه
سپید است و اندک حرمت است بدون رفع علاج آن حقیقت ملو ط
خو سرد و اقا قیام از بدن برابر اندک یک حدودا م خوب کرده در آب
بجوشاند و در آن نشاند و مکرر سر و مقعد از سر و خون سیاه و غیره را و در آن
اقا قیام یابد و او بهیچ بول نموزن نمیزند و همه را لوده لعل مقعد را بر و من ماک
جرب کند و او در خست سائید بر اندک نموه درون بر و بار بر و در آن باید
برک نورسته پاک کنول و سکر از رنگ بجام کوفه تخم بدم بخورد و میوه
نوس بر مقعد طالع فضا است و علت آنست که علت منخام نیز نمید
و آن مرض مشهور است علت آن جلد در مقعد را حبس یافتن است
علاج آن صبر و توطئه سر را تا به ماسه وقت خواب فرو بر و است
ر یک روز آب بار و شست در وجع المفاصل و ملیم آن تسکین برده
فضا اول در وجع المفاصل بعیر در و نبدای بیج از زلال با و صفت اندام
نیز خوانند که از خون باشد در و در سر و راس الموضع علاج آن فصد کند و الم
از سر فرو برد و از میان در و در موضع و الم را بلغم با بن سید موضع در زان و قنط در و
الم را در بود و الم بخمر و کوبه موضع است علاج آن تسکین است که بر وجع المفاصل
و عرق النسا و بعیر کس مانع است باید که سه روز این موضع بدین صفت

زنجبیل کسیر لوبست بلبله سج میدانجیر و اللان خوردن از هر یک هر دو درم و
هر دوام آب جوشانید چار دهم کرم کرم بخورد و خدا لایم کند زهر چهارم
از این روغن سه باب و سیرک و بخورد و نسخه آن تر بدید باره که شنبلیله
جوانها سحر از هر یک هر دوام باب لوبه هک کند چار خد از ملک
روغن عذرا کسیر کرم و برابر روغن جوس بلبله باین طریقی که هر قدر بلبله باشد
هست چند آن آب انداخته جوس دهد تا نصف بماند صاف کرده
بر روغن کور بز و ناروخی بماند سیره ششید ده درم و لطف که قدر جوس
کفا دارد و دیگر میده زنجبیل میده بلبله طای از هر یک یک دهم میدانجیر و کرم
آب است و ام عه الفروج کرده برالش بگذار تا اندک آب به خورد
روغن بماند بعد از آن صاف که اگر سیمایر فور باشد تمام و اگر ضعیف باشد
ثلث یا یک ربع کم کرده بخورد سه روز سه روز و سورت زد و بخورد و در اول روز
قلب و در روز بعد از آن عذرا لایم کند بر افامع نیز مانع است و دیگر ملک
شنبلیله باب با انجان بک سه جبه شح رقوم خار دار روغن عذرا و روغن لوب
پیه بر موم سیر از هر یک هر دوام عه الودر آوند تا انداخته سرش را مهر نماید
تا دو و بیرون باید چهار پاشی الش و بد چون سرد شود کفا دارد اگر نماند کم
سه درم و الا چهار درم بخورد و دیگر باینک کسیر لوبه که سیاه کسیر باره

که سپید بخور باره زربعد تیس در نقاب لباب مول خوب جبر
کونته مرغ ز نقابها را می سرف کسلی همه را برابر بار لباب دیدم او نه
نقاب از زنی و سوار نقاب هر چند او به تر بهد همه را بار و خوش کاو اند
اندک کوکاب در و بلو بد عکونها بقدر کدرم بسته در آوند جبر کفاه و الو
بک غلوله با بهد بخورد و اگر با جوشش را سنا دهند مفید تر باشد انواع باد
و اوجاع بر مودف و منور و سکر نه و لو کسر را شیر نافع است و دیگر کای
اعضا هر قسم که باشد زو خوب را باید کرده بارک انا مخلوط کرده
کرم نمک بر غصه سولم بند و چند در نقاب است و دیگر زو غریب از تخم زاج و ام
و اوجاع مفصل بخورن و هم بهین نافع است و کمر و غر مناجیر
یک انا آب او را به آب امار چندان خوش دهنه و غر نماید صفت
نموده ارم درم تا اریدم لازم سرد و دیگر را اوجاع مفصل و غرق
و قهرش عجیب الفعل است و دیگر امله خشک بچوب کرده فدا به اثر
در دام در یک با و آب بنهند امله را اول فرو برد و بالادان به آب
صفت کله بخور و غذا کنندم یا نهک و در غر نماید و دیگر معجون نقاب معر
اجرا را آن پوست بلیله سه لوله امله در دام در نقاب کوه دار و دار
و یادمان را نجیب پوست بلیله از هر یک هر لوله میطرح و زراود کرد و از تر

بگویند خصیه الثعلب بخورده درم کوزنجان نیم دلم قاقه بخورم و هم صفر
چغفوره و معر منق از بربک هم لوله جادو ترسم دلم مویر ذاب بر دل کرده
همه درم ادویه کوفته تخم سحی منخ نموده به عمل بایند با و کم در امارت چهار
سر کشند و سریت هر درم تا چهار درم سیاه نماید بر بهتر از سبزه است خاصه
بر سبزه و بدتر است در سبزه و از انشلا و تخمه و آب سرد و سرد و شراب
و اغذیه غلیظه و الکوس از آن خون بدیدالگو فصل هفتم در زرد
معیر بنگین و آن در وریه است که از بدترین سروج و بختی لطیف از آن
به دودگاه تابا بر در و اگر از بدترین تجا و رنگند التورکس نامند
علاج آن اگر معده خوبه با بزرگ غرق نشاء که موضع در و نه آن
ساق و پس با پشته است فصد کند بعد از سهال و نفی که صبر و عطر حارم
ما به پوست پلیده زرد و کوزنجان از بربک سه هم ما به عمل جبهه
بخورد و عطر و مفاصل را نیز نام است دیگر از جود و سبک با و آن
نقلند از پنج جبهه پلید مول کوبه با بربک از بربک درم سبزه عدل
بدار التورکس از بربک ده درم به الوقیه تخم چهار درم آب بخورد و دیگر
بوت و خشت بقای نیم دلم به آب ساید و سبزه نیم گرم تا یک نخورد
فصل سوم در ورج المركبه معیر و زرد و ساق و پشته علاج آن دار

و یا سینه علاج آن دار فلفله چوب نار بر آب کوه درم بر آب کرم بخورد
در وقت چوب طلکند لخته آن در رببات کرم دیگر لخته به لیمو لعل لخته و بناید
باب نموده سیده کند بر بند دیگر از جلم فم آنه باز در دوازده استند
چهار به وقت خواب بر آب فرو برد تا هارده نور کند از آن خواب
بکنول به سیرت قدس که گفته که هارده مابست شکر نموده شب و قمر خواب
خورد تا چهارده روز و لخته به لیمو لعل درم بناید به آب کرم یا سید شکر
طلکند سید شکر است لخته دوازده روز در کتب علم نماید چهارده روز
لقاح که دیگر تخم نموده چوب کرم در آب بچون در آن آب شکر
بر آن صورت نیز دیگر لیمو لعل کوه سکف کوه به ملج و صبر از بر آب بناید
در آب لورک حل نموده طلکند و در فلفله یا زرد یک لخته عضو کور
را خشک نماید بر روز سه مرتبه هارده روز یعنی طلکند بهترین دو گانه در
زاد و کرم دفع کرم دیگر چند ملک روده چوب باند دیگر و عرید لیمو لعل
طلکند لخته لخته کرم نموده برو بند و دیگر بناید به زرد آب و افق
در دوازده است دیگر لخته آب سنجید با برک سها تو افق است کرم لخته
مصلح چهارم در لکس و آن در دوازده است که هارده لخته تا زانو
که سیرت رسد و هارده از با سینه و خیمه و سبب آن ریختن معده است در
مصلح کعب با لکس آن را در حوضی با سینه غلغلستان آن سر ضرر است و

در دفعه باین از انشیا سرد و اگر از صفرا لجه از کاس و مدت در دماغ
علج آن ضد ماسین و در صورت صفرا در دماغی کردن به بود که احتیاج صفرا نماید
سبب سلیس و به باب کرم و غیره و استخوان در سر که خنیده و روشن
کات انچه در سر گرفته و نماید و دیگر انیون چهارم و غفران چهارم و شیر
نیز با حاشی که در غفران کندم در آن سبب نماید میگویم طلک کند تا بد آن در دماغ
کاه میزند و عرف ان را نیز نافع است و باین سبب سبب سبب و انیون
طلک کند اگر از بلغم باشد علت آن علت در دو نوع است اما سبب اگر از
سودا باشد سبب اما سبب است علل آن تنقیه معده با سبب و در آن است
سیر کرم و یا تخم ترب و کاک به اب کرم و قی درین علت نفع است اگر
سبب زیرا که قی حدت معده از اهل نماید و دیگر در اطفال در دم
بروز رنات و سبب دارم سبب و خورد و دیگر تخم سلیس و غیره را چنانچه
از سیر که گزیده و داده میگویم غذا و نماید و دیگر پسندنا همه سبب است در حقیقت
سه نیم ماست تا در ده شب و قی خواب بخورد و موفقیه نفع میگویم
محرک نفع دیگر نفع خفاس تا بد و احتیاج از راجه در وجع المفاصل گفته شد
نصف نخم در وضع الطهر بعد در دشت اگر از غلبه خون باشد علت آن در
باغیان و ریاضه آن در حرارت و حرارت لثت و دیگر سرد است غلبه خون
علج آن ضد ماسین در ابتدا و حی است میان هر سه در استعمال است

هسته در تنهال ریش و بارده و اگر از بار و باشد علت آن چند علت است که بعد
ازت علاج آن ساع لهور در خمر کند لکات حکمت گرفته به خورد که هر دو روز
از س کرده هر روز بار و خمر کا و از بزم باشد تا هر سه بخورد و اگر روزی نتواند بخورد
باب گرم بخورد و بار و در دل و بعد از میرافق است فصل سیم در او بر سر دل
مرض است که در ریزد و افق و کوه علت است آن ران اخیان که آن باشد
و سخت کردند که از اجانبین خوانند و در و کند و بدن نیز در و کند و ریش خانی
بندار و که بدن را با جایی بجمیده اند علاج آن را سنا نوت پدید میاید که
سولف اندک بخور است که خور استیس بد را که سنا نوت خورد و سندر
کلی اجو این باشد و بودار با بزرگ سیرا جلوب کرده برابر گرفته دوام
در س و دوام آب جوی سینه تا هر دم حصه باند صاف کرده بخورد
و الو بات و رکت است و در و که از بزم دبار با سنا نوت
و لکات جوی که علاج مفید است و این در روغن پانفع نذر لکات
بنیم در و در لکات ساق قور و طیر و لره لره ظاهر شود و در و
علاج آن قصه یا سینی یا چهار دق و تسهال که بلیغ و کوهی بیرون کند
بدید و دیگر بخیله خم مرغ لعاب صحرای جای کرده بر ساق طلد کند
و بعضا به محکم بند و لکات سیم در و در الفیاب بصری یا و در اعراض
قصه یا سینی از دست مقابل یا صحت بر ساق کند باز فی و تسهال

در ساعت آن نهند در فلفلیس بجز کرفش تخم کوه چینه خوب نار با برنگ
بنج خوب خدک که از آن نیز کزینیا رند بر لبر کوه باشند انچه
بر علت طلند و غوف همین ادویه کعدست بخورد به آب تا یک ماه
دیگر سحقی بدو را کشک دزدی برابر از خودم تا چهار درم بر روز با سیر و
بخورد دیگر دوت پلید طلند بلعد و در خود سیدان بخورن بریان کرده تا بول
کاه و اش نموده بخورد و در مقفه نفق ظاهر کوه صفا هم در شرق بدو
یعنی مار و پیش در ساق میداد و سبب خون سودا در دست خلط
آن اک مانند بر ساطر نفق و حرکت کند صفت کرم و کور
رشته گویند علاج آن نقد باشد و دیگر سر لینی بگویند و قند سیاه از زردیم
آنچه حبه سببه نقد نار حقی که چهار است باشند بخورد و بوسه بگویند
که بدهیم هم گویند و گویند با کوه میگردم ضار اند و دیگر بر آب در میند
بنجینه فرو برد و دیگر کرم در کاه میبند آن را بویست می گویند و در غلام میگویند
است یک عدد و در قند عید فرو برد و دیگر سه کاه بریان کرده نقد میگردم
باقند سیاه حبه سببه فرو برد و چند قدم برود و دیگر اگر کرم بر نار و پیش زرد
فی الحال براید و اندکیس او را بر سببه خلاصه شسته بدو از قوف براید
این چند نسخه در درة المحت محرب کرم صر بر ذرا دل جابره شرح بخورد
هم روز سه نم باشد سوم روز چهار نم باشد و از سر و دل طلند و دیگر

از سر و دل طلا کنند و دیگر فاقه در فلک بر لب بید پیش از ظهور و در ای طلعت
و دیگر خلیه کوفه بر و خرم و امیر و طلعت کرد و یک سبب بسته دارد و دام و بسته
برای دیگر فلک ازین بلو بند و آب امحبه بر موضع بسته بند و در و بسته بند
و اما سبب ایل کرد و در بسته بند و این اسبب سبب از آب امین طریقی که کمر
بر نار و بسیار بنویسد و اما کمر که آب برسد و اما سبب این است خاتفا
بر از فاقه خلیه مایه بر و سبب در اول و دوم مایه و آنچه در فلک دارد
سبب بر نور و فصل اول در اول و دوم مایه سبب سبب در فلک
بغیر و بود از سبب هر مایه سبب سبب از آب امین طریقی که کمر
کمره بر زرده درم در سبب در اول و دوم مایه سبب سبب در فلک
و آنچه در اما سبب است و کمر ای سبب و فلک و کمره در سبب سبب
است و ازین مجامع در آب حسانید و طریقی متعارف عرق کمره باشد
و در خوردن همین منفعت بخشد و کمر سبب در اول و دوم مایه سبب
بخورد و شیرین کند اما سبب سبب در فلک است و کمره سبب در فلک
کمره بود و از سبب در اول و دوم مایه سبب سبب در فلک
چهار تا در کمره در اول و دوم مایه سبب سبب در فلک
و حباب سبب در اول و دوم مایه سبب سبب در فلک
سبب در اول و دوم مایه سبب سبب در فلک

روغن بیدارنج درم نیز بادعاده درم شیرمالکا و با بقیه درم هم آمیخته بخورد
لذت نماید انواع اما سر بادعاده درم دیگر درم و باک سنگ و بر
برابر کعبه باروغن تلخ طلا اندک انواع اما سر بادعاده درم است برادر درم نرم
تولدش از بلیغ رفیق است فی کردن لقمه تمام دانه و دیگر برگ کلم و نند
لیکنش باب سحقی کرده بخورد و دیگر زنجبیل یک کعبه ملهم طلا نماید
صیم و دمایک بغیر اما سر خورده از دندک گوشتی سلاج آن اگر از
آغاز باشد خون بر تو میرند تا به چغلی بر و در ابتدا هر حور با بلیغ
برنج ساه در هج نیمه قدر یک دلف لوز در زورب چند مرتبه بند
در و نبت ساه و اگر ماده بسیار با بقیه پیرو و اگر کم کعبه به تحلیل بر و دیگر
بچال نخک تازه کرم بر دندک به بند و در جای که خواهد سر نند از د
حال سر لند و بچال کوب بر سر مین اندارد و دیگر تخم خجسته و دانه جو کرم
را ساید بچیه هم آمیخته باب بر دندک ضا و کند و دیگر بچ
تر و تازه کعبه در و نبت ساه به بند و در و نبت کعبه و دیگر
در ابتدا حور اخا و در بر دندک طلا کند چون قرب بسر کردن کعبه کون
با نهند ساید طلا کند و اگر ناچونک ستر را بر او اضافه نماید بیشتر از دندک
و دیگر خسته اندک باب ساید بر و درم و جوشن طلا کند غل تر و داند
نزدیک مفاصل از آن کعبه بر ایر گرفته بر دندک بند و دیگر بر دندک کلم و

برابر و شب که مکر و دهن باشد و بر آن را لور و زخم مرقی سهوا که بر میان دهنه می آید
بار یک سائیده اول لعاب دهن باشد و با لور آن بپاشند و چهار نعل و بر روز ^{مالی}
و یکد لطفی بر لور لعاب آلود و یکد کسر اگر دهن به یک بسیار مکر و در سه شب که هم
طلوع آفتاب بر جان آلود و در سه لورده که هم طلوع در بار بند و یا بعد از هر سه
روز در آن وقت مریخ است و یکد کبار در دو آکاس که در کف و آکاس است
چهارم در نیمه و آکاس کردن و یکد آکاس اندام میران است و یکد کبار
سرس سالم هر روز چند نوبت گرم کرده بند و یکد کبار عبایه گرم لعاب
شش نوبت بند فصل سیم در سرخ باد و آن درم صغرا و در سه نعل
آن سرخ و آکاس بار اقد و التهاب و شدت کوشش و وقت در دهن
در قسم به قسم صغرا و خالص ساخته که بخندیدن است از رنگ درم
از درم و در دهن است بزور سرخ لور خالص است و آلود خالص که
مخلوط بخون می باشد و خالص بموضع دیگر از موضع استقال می گذارند و غایت حدت
بخند غیر خالص یک جا ماند و بنفش درین علت سریع به منوار عظیم
بول سرخ و خالص یا یا باشد و صاحب اختیارات قاسمی که ملقب
بهندوستان است هند سرخ باد و در کت بابت نمر و آن جو شش سرخ
رنگ است با یکد کبار پیوسته با لور کس و خارش دانه و خورد و کو مانند خور و پیر

در سرور و دیدار کجا چاک بکش که ترک زرد آب از آن ترشح می کند
و اگر به عیت عسل که کند مسخرام کرد و علاج آن تنقیه بدن از صفات
جوش نده همدل که گشت در است و غیر آن از حکیم فیض الله عسل است
که کوهان را کوه در این سیر یک قوری بعد از آن تب حادث می شود
بازال بدن چون ماکوید را شک داشته باشد در زیر اندک اندک با و قوت
حادث می شود و اگر اسهال و عارض کوه و لودک ملک کوه عسل
سهاله بریان شکسته هر سیر جایه است جابز و ننگ در زیر زغال شک
دارد و پاپ نوزده رخ از پاپ یکدم دو ماه یا بنودام پنج شهر که کوه اسهال
کوینده درم بان خسته یا به حال که عدد و همه ادویه را خوب سخی نمود مقدار
نیم کاسه جبه بند و اگر طفل چهار ماه یا به با مقدار چهار سیر و پنجین در هر ماه یک
افاده کند یا شیر مادر ساییده بدهد و اگر قرص کافور سهی وزن خود را بپزد
و در آن یک عدد و یا شیر بان بدهد مفید است و اگر بلیه سیاه یک عدد
و صد سه بر این می تواند خورد و دیگر نرسد عدد و است و ام که هر یک یک سیر درم
در آب نیم انار چغندر جوشانیده چون نفعت بماند صاف که کند و آب
هزاره درم کوه یک سیر و شش درم روغن سد اخیر صاف است درم در آن انداخته
و ظرف از هر یک شش گرم سبز و تار غنیه کوه کوفه کوه چون جبه کوه کاه دارو
از هر یک درم تا درم هر روز بخورد و علیه ملحه و با و ماسد دفع کوه این را

باد با هم دفع نمود این را سنگه با و کوهان گویند و یک برابر اطفال صحت معنیه
خدا سرخ و یک خانه سا و در جواب کرده تا که دام گرفته در آب نشاند
چون نصف بماند صحت نمود و این طعاب بخورد و قدر لطفی هم بدید
و یک کلو با در نین یک باب که معصفر از تربی در آب سردم آب
بجوش تا که سرد بماند صحت که با نسا لطفی خورد و در آب ترانه
دام گرفته در آب بکنم با و خوش نده که چهارم حصه بماند صحت کرده
بر روز بدید و دیگر محرب بر سینه پوست نین و بیل و کیر و کلور دار بکنید
بجوشان بر آب جواب کرده چهار درم در صحت چهار دام آب جوشانیده
تا هفت درم بماند سیر گرم نیمه بخورد و نیمه را با لقمه کرده بر علت گذارد و دیگر
چاکلوقسر در هر ماه سه روز کف دست بخورد و غذا را با نمک نماید
بر از این که طفلان در این مرض مبتلا شوند باید که بفهم در هفتم عمل چهار درم در آب
و سیر از هر یک یک گرم در یکپا و آب نمک باند صباغ مالیده صحت که بخورد
فضل چهارم در سری که در نینیت گویند و منهور به تیغ است اگر از خلط
باشد در روز شش در دست گذارد و از خلط بار و لجه و نین با عسل آن
تر به آب که انجیر است درم تا چهار درم بخورد و دیگر چار و نیمه بخورد و دیگر را
برابر ساید با لجه و دیگر سرخ از و جو به کوبه تخم بنوار کبچد جمله با رب اس
کرده بر و تخم انجیر با لفع دهد و دیگر تخم بنوار در جو به و لجه بر سه برابر گرفته

بروش اینخته بمالد دیگر گاه دوب و از جوب بار یک کرده بروش تنه نخته
بمالد دیگر لغت بر که از باج خردن سر که ساقها و اطفال بطول تن کرده
در آب مر اندازند بر هم سجید بر گاه بوقه آن را بر موضع از ارطلد کند
فی الفور بر کو و دیگر کاک سر و دهن و کمر و گنبد و عریضه و قمره و دانه
خائیده صباغ آن صاف نموده بخورد و مصلحت از بروش تنه بمالد
نیم در سیر و آن بختی است مانند ابله تنس از بر و زیاده تر
علاج آن در دآن موضع و تب و خنک و دیر و سرفه و دمه و اسهال
و قلع و بیسویج و فطر اب طعین چون خواب کرده بعد و در سحر
و قی و نهنگ و دانه و سیه و شیرک رنگ و در دانه و خفاش
علاج آن تخم سر از دجوبه در ابله کوزه مائه جبر صندل و انار
با در همه را بر آید آب بکشد بروش عا و اینجه بر خنک طلک کند دیگر
قبیله با رنگ پوست در ابله وزن برابر آب نمک طلک کند و
بار و کختر نند و طلک کند جرت فصل ششم در سهوتا و آن
بختی که چون سرب اما بر و زیاده زیاده نموده طلک
تب و درد و سوزش چشم نم کن و نیم سیه اگر ار بود
باشد رنگ ابله مایه بسیار باشد و اگر اسهال بود مایه از و
جریان آب و بختی و اگر از نیمه با کخار سن و صلا ابله و بر خنک

خوارش و صلا و نماز و نیکوئی یافتن آن وقتی بدختر علاج آن صمد و نالکسر
و سبز حوله و کلبه و پوست گرس و کت جابر رباب سسر او و سبزه
کوفته آن کعبه را باها بگذرانند دیگر پوست درخت سبزه که آب آن گرس
بگذرانند و خوش آن به گوید فصل تقیم در سلطان اما س صلت و دوا
است بقدر که و مصلحت آن که بماند خورده خورد و در کما سبز و باران
و مانند چای طاهر گویند او سبزه گویند اگر در دست و کوبیده و چایه و کوبیده
و در انصاف نه نرم شود در انصاف و بوجه چایه و دیگر سبزه که باز بگذرانند
تا در دم را شیر کشیده بخورند و همین را بخت بگذرانند و دیگر سبزه که
مرح کشیده از و حب از بر آن نان کوفته بخت تر سبزه نان کوفته
نان بر درخت بگذرانند حکم شده افتاده باشد بخت نان کوفته
به اجده انورانیده از بار چاه نموده بموم کافور بخت و سیمین
و عرقا و بقدر حاجت همه آب جاکم و در درخت انداخته بموم سازد
و بر سلطان و بر دانت بگذرانند و چسباند از این مرمی کافور و داند مال
در مرمی دافع سرطان بخت بسیار بماند از تجربه در آن نموده استماع و علاج
آمده فصل هشتم در طاعون و آل امراض متعده و دوائی است جادو
سبب آن بعد سمر است که حضور آتیه سازد و عمر هر فرد و از سر است
لیفیف سبب بدل بر و سبب از آن درم است خورد و بقدر سبب سبب

مرکب یا خوردنش و نیز از بسیار حواله اویس و سبزه و قی و عسل و خندان غار
نوشته شد که در اعصار ضعیفه حادث شود کس را آن و نقل و
لبس پوشش و تب و اختلاط و غیره لازم است علاج او فصد است
تا معده سبزه در همه بزرگسایان نکند بهتر آن است که در آن موضع دوشیه بپزند
و خون بسیار بیرون آید و دیگر ضدل سرخ و کهنه از نریک سه پسته جدا جدا
کوفته نیمه بعد از سرخ کافور حبه اضافه کرده پودر بسته در روز سه بار آب سرد
و بمغاصه صابون بخورد و اگر از زایده باشد بمغاصه و یکیش و دیگر کافور جدا
یک سرخ خانه قهوه سرخ بمغاصه یکبار سرخ بخورد و چهار بار دیگر شام آب
باریک حدود ام بول محصور سرخ روزی دو دوام سیر قهوه سرد و نیم
یا سراب بند بپزند و اگر اوقات بود که بپزد و یکس که از زواریه
با یک گرم بخورد و دیگر خوره ترخ از لب حباب که در آن موضع بند و خنده
تکرار کند بسیار مفید و دیگر اسیر مول منجاست به آب ساید بخورد و بر
و بر جاک طاعون با یک طلک کند در یک روز سه مرتبه صبح و ظهر و شب در خل
اول مرتبه لطفا حرارت کند و در خل سه روز دفع بود و اغذیه نپزد
خون را اغذیه کند مسک حدس و کتاب در سر که بر آن کرده و پوست
در سر که نیمه بخورد و در جناب از طلک را دوشه بار و یکس که کافور و آن
موضع را به آب گرم به بوی و آن مرض را از جای سر و در زاید که

سرو و دروازند باید که از خوابیدن و نشستن بر زمین و بر نه ماندن اجتناب
نماید تا بدن بیمار به بخار از سر سر و بائی متاثر نه شود زیرا که بدست و کپاینه
در ایام و ماخواب و خور ز زمین دارند و اسر اوقات بر نه فرمانند بیشتر
بلکه مرنه و صف بهیم در سبج و فلفل و اماکس نشان علاج
ان پیاز سرخ با آب گندم و گندم گرم بخند و نیای کوفته سیر گرم با لایه
بند و موالد و دیگر در اسر سیر بونکه هم در مریخ بخند و آب بود و طلکند
و از هر دو دم تا چهار دم و بخند و فلفل کوفته در آب سبج بخاند صابون
صفت که بیدرم شمشیر و نیمه خورد و دیگر مویس و سیر بر یک سخی کرد و طلکند
و دیگر یک ملاکس نورسته گرم نموده بریده بند و در هر روز ناخنه بنشانند
و دفع سازد و دیگر یک بر تاز و در کیده عجمه بخوراند به فوشر که میانه اند تا
و دیگر یک عبا که گرم کعه متوازی است واقع در ملک و لپان است
نصف درهم در زنج کرد و سه کوفته و بعریه لول و در عصر و لایه
و دیگر لول یک و بریان تبریر سنگین کوفته و آن دانه هسیاه و نیمه باشد
بر اعصار لول بر آید و در دهنده و نیمه نه علاج آن اگر بسیار بود اول قصد کند
و سبیل بود و بعد لعه لول و ستر و با بجر بر آب که در کیمیا و تر کند و بیهوده
و باز کیمیا سیده چند بار طلکند و دیگر جو به و با جگر بر وزن کوفته به بیا

طله کند و دیگر لکه بطرفی سر منقش نصف بادام را چهاره کف نیک مباد
بعد از آن ربک بتول سجیده مباد نصف با بوسه در دندان و دهان
در دندان و دهان علاج آن هر روز چهارم قند نیدرم الموز ربع ورم میخا
کرده بر جامه طلعه کند بر دندان و بچسباند و دیگر بر آن شود که اثر اشباح گویند
بیشتر در آنست با بر نورش بسیار کند لب و حدت و تمام است
سرایت کند و بایک هلاکت رساند از این خوف بعضی میدان آن
عفو بخیز که اند علاج آن جو یک که میان کبیل که آن المومنه گویند
با آب اس کرده طلعه کند سوار و مکرر کند و مکرر سیدی با آب اس کرده
طلعه کند از یکدم تا چهارم بخور و دیگر ربک و پنج سر سخی که آن المومنه
هم گویند مانند گویند ربک و بایک او مکرر در کنار آب سرد و در
آب سیده خما و کند بر از رحم کوسر و اما سبب آن و دیگر اما سبب که در
کند و آب از آن چکد لفع تمام دارد و اگر در رحم کوش خانه و لفع کند
قوت تر و دیگر بکثیر از هر آب بر آب سیده خما و کند چون
مکرر لعاب آن در دهان در جگر و معده چکد علاج آن کو
سه چهارم در آب جوش دهنه تا محل و جوانی نام خورد و خورد و خورد و
و باید آن آب جوش بخورد و بعد بر آید شمعان مباد و دیگر بر نه آید دیگر

دیگر بر نه آید دیگر لاکه خام که در دخت سیلی می باشد بوزن ^{سه} درهم در پیاله
آب جوشانده چون یک باند صاف نموده در چهارم نبات آنچه
بخور و دانی وزن برابر لک و در آن موافق سبب طاعت یک ماه
را بقدر یک سرخ و همچنین در هر یک یک سرخ اضافه کند و که از آن
بعد در اغار طار شدن ت نبات که بر رخ افرویزد او را آینه
نه شود آن از آن ماه مرساند نصف و آنه او به آب کوه بدیند
در اغار طار شدن ت که چهار دانه نیم سیب صاف
فرور و سیار کم و به آن بر آید دیگر سیب انجیر لیسوره و انجیر
نیز مانند به آب سائیده در چشم اندازد و آنها که در چشم با فرام
آیند و ملو بوست دخت سرکش و در وقت نوزان بغیر سیب
سیستان و کورمه ابرابر که نمجیه بر رخ و آنجیه بردانها طلا
نور شر مرضه باشد و مع کوه و ملو انجیر آن نعال اگر مرد و یا
نزد و اگر آن با صاب و دیگر اگر فصل و آنه مرد و اگر در مرد و
کم بر آید فصل سرد نیم در آید فربان که مشهوره است که
علاج آن اول فصل کند و اگر سال از می که بود و دیگر اقیان
بنج خنقل با سر پیر که اگر اجمال از نریت که دلم فند سیاه

نوفته بختیسته لبسته بقدر لیسای کلان می شام و یک صبح بخورد و خواب غلبه
بخورد و هر چه داند تا یک هفته بدینند و دیگر کسی نبیند و خدایم قفل
سازد و عدد و راج سه و ده عدد و با یک سخن نمود و در سایه ارجیه
حیثیته یکی صبح و یک شام فرو بردند و سر رخ نماید اگر در هر خوشی
ملاحظه کنند و دیگر پوست کبچال بخورم هم درم بلبسته هم و خواب و ام
آب جوشانده ماده و ام آب نماید و صبح سه روز صبح و ام
و دیگر سبب نفیغیم تا یک سبب صبر تا یک که نفیغیم تا یک
سایده و در هر یک قبول بقدر قفل جبهه بسته روز اول جبهه و در
هم یکیم جبهه و در هر یک صبح و یک شام تا بهفت روز بخورد
غدا هم بهیچ کس به نهان از تو اندازد و لبسته و با بره خورد
اگر در نه بخورد و کوسه نهند تر بهد جوشانده و خورشید نماید و دیگر خوب
و احکام و مزاج بدین طریق می دهند خوب هر کس درم نوفه بختیسته
مصلحت روز و یکیم قصد نفیغیم درم بقوف سازد و در اراضی بغم
نیز نافع است و دیگر در حفظ مور در سیر و کبچال که آن را جوشان
گویند و جویانی تر که بوی میزند و در سبزه بدو در لیم تر که بر بوی زعفران
و بروت و لیس باندند و در غل نماید و دیگر موبه و کوت آب

مویه و گوشت به آب پخته بر رزم آتشک طلکند ناف و دیگر بر روز
زیره کا و معیت روز تا شب بخورد و در سه روز قلعه کند به نصرت
و دیگر بر رزم آب که در بعضی خاصه لعاب و بیه بر مرید بپزند و یکی
اب بمول بر آب پخته و لقا بهار و نظار رسم خواهد کرد و در وقت صبح
بر رزم طلکند و دیگر در رفع درد و اسهال و در معده و در معده و در معده
سبز نم باشد روز غدا و در نیم دایم دایم دایم دایم دایم دایم
که در غدا و در غدا و در غدا و در غدا و در غدا و در غدا و در غدا
باید تا تمام در غدا و در غدا و در غدا و در غدا و در غدا و در غدا
از سر دندان و بار و گوشت کا و لایم دایم دایم دایم دایم دایم
و خورون گوشت پیش نیک تا به مدت بیرون آید بعد سیر به کباب
انرا نم باید فعلی چهار و هم و در حرب یعنی خارش که خراب و کینه
خلع آن سیاه بکند ام موم نفید جا و دایم دایم دایم دایم دایم
کداحه سر و باید و سیاه انداخته تا سر دایم دایم دایم دایم دایم
صمام باید ساعیه توقف نمک خنک کند و دیگر کور و دایم دایم دایم دایم
پوست بپزند نم بپزند و سیاه به کور و کینه با سیاه که بر لب باید بپزند
سیاه کور بعد از آن روز و در تنج حاک که باید اول روز فرست یا باید

و دیگر نیلیم تهنه نموده نمیدرم کولرد ایله رسائیده یکدم کافور حبه چاردام
و ده درم هم کفایت کند بر سه آغچه سه پور شاید یکسور الودر و شش حبه
و مالیده چهار حبه لبر در آفتاب بنشیند بر جاله خارش خود بدست ببالد
باز طب یا آرد و خود مالیده غسل کند اگر بدستور عمل نماید در یک روز
دفع شود آنها که خد سبب در چهار مرتبه کنگر آید و دیگر اعلی احتیاج
نمیکند و الدنجا حله سه چار روز دیگر تهنه دیگر غلت نماید و دیگر نه یکدختر
دستخ زمره کرده در آب جوشانده صاف نموده قدر از او شربت قند انداخته
باز جوشاند و بعد از طبع تمام روغن را از در آب گرفته نگاه دارد و ببالد
و خوردن این روغن مسمی محبت صرب و قویا و تنق و بر عی و لبر این
کود این ترافع است خواب را سه ساله دیگر که پائین است و در شش
بر آب تر که در سایه یکدینچین سه بار تر که در طرفین
کند و روغن تلخ بر سر آن اندازد چند اند غرق شود بعد از سه روز آن
حرکت دله بر عضو خارش ببالد تا سه روز هر روز یکمرتبه اول با صرب
زیاده هر که ملا خط کند تا سیوم روز دفع خواهد و اگر روغن کم شود در عمان
و دیگر اندازد و دیگر کولرد شش یک درم از جوبه تخم سوارا هم برابر گرفته
سه پور نماید یک پور در آب بر کنند صابون آب صاف نموده بخورد

باین دار فلفل و سوسن و می و خیار خضر و زیره و نعنع و سبزه و دانه و سبک
 و بهار زنی و تر بیلیمه همه را بر جو کوب لقمه مجدم را در درج و هم دایم آب
 جو ساینده بنامیدم باید صفت لقمه بنامه انوره بریان لقمه درو
 یک هفته بخورد و اگر از لقمه یاد و ناخوشی یا لقای حکما و هندل را از سبب
 عذمت آن است که بدن خسته کرم لقمه و عا سر و در قتی آب چشم بر خج
 نوشته آن و در درج و در موضع مفاصل و جبین خواب آلوده و مانند اخوان
 بنظر دهر و شوخ و یا ده کوثر و در دوار و کس و خلیه در ملو مانند لوز و سرفه
 و ضعیف النفس و بی رغبت طعام و اگر کوشش سرد را بر آب بنی مگرداند و در سبزه
 زبان و لوط قوت و تسبیح جانی در بهوش آب جواهر یا زعفران و سوسن و بنجر
 و در دلد و خضر خمره و ملو و میدا بدن سرج با آب سبزه و سبک و گران
 و بول و برادر و عرق کسرتا بر کوه ملو در زور و عرق سبک اگر لکسر عسل
 در با به کوه سبک است و اگر کمتر با سبک عسل آن و سبک و درج
 و عا و کاهرا کسرا اندر جو سبک را می کش چوک سبک و سبک از زهر آب در درج
 لقمه مجدم از آن مجموعه و سبک هم دایم آب جوش نذ بنامیدم باید صفت
 یا شنبه خورد و دیگر گوشت یا لکسر درخت عمر تمیز نوع استی که از دریا و
 لکسر انقدر که بر آب که از از شنبه بر سبک و آبش چوب بلکسر بر سبک

شد گفت خوان را بختی که از بنم بایست تا سه یا سه یا نه بخور و بانی
 اثر کو در سر ز دفع نام ظاهر کو یا بختی که شیر تلخ یا تنگ و بیا ز
 بقدر که نماز یا بختی بد و دیگر تر نه که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 و تلخ تلخ و زن بر اثر زود و بختی در اول سینه چه بد و بقدر بخور و بانی
 بنم که و بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 دفع کو در بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 تلخ تلخ و دام که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 مقدار تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 کو بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 جو بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 جام تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 و بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 را بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 بختی که تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ

فلنگ کد در رک بان یلیجه بخورد و همه انواع تب کرم دسرد و در دسرد و
و نبات و کرفه و یار غنچه طعام و تب که در تب از آن نیز نقد است و
سیاب و لرد و اندک از تخم سیب و در فلنگ نهاده بخورد و چون صدق است
برابر و فیه تخم نهیم بدو از طالع یکسره با هم که یک نار بودید و در ابرج
و دال و همه انواع تب کرم دسرد و اناج است و دیگر حب الفجا جمع تب
بانی و چهارده اناج است خاصه چهار بانه و در منه باید که چهار که ریش از
و تب بخورد و کد و صفر او را خالص کنه آن تخم خور المقال غیر تخم و متور
برای آن که سه دلم ریوند و غیره و دلم تخم یکدلم کوفیه بعل یکسره و نقد
نحوه بسته بدند که باب فرودند و دیگر کرفه از و چون در فلنگ با برک
همه را بر بار یک کوه یا سیر بر آن سر کرده چه بند و وقت حاجت با سیر
اندک و در خشم که انواع تب دفع کوه و دیگر جمع چهار کد و تب و قی
صفر از بلغم بیشتر با درسی قسم نباید و لود اجزای آن سیب بعد بخورد
مرج یک درم که بخورد سبب اجابت که بانی طریقی در سیره آب لیمو
حب اند خاضه سیره چهار امانت بالدا و یکسره لقا و الو و بار کج
چون جوهر سخت اند فرود آورد و وقت باز در آب سر و کد باز و
از کوفیه تخم یکسره در سیره یک تلک و یکسره و سیره یک تلک یا سینه
و برابر و متور که بسته لی با تیشه بخورد و در سیره با نبات و در

در هر ساعت که در این شهر است و در آن روز که از آن شهر می آید

و نیک بر بنز نماید و دیگر چه کند و در اوقاتی که در آنجا
باشد و آنچه آن در کتاب است بخود خواهد نوشت و در آنجا
هر جا که ما در کتاب خارج عروق منقضی بخود نزد آن عارض شود اگر صرف
بجو عدل است آن بیک روز در میان نوبت کند و در روز و حرارت سخت و زبان
برای کم بایک و اگر با بنعمت بخود عدل است آن هر روز نوبت کند تا وقت
تشنه و استهلا و گرمی است از آب کمتر بخورد و اگر از آب کم خورد
و داده نوبت کند و این را هر که گویند سخت و درین علاج حبس آب را
نخورد و چهار کوبه بیشتر از وقت بخورد و دیگر بنده هم درم تا سه درم فوخته
بفند سبزه غلغل سبزه پیش از وقت بخورد و غلغل را نیز تا غلغل را بیک روز
تب لرزه هر قسم خاصه را از آب سمنند بیل سه عدد غلغل کوب
هر چه را اسامیده در آب سبزه را در کوبی با سبزه بقیع بمیون فاخته بخورد
تا سیوم روز دفع شود و دیگر تب لرزه مطلق غلغل کوب را با یک سبزه
برک و همزه به آب بپزد و با جبهه سه رتبه بیشتر در کوب حل کنند
نزد و مقدار غلغل جبهه سه رتبه بیشتر از وقت بخورد و دیگر طوایف سبزه
سند بصبر از پنج روز چنانکه شهاب که هم را بر بار یک کوبه شقیه
سیره کوبیده با اسقیه اندک و در جابه او دویه بر لود اس کرده
یک سرخ نه شکر بپزد و دیگر غلغل در آب سبزه و سوره سبزه مقدار

وهور سائیده مقدار مویله جبه بسته صح و هر پرتام آب گرم فروزد
و دیگر از آن کره صغرا و کسره کور بوبت نیت الکت جیدن بد با نیت
برابر و دلم در سجده و دلم آب جو سائیده یا جدرم مانند صفت کفره خورد و دیگر
قنات طبعه و در نسیا پیچیده لبا حشمت بدید حاصله ربع دو از آن است
است و دیگر قنات را در نوزال یا در انداخته فروزد و دیگر از ربع غنکوبت
نفسه از خاک آب کرده و در ساه پیچیده بنوعی که بسیار نازند به بخوراند اگر
بروز نیت یا لجنه صفت کفره بدین یا بدین صفت نافع است و بهی انزاله
بازولیس و کجور کردن بخور کفره فارار از صفت کفره و دیگر در ساه
در روز پنجشنبه خوردن و دفع تب کره و دیگر از آن است که از تب کره خنجر در
فرصت باید و بار معاودت کند بهی قسم تا دیگر کسایه دانه خوردیم با مده
برابر آنجمله لبا حشمت بدید خنجر در روز اول و تب باید یا بخورند و دیگر از آن
تب کره در قسم سریع الانزلات در سه روز دفع کند از پنج ماسته تا ده ماسته
بسیار به آب سائیده و صفت کفره چهار پنج کسره از بوبت بخورند و پختنی
معالجت است که به کجور کسبه و دیگر از آن است که در مغلل خوب جها او
سه قطعه بر بر قطعه موافق لغوا سولسد و در کسره کفره جاد و بالدر کسره
دو و دیگر در اول از مانش روز چهارم از مانش روز پنجم از مانش روز ششم از مانش
در همی فتن در آخر خوف است و در اول نسیا آن مغلل و علاج آن

آسان شستن بعد حمامات محرقه با نمک و الیم و تعویذ یافت مقدار شیرید
مرسحی را و اکثر از ضمایا ده مرکوبه است آن طهور است بعد خوردن
غذا خاجه رحا ره و کف دست و پا گرم کرد و چون دست بر بدن
برای غرض تابه و بر بدن گرم کرد و در زهره مانند آن مسک شنبلیله سفید
علاج آن شربت تخم کس خورون خاصه اگر با سرفه یا سرکه و یا بر
خورون بدین طریقی که سیر را با میخک آب بخوشند یا سیر را با کبر سرفه و بلغم
کم یا کبر لند که نبات سیر می کنند که حد فطره خلط اضافه کند بهتر باشد
و دیگر سیر خورون از زهرام و الود طریقی این است باید که خرچوان یا بزرگ
وقت از اول جابراه گذشته یا کبر و علف او جو یا قهوه یا بر خورده
و یا لب و یا دوزنک بعد هر باید که زدنک بسیار زورده بدو سوزنا را بعد
مسافت منفر کمر و اما باید که از برای تخم و از زهرام از الود طبعیت شیرد
ماوه فاسد نباشد و قد صراحت کرده اند و طریقه دهند که بر آب گرم بپزد و در آن
قیح که کشیده اول زور کمر و بپزد و هر روز چهار کوبه اضافه سازند یا زهرام
بپزده کوبه را بعد از آن بر زور کوبه کوبه کم سازند و مالک سیر کوبه اید و در زهرام
واده باشد بعد کوبه و سه که از برای سیر سوزنا که از خوردن سیر صفت است
بیشتر و جو یا کبر نماید زور و بپزد و اگر قوی از آن باشد که بپزد و
و دیگر بپزد و زور بپزد یا کبر نماید و از آن زور تر سوزنا یا کبر

از ترس و با احتیاط کند و بکثرت غلبه و لون از رنگ دانه ماه نم دانه و است
جو قفقه بقیه میل کردن طری و در حرفه بدور است و دیگر فرض ها فور با سیره
حرفه که بعد سیرین که با سیرین است و دیگر لاجها و نبات با سیرین
و است که در قفس آب که در قفس است لاجها و در نبات که در قفس
غذا را تا زمانه کم است و تخم مرغ نیم است و با آب ساک خورده و غذا و کند و
و با دوز آب و با هوا که در قفس صعیف با الفقدان بعیر نور با آب و سیرین
بخش با سیرین و از آن که در قفس و قفس و در قفس با دانه فالد و سیرین و غذا و قفس
است و از آن که در قفس خورون و در قفس و قفس و سیرین است که در
تا سیرین و در قفس با سیرین با سیرین و در قفس با سیرین با سیرین
نویس بر کرده و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس
و دیگر نو نگارده و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس
نفر خسته و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس
چنانچه رسم است از رنگ دانه ماه و در قفس و در قفس و در قفس
نیم و سیرین با سیرین با سیرین با سیرین با سیرین با سیرین
کف سیرین و در قفس با سیرین با سیرین با سیرین با سیرین با سیرین
بسم و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس
ریاضت و راه و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس و در قفس

کند و ماه از سبب مایه و کوی الیه در راه رفته تا نایب کند و علاج
 آن تا اختیار از هر روشی که باشد جبر کند اگر راهی در آب سرد و اگر سرد
 بمو در آب گرم ایستاده تا از لوله در غایت دیگر آب سرد و دیگر از آب سرد
 روغن کنجد شیر گرم بر کف باز مالیده و از اجابت دسترس کند و باز از لوله در
 اگر از لوله نفس الیه دریا افاده باشد برنج نجیه یا خجرات استیخته نماید و در غایت
 به نشو و دیگر از محراب است حاشا بزرگ خواب کردن بر سوسن سنگ و غیره گرم کرده
 یا بر هر از این بر صورت که ایستاده باشد با گرم به منقذ فصل جسم در امر
 که از شراب خوردن نشو و علاج آن ترشده را کسی کرده نمیدام یا شیرین فروخته
 وقت خواب بخورد و از سرمت بر نماند و دیگر خرماتقه و خرماتیه شیرین
 انداخته باشد به برابر اسس کرده و با شکرمانی از نجیه بلباند و دیگر
 بجهت دفع از خمر و ضعف و غش که از این علت عارض شود و در طلب
 میگویند باید ام بخورد و طریقی است از حقش مدد و این است که از طلب
 سازند و چهار خند از ملک روغن کنجد و چهار خند از روغن زیتون
 بخورند که پورینه و شیرین و بخورند تا در غایت ساند و دیگر اگر در خواب ببرد
 خورد و بعد از متصل شراب بخورد و مستی بسیار در دفع مستی نهید و غش
 خوردن نایب است بعد از آب و بجان خام فصل نیم در لوله نفس لطف الیه
 و اگر که هم جوان و کلد را چهار درم توان دلو و بچه نوزاد تا نایب

۴۴

و کجه نواله نامک ماه مقدار دانه نرنگ بدیند و چون ده ماه در آید
و دانه نرنگ پنجان در بر ماه مقدار یک زاده کد تابه یک سال
در ماه هم مقدار شش تبار کجاست تا سه سال چهارم قدر زیاد
همچنین در هر سال و کجه که شیر خواره بود و دانه بدیند و بر سر از مقدار
باید و اگر سر و طعم هم خورد و در آن نیمه دم بدانه او بدیند و اگر که
مخورد و بر لبان دانه او طلاند و اگر فاقه مظهر دانه او فاقه
کند و کجه اگر شیر باز دارند و اگر شیر زن صحیح به هم شیر کرد و با خاوی
که شیر ماضی و خالص و جامه چه از مادر چه از دانه حضرت بسیار
داده و باید که دانه اصل و نجیب و سکنه و بر لبان فاقه
و فاجره و در خدمت مبارک و مکر صحبت دفع بیک دهم که بر کباب نرم جابج
کند اگر که نشیند آنجمله بیک دهم بر کجاست طلاند و دیگر از دانه
منقول در زرد چشم اطفال که به بر قان نامند و خیس لول لطف و دم
کردن سکنه که بهار و خشان و جوش سکنه نامک است و سکنه مار و نامک
نامک که اصل السوس بودند و فقه در نیم حالت است طالع رده و خواب میزد
طفا و این دانه و دانه او بنور هر دو آن ساعت و دیگر از دانه
و کجه و فی حاکر اسکیا طفا و در آن سکنه مظهر بر لب و فقه سکنه
و اگر تنها است از دانه لعل اسکیا بیک دهم فایده و بد و دیگر از دانه
سیحی گوشت و در جان سیر و بر ناف طلاند و دیگر بر سر و سکنه بیک

[illegible]

و حال سیاه بارو باشد در بند کمر نشسته گوشت و میره بپزد و مانند آن علاج آن تفتان
 حکما بگوید در دم محله سم گرفته در نیم انجور کوبشند یا به نیم لید صاف کعبه بگذرد و دم
 روز در حاد و اضافی که بخورد و غذا سیر و مفید بود بگذارد و در سبب اصرار است
 با سهیل یا به فی بعد از آن لغو است غلب نماید دیگر بر مرغ بر یا به سبب
 انقباض و عبره بلغم که در دم تا چهار درم یا خردام یا چهار درم روغن عا و کم کعبه
 دیگر بر مرغ بر یا به سبب غلبه و تغذیه که با سبب و کم کعبه و خردام
 سائیده و مخلوط نموده بخورد امتحان ببلبل آن است که در خون بسته اند یا زهر
 اندازد و خون نرگس آب خورده بعد تجزیه کعبه در آن اندازد و خون بندد
 دیگر سمارون به نیچ نشتن زهر که در نفع بر نفع از اوید در کلبی آب یا حاد
 تا کعبه شنبلیله یا آن را بیاورد و در سایه خشک کند بعد با لید
 یا زهر نماید و سبب آن را با پر مرغ بپزد و در حاد و خردام و زهر خور
 و مارگزیده از آن است و بعد از زهر قسم به با دفع کند و دیگر حوت دیون که در کلبی
 و در و دانه در آن کوه را بپزد از زهر خورده زهر بر دفع کند و دیگر خورده در بر دانه
 و آب ال بقدر در دست طبعیت بید و دفع دفع زهر است نفع جیم و زهر زهر
 مانند تغذیه بند طلع در آن است آب آن به خورده و دیگر خورده از آن
 یا خرب یا کیمیا یا به سبب آب بخورد و دیگر از ک جانی هم خورد
 سائیده بخورد و دیگر رتبه زهر یا زهر یا کیمیا هم دلم مقدار از آب لید و سبب بگذارد

گفت آید بخور و دیگر هیچ آن که در دم مکنش به مردم به آب بخور و دیگر خوردن
کسیروافع از مردم سموم که کند بر قدری که بخور و دیگر مارگزیده و یا کسی که خرا و سار و
افسون خواند طبایع بر خاره او زند که اگر ای ماوراء لکرم را به بر
کاف با بر سر فصل سیم در بر غرض عدد و ثبوت از از ثبوت باید معطل کرد
زهر دفع کند و اگر است شماره و با بر خود کند تا بار او بخور و دیگر نوب در با سهاله و چون
آن تا رسید ما و نرم کوفه در هر دست خود کند در هر سه لوبدنی اثر زند
خفرب دفعه که حب مفتاح محراب مکرر تلاشی نیز دیگر مفر غلبه بود
برای دفع طلک کند و همچنین سر لینی نوکس باید یا باب که طلک کند و دیگر
شرب کوفه ضا و کند در بحر الحوادیر محراب بعد و دیگر را بخار از نرم بلو بند و لعل
بر موضع که گرم زنده باطل کند از درو که اگر آب لکینی باید و همچنین آب و اگر
آن تا رسید باید جوین خشت سم منی نفع دالو فصل چهارم در بر
و اما ندان عینوت و زند مکرر را لوبند و سم از لعل قلدن است از بران
بدست علاج کم دالو خراطین که ماکد و اگر خراطین هم سر باید که عینوت
او ضا و کند چونه با نیای طلک کند و دیگر بر آن که سر مور شیر دلو باشد است آن
در و کم و چون بر برک مدامبر لول کند باره باره که عینوت آن تخم سر و دیگر
هر یک بلبله آب ساینده بدید به فی و با سهاله بر آید و صفت بر آن دیگر

بر آید و حضرت نرساند و دیگر خفیه خام مخلوش فرو برد و موسر بدنی خلد به بر آید
تا حصول صحت کلی و خفیه فرو برده باشد اگر در جگر حبسیده باشد بر آید و دیگر اگر در
عروق نیم سر یا نیم سر زخم آید پس کرده بر جگر که بدست طلکند و دیگر بر آید
ما به سنک و استخوان که در شیر آنها بر آید آلو حور در حاد و استخوان طلکند
و دیگر بر آید دفع زیر پای و در جگر بعد خوش باغ ماند بر جالبه حبسیده
با طلکند بر آید دفع زبور از و بلبل بعد خوشه و استخوان طلکند
با سیره سروده اس کرده بر جگر که بدست طلکند و دیگر از زیر سر با دیان
آب سر کعبه باروش از و استخوان طلکند و دیگر بر آید دفع زیر جگر
طک نار و با بول با کا و اس کرده طلکند و دیگر از مختل نبشی دلوچه نیم جگر
به آب سر کعبه نیم ضا نماید و دیگر بر آید دفع هج زیر کرم بیج چو لاله نمازه با
و اگر حبس به نیم لوله به آب سیده بروش حاد و استخوان حور و فصل هم در هر
سب دیوانه که بمر و عدت آن در ابتدا ای است که حور را با حور و
و دیگر لوفه بر ای عضو یلب و دیگر و رینه عریه و بند اگر حور و دیگر سب دیوانه
است پس مبدله تا جهل او در راحت آن را از اندال نرند و چهار دارند
بعد از چند این عدت ظاهر شود که نفرت از آب نماید و حاشی نماید و با لاله
رود و غلج آن به مجر و ندیدن که نور نمازه رضم با شیر آب بر زخم مالد و دیگر

مغز نه دانه لوفته تا بمردم قدس باه انجینه بخورد و مار لریده زهر عروده الی غیره تا قح
و دیگر غنچه اک چهارم عدد و تلفک که عفت عروق اند از این یک ماه
به آب پیچیده بخورد و دیگر قدر شیر آب بفرماید و جهت تالید بخورد و این آب
بر آب دهنوره بقدر قوت که بدست برسد و سر فادور و غیره آن و قدس باه هر چهار
انجینه لیجا کرده بخورد و دیگر فراطن که بکندیم در قدس باه انجینه خنجر و بخورد و دیگر مغز
سرکشی حرکات سر مغز که در تلخ فلفل کویج لکرونده تخم بندل سترک مغز
تو ستر تلخ بر یک سه درم قدس باه نو یا نه تم از درم سه یا اوصه سه غلظه
و از زرد لیدین ستر و هم و چهاردهم و یا یکدهم یک غلظه آب گرم
بخورد و درین سه روز غذا نمک نجبه بغیر نمک بخورد و چهارم روز خنجر و صغرات
زیره خورد و همی قسم سه ام از با سه هم بار سه روز غلظه خورد و با سه هم
تا جهات هم نوز موثره بخورد و غذا بر این علت گوشت مرغ و دیر و غلظه
یا پودنه و یا در کجوبه و از کوه الی غیره بر نهند و صفت ستر در سموم مخبات و
دهنوره و جهال گوشت در ریح و سیراک و بلاد و سنبل فار علاج آن نه دانه
لوفته بر قدریکه خواند سیر حشاید بخورد و دیگر از زهر دهنوره یک سه هم قدر
سعد و صغرات ترکش اند لوفته بخورد و دیگر در آب سترک سترک نذر آرد
مرح بخورد و دیگر الی جان در حال سترک نجبه دیدت باید سیره آن

مالید شیر آن در حلی ریزد که فرو برد و دیگر جمال گوشت خورده با سر و دهانش
کاو شیر بخورد و دیگر سر را در هوزه یا نایب خورده یا با ریزد به بوقه خورده
آنچه چار و دم در آب سائیده و تخمیه بخورد و دیگر بلاد در غرض از نرنگد خارش
و بکلی و اما سر مدله شیر که آب آن را کشیده بخورد و بریدن مالید و دیگر که بخت
با سر کاو اس کرده و در سکه کاویش اینجبه بریدن مالید و قدر سه خورده
دیگر جود و کج و دیگر کاویش اس کرده بخورد و در کج و کج سائیده
بریدن مالید اگر کسر زبان خورده یا سار و زیره ترنج که کاویش گوشت دام
تا چهارم و دم سیر کاویش بوسند یا نفق لیسف که بخورد و دیگر که از
زهر آب خارش و اما سر و سر قمر باشد سرتف و افغان تو بریان کرده
به آب کشیده و در آن محل جلداند و دیگر آکو و سر سیر که با خنجر طل
کند و دیگر سیر کاویش به آب اینجبه در او زهره بار بگوید در همان زهر کوش
و دفعه دیگر علاج بر راقم لیسف سیر است که سر سم القا خورده با اول
فی نمانیده بعد از چشیدن درم سائیده در آب جوشانده بخورد و دیگر
سوده از چهار است تا سیر با سر کاویش که از دم با جود دم که بخورد و دیگر که
خار و هوزه زهر و سبک و دیگر که است نم لاش بجا نماند که در در چار
آب حل نموده و ظرف جلداند آنکه با رقص در آن کوبه کند ماه که آب برماند

و از بارانش هوا خشک و مرگه بماند زو بحال آید و بیکسر که افقن خورده باشد
بدا بخیر است ایستاده یک ماله انحرور بر جود و از مجربات صاحب نقاشی است
ماند هم در میان سهیل خوردن سهیل بر صاحب فصل اول در
تدبیر از سهیل دلون کرد در سال ایلیا ریا که شفرای اند از جمله زخمیست ایستاده
در اکثر علل بعد سهیل دارد و خورد و اثر نماید و چون سهیل خورد و آب نهند فعل
او و ضعیف تر شود و کند عفت سهیل حرف کردن از سهیل را فوت دهد
بسته بخواب گرم خورد و اگر هم از سهیل عمل نکند ماله را آب گرم خورد
پیش از خوردن سهیل سه روز جماع نکند همچنین عوارض دور و دور است
گرم با سر و یا با دوا یا با زان و اگر بود و خج سهیل نباید گرفت و حامله را هم
نباید و لولم لغز و درین زمان سهیل خفقت بدیند ماله خیار سهیل و
در سهیل در بهار و در آدن تستانیک است و پیش از خوردن سهیل سه روز جماع
تا از قلاط نجبه و جمع کوب سهیل زود منفع کوف فصل هم در فسخ سهیل
صغرا صفت منفع ترند صغرا غبیه کلسرخ تخم کاسنی گرم کوفه از زردک صغرا
آونجار از جمیع و سهیل است و از همه اول و اول بیار آب به جوشاند چون
بنیم آید صفت نموده با قند شیرین کوفه ملکرم غبیه نباید غدا مزج جوان
و کوبت حلوان و شیر تر و با لک چاشنی تر بند و در سهیل بی چاشنی بخورند

سهب یا چسبیده خوردن ملته جمع لراض صغرا و در غول از ان است قمر بد
خ نیدام غنا صرخ مجاه و سب و آب خسانده صاج صاف رده
ما قید سیرت نموده و یا فی قند صاب باید غدا زینک نفس و گستره قضا
و مضع و سهب بلغم صفت مفعول بحباب تخم کوه لوف است بلبله
پنج میدا بخیر از رنگ کرم و کوبیده در کوه و دم و آب جوشانیده
لصف اید سیر کرم بخور تا سه روز و در حمام روز این سهب بلبله کرم
چار درم مر حای مجدم مصطی درم لوفه عجمه ادرم ناسه درم و اگر کرم جوشانده
سه ماه تا قدر غلظت ایچته بلبله و لوفه است به آب کرم بخور و بعد از طلوع فرد
یک گفت آب کرم بخور و بلغم به آب برادر و دیگر مر حای مفعول به سیر
سه هفته تیرت ضد بخور و دو هفته سه بار و دیگر سه مرتبه بخور و معاجده صاب
کرم و دیگر سهب بلغم و صغرا عصاره رنوبد صغیر لاف صرخ و قور از صرخ
کیدام قید کفیه کوه ایچته به آب کرم بخور و مضر درم اگر در سینه این بلغم با
قی نیز آید اخراج بلغم نماید و دیگر ترید کوه است بلبله از رنگ کرم کوه و
ناب سیه بلدرم ستر محمد هم به یک خوراکی است و دیگر بر آب که طبعیت خاص
و قبض بسیار و اگر سخت لصف بدید و آب کرم بدو نماید و دیگر ترید
لصف غراسیده بخوف که در و شش ما دارم با جاد و صرب نموده است درم مصطی
و زخمیاب از رنگ کرم و درم نبات چلت درم لوفه لوف سازند

برابر اراض بلغم و قرض هر دو در بر بند حاصله از حیات بلغم و در اصل بلغم که قوله
توان دل و دیگر دو و اگر در خار را نافع است بلغم و بلغم دفع اندر سرید بغیر
بحوث هر دو مصلح از حیات از برب در مریات بر ابر همه خوراک هر دو در
خواب آب گرم خورد و صفای جها هم در مریات جفت و مری در اسرار اطل مری
که مردم ستر است از اسرار صحت باید و در مری محرم موصوفه حار دلم که مری ستر دلم فقر
با دلم جها دلم بگویند و قبل سجوی سازند خوراک سه روز است و مری مری
و مصلح میگردم بگویند یا هر دلم ستر آینه به آب گرم خورد و طبع انرم و الله و معده الله
و در دیگر همه بر این دفع قرض سیرین و در است لیس آل صبر و قهر جها روله تا سه روز
کدای و سترق کاسین و سترق با دیان بخانند و در جها مصلحی ربع قوله ترید بغیر
و مریات و مریات بر دلم یا جها و مریات ستر میگردم در آن مریات مریات
سازند بر جبهه بقدر بخور از دفع قرض بعد غذا بمغاصه سه روز جبهه فرو کرد و در مری
و مری بلغم در وقت خوراک تا بر مری فرو کرد و در دفع قرض مریات سترها خانه
بر این مری و در اسرار نافع بسیار است و در اسرار ستر لیس بلبله الله مری
سکسک در آن کار روله و ستر نفوس ساز و میگردم تا سه روز تا بر مری
بخورد و مری ستر ستر بلبله الله مری بلغم و قرض مریات ستر با
بلغم با ستر ستر و بخور و بخور و بخور و بخور و بخور و بخور و بخور و بخور
مری ستر بلبله الله مری بخور و بخور و بخور و بخور و بخور و بخور و بخور و بخور

صبر لفظ را محرابی جنبه از بر یک پنج باشد یک جنب بر یک بعضی
لفظ در یار یک لفظ و نده یک نشانی سنگ لفظ از نوت از بر یک
بنیم و دم لوده از دجوبه از بر یک باشد ازاج به امیون در طرف این
بلد از دور لواحظی خرمکی و صبر لفظ در لوبت بند از دجوبه از جوش باشد
اجرا و دیگر انداخته بدین سیر از یک بعضی عاقد را سر که امور با اب
تر است بر یک دم از این ترش که موهو با اب بید و در طرف لغاه و اب
و دیگر معجون قوم بعضی سیر ما و دفعه شش و دهم و اعصار اناج است بید و دیگر
پایه با به کرده با و سیر از دجوبه از بر یک عاقد بر بانی ناید جوش سپاه شو
بر آورده و در ناید بعد و در دجوبه از بر یک عاقد بر بانی ناید جوش سپاه شو
بر بانی بید جوش یک شرح کو بود با و سیر خالص و لغات فقه قولم
بعضی است و مقدار یکدم صبح بخورد و دیگر اطراف بانی که طبع از نرم ماید و
دفعه شش و سیر بید کای بوبت بید از دجوبه از بر یک با لغات
از ملک الواس پنج مقال برید بید مقال زنجبیل مقال سیر سیر
مقال فرفه دار صبر جوبه از بر یک عاقد بر بانی ناید جوش سپاه شو
به این معنی مصفا سیر سیر معجون است و دیگر نسخ حافظ الصحت و در لغات و در صبر
و باد بانی و جوبه از بر یک عاقد بر بانی ناید جوش سپاه شو

برابر همه کوفته بجهت بر محل بسپارند و لقاوه دارند و زرب بقدر نحو از آب دیگر
پوست بلیله قایم پوست بلیله زرد پوست بلیله اندک بلیله سیاه را در دست
از هر یک بجزم ششاده درم یک ششخ ده درم روغن بادام یا کافور
بجزم بلیله را از چرب کرده سه وزن عمل کنند سرب بجزم تمام
مقال دیگر بعد از خرق کردن دل ضعیف کوان را فایده بجزم اخراوان
بر صفت زیر سیاه هر یک است درم بلیله دراز از بلیله سیاه دهانه بلیله
مول جرم بلیله بجزم از هر یک ده درم قند سیاه دهانه برابری بجزم
شربت درم نوب نده که کافور لاهور و کافور محراب و آرموده برادر درم
و در آن سرور در کوفت و خون مساب جرم و بر صفت و اراض بلیله
نسیان و ترق و قوما و قلع و غیره معقت غلظت بجزم در اسهال و قوما سیاه
محرب است بکرم و ملا در که در آب خرق کوفته و دام شیر عا و ضم شش بلیله
در سیر و جرب بجزم شک کوفته در آب اوله سیر را در زین و فی کوفته و ملا در
کلاه از سر و کلاه بجزم سیاه بجزم هم بکوفته یا یک کوفته و هم بجزم هم
بلیله قایم از هر یک بجزم کوفته بجهت لقاوه جرم و قرق و در جرم بلیله سیاه
ببول از هر یک جرم و قرق بجزم لقاوه برادر و در جرم بلیله سیاه

معجون نماید چنانچه رسم است نریت از سه درم تا شش درم دیگر مطبوخ
بلبله بلبله امده از اراض سر و چشم و دیگر اعضا را نافع است بواسطه
بلبله امده مویر را سینه چرخ کوسن بغیر طبع و جوارض از یک سه درم
نوفه در سه درم آب به جود ما چهار درم باند صفت که میوشند
نیز دره است و اگر قور خواهد بود سه درم سنا و سنا نیز اضاف کند و غیر معجون از دره
و او در فارسی که در طبقات تفک که در زمان سانی از این
هم سنا که در غیر و خنده سبب منافع عظیم در قطع انواع صداع و صعوده
الجزیره و لوز گوش و ضعف معده و غیره انواع استفا و کلیات صلا
بغیر کحل و او را در دامای که قسم از درم است و مخصوص است بافعال این
سبب و زمانه و لوز که گرم در درجه اول است احتلا و آن سبب است
و غیر آن تخم سیر لعد و در خرد و سارون قط سیر نبر عافیت هم کوب
قوه ملک که تخم سبب هم کشتن میوند صلبان و تخم بلبلان از تخم
حله آن همه در آن برابر یک شرح که بر این همه قوه نخبه به جود که
ببرند خوراک از این لوز که لوله دیگر که او ملک معتدل اراض حاره و بارده
دل و دماغ و جگر و اعضا و دیگر انا نافع است صفت آن ملک کا و زبان
از بریشتم غرض کسیر معتدل لعد از یک بلبله بهمن نفید و شرح نعل

رفعتی لهر با غریب سادع هنرم و داریدنا لغت از بر یک نیم قول با یوت
 یشم مرجان ورق طلا ملک غیر از بر یک طلا دم ورق لغت ۱۲۱۵
 سرب سیم ده دلم نبات لبست دلم بدستور معجون سازند وین
 نوشی دارو لولو اراضی چاره دماره دل دوام و جگر و دیگر اعضا
 نافع است خاصه از اسیر با قوت رمال ملک معال از نیم معرق
 مرداریدنا لغت لهر با نبات طب طایفه لغت ملک شرح اعتقالات
 از بر یک سه دلم سیم مرجان درخ غفر ملک یاد درخ توپ سادع
 اذهر اسارون روغن قند لقیق پوست ترنج زین غیر از یک
 غیر از سیم از بر یک ۱۲۱۵ ملک ترمال دم ورق طلا دم
 شیرانیه سیر مرد و نیم ملک قند نبات و ملک هر سه از
 ادویه بدستور معروف است نزد ۱۲۱۵ در نیم نبات مال

تمام نسخه قرطاج لقیق ۱۲۱۵
 تمام نسخه بغداد ۱۲۱۵
 سر صمد در راه ۱۸۵۸
 بموجب خاطر مرعوف

در مقام التوسل و حق العباد
 حاج آقا میرزا محمد باقر
 آقا میرزا محمد باقر



